



گاندی

نوشتہ جورج وودکاک

ترجمہ

محمود تفضلی

طرح حاشیه روی جلد؛ نقش قالی شاه عباسی از محمود جوادی پور

بها ۲۵۰ ریال

گاندى

نوشته جورج وودكاك

ترجمة محمود تفضلى



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

جورج وودکوک
George Woodcock
گاندی
Gandhi

چاپ متن انگلیسی، ۱۹۷۲ م. فونتاننا، لندن
چاپ اول ترجمه فارسی، بهمن‌ماه ۱۳۶۳، تهران
چاپ: گوته

صحافی: فاروس

تعداد ۵۰۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار و تکثیر مخصوص شرکت سهامی (خاص)
انتشارات خوارزمی است.

فهرست

پیشگفتار مترجم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

۷

۱۰

۲۳

۳۵

۵۵

۶۸

۸۰

۹۴

۱۰۶

۱۱۶

این ترجمه را

با یادها و خاطره‌های هند به دوست و
خویشاوند و همکار عزیزم هاشم کاردوش
تقدیم می‌کنم

محمود

پیشگفتار مترجم

امروز دهم بهمن ۱۳۶۱، برابر با ۳۰ ژانویه ۱۹۸۳ درست سی و پنج سال از شهادت گاندی پیشوای فقید نهضت استقلال هند می‌گذرد. گاندی یکی از رهبران اندیشه و عمل در نیمه اول قرن ماست که با خصوصیات خود توجه تمام کسانی را که به تحولات و تغییرات اجتماعی و سیاسی می‌اندیشند بخود جلب کرده‌است. نه تنها پس از شهادت تأسف‌انگیزش، بلکه حتی در زمان حیاتش در باره زندگی و فعالیتش کتابهای بسیار به زبانهای مختلف نوشته شد و مسلماً در آینده نیز نوشته خواهد شد.

فیلم بسیار جالب توجه و مشهوری که چند سال پیش با نام «نه ساعت به راما» ساخته شد و در کشور ما هم بارها به نمایش درآمد، و همچنین فیلم بزرگ سینمایی «گاندی» که سال گذشته (۱۹۸۲) به وسیله فیلمساز مشهور انگلیسی مردیچارد اتن‌بودا^۱ و بازی بن‌کینگزلی^۲ تهیه گشت و یکی از بهترین و مهمترین ده فیلم سال شناخته شد خود نشانه آن است که حتی سالها پس از مرگ گاندی توجه و علاقه جهانیان به زندگی و سرمشق این مرد استثنائی هند کم نشده‌است.

کشور ما نیز با نام گاندی بیگانه نیست. در طول سالیان دراز درباره او مقاله‌ها و رساله‌ها و کتابها نوشته شده و نشر یافته‌است. کتابی که اکنون ترجمه آن در دسترس فارسی‌زبانان قرار می‌گیرد از جمله کتابهای پرارزشی است که به وسیله جورج وودکاک، ادیب و شاعر و مورخ کانادائی نوشته شده و در مجموعه پیشروان اندیشه‌های نو نشر یافته است.

جورج وودکاک نویسنده این کتاب، در سال ۱۹۱۲ در کانادا متولد شد و از جمله شخصیت‌های فرهنگی ممتاز و سرشناس آن کشور است که در رشته‌های مختلف ادبی، از شعر و نقد ادبی و نمایشنامه‌نویسی گرفته تا تاریخ و سفرنامه

1. Sir Richard Attenborough

2. Ben Kingsley

و تحقیقات گوناگون آثاری متعدد و فراوان پدید آورده است. او تحصیلات عالی خود را در دانشگاه لندن پایان رساند و پیش از آنکه موقعیت دانشگاهی کسب کند مدتی به کار کشاورزی و امور اداری راه آهن اشتغال داشت و در عین حال نویسنده‌ای آزاد بود که با مطبوعات همکاری می کرد. از سال ۱۹۵۴، نزدیک به ده سال در دانشگاههای امریکا و کانادا استاد بوده است، اما در سال ۱۹۶۳ از فعالیت دانشگاهی و تدریس دست کشید و تمام وقت و نیروی خویش را به مسافرت و تحقیق و نوشتن و نشر کتاب اختصاص داد. در همین سالهاست که چند سفر به هند رفت و به نهضت استقلالجویی هند علاقه مند گشت.

جورج وودکاک از شاعران و نویسندگان آزاده و مترقی است که به تغییرات انقلابی در جامعه می اندیشد و در باره مکاتب مختلف اندیشه های انقلابی مطالعه و تحقیق کرده و کتابها نوشته است. در همین کتاب نیز، در مورد زندگی و اندیشه و فعالیت های گاندي، از دیدگاه تحولات و تغییرات انقلابی جامعه، بررسی و تحقیق کرده است؛ همچنان که کتاب جداگانه ای نیز درباره نهضت نافرمانی هند نوشته و در سال ۱۹۶۶ نشر داده است.

با آنچه گفته شد این کتاب را نباید يك سرگذشت ساده تلقی کرد و خواند، بلکه نتیجه ای است از مطالعه و بررسی تحلیلی زندگی و شخصیت انقلابی گاندي که در آن جهات قدرت و ضعف اندیشه ها و تعلیمات او مورد توجه قرار گرفته و نشان داده شده است. به همین جهت طرز بیان نویسنده گاه صورت غامض و پیچیده ای پیدامی کند که دنبال کردن آن بدون داشتن زمینه و اطلاعات قبلی آسان نیست.

هر چند در ترجمه فارسی کتاب کوشش شده تا آنجا که مقدور باشد زبانی هرچه ساده تر و ترکیباتی هرچه مانوس تر بکار گرفته شود، اما به علت ضرورت امانت در ترجمه بازهم در بعضی موارد دشواریها و پیچیدگیهای بچشم می خورد که ناگزیر سبک اصلی نویسنده کتاب را منعکس می سازد. سوابق دانشگاهی جورج وودکاک و محدودیت صفحات کتاب موجب شده است که نویسنده مطالبی بسیار را در جملاتی فشرده بیان کند، و ازین رو کسانی بیشتر از این کتاب بهره خواهند برد که با مطالعات خویش در رشته های جامعه شناسی و تاریخ عمومی جهان و مخصوصاً تمدن و فرهنگ گذشته هند و ماجراهای نهضت ملی که به استقلال این سرزمین پهناور و شکفت انگیز انجامید، آمادگی قبلی داشته باشند؛ و در این راه رجوع به کتابهای فارسی که در آخر این کتاب آورده شده است، می تواند برای علاقه مندان مفید باشد. از دوست ارجمند آقای علیرضا حیدری و از شرکت سهامی انتشارات

خوارزمی امتنان فراوان دارم که مرا به ترجمه این کتاب واداشتند، و از دخترم «شهرزاده» سپاسگزارم که فتوکپی متن کتاب را که نایاب شده بود از روی نسخه یکی از کتابخانه‌های عمومی لندن تهیه کرد و برایم فرستاد.

محمود تفضلی

تهران ۱۵ بهمن ۱۳۶۱

در سال ۱۹۷۰، در روزهای پرهیجان و عصبی پیش از فرارسیدن بارانهای موسمی دسته‌های تروریست ناگزالت به خیابانهای کلکته ریختند. اتوبوسها را سوزاندند، مأموران پلیس و آموزگاران مدارس را کشتند، سینماهایی را که در آنها فیلمهای ضدچینی نمایش داده می‌شد ویران کردند، مراکز ادارات و نمایندگیهای امریکائی و دفاتر دانشگاه را غارت کردند. اما مهمترین هدف حملات و یورشهای آنان مراکز گاندی‌گرائی بود که برای بهبود زندگی شهری فعالیت می‌کردند. کتابها و نوشته‌های گاندی به آتش کشیده‌شد و تصاویرش را پاره کردند.

میلتون نوشته است که نابود کردن يك كتاب «نوعی قتل نفس است»، و اعمال ناگزالتها در سال ۱۹۷۰ بیادها آورد که بیش از بیست سال پیش از آن، نویسندۀ این کتابهایی که اکنون در آتش می‌سوخت، خود به دست گروه دیگری از متعصبان مذهبی کشته‌شد که دل به تصویری تنگ‌نظرانه از آینده‌ای مطلوب بسته بودند. کسانی که در سال ۱۹۴۸ گاندی را کشتند تروریستهای هندو بودند که با اصرار گاندی بر اینکه در هند آزادشده، پیروان همه مذاهب باید از نظر عدالت و حقوق یکسان باشند، مخالفت داشتند. ناگزالتها تعلیمات گاندی را به عنوان «قوام تجدید نظرطلبی» محکوم می‌کردند و در پی آن بودند که جذبه و کشش تنها سنت انقلابی غیر کمونیستی را که بر اذهان توده‌های هندی اثر گذاشته بود مست کنند. فعالیت‌های آنان نمایانگر چیزی بود بیش از تعارض میان عقاید آنها درباره تغییرات اجتماعی، و عقایدی که گاندی مطرح ساخته و بر اساس آنها هم زندگی کرده بود. همچنین نشان دادند که گرچه گاندی حزبی بجا

نگذاشت که سنتهایش را ادامه دهد - و اکنون نیز بیش از آنکه بدان عمل شود در یادبودهای حکومت‌های هند مورد تجلیل قرار می‌گیرد - ولی اسطوره‌ای که تعلیمات او، و سرمشق او، و حضور جذاب او آفریده‌است، هنوز هم در کلبه‌های روستائی و در دهکده‌های هند نیرو دهنده است. در نقاشیهای رنگ‌باخته که بر دیوارهای گلی کلبه‌ها در هند آویخته است، تصویر گاندی در کنار تصویر کریشنا جای دارد، و توده‌های بیسواد مردم از او با همان لحنی یاد می‌کنند که خاص اولیاءالله است.

در واقع گاندی، در ذهن عامه مردم هند به صورت قهرمان بزرگ فرهنگ گذشته هند در دوران اخیر، (اجونائی با ظاهر هنومان^۱)، جانی ثابت و استوار یافته‌است. این مردی که در صداقت و سواس داشت و مواضع نمایانش چنان بود که حتی عنوان مهاتما - روح بزرگ - را که ناخواسته از سوی رایبندرانسات تاگور به او داده شده بود، خوش نداشت؛ نامی از خود بجا نهاد که هنوز سیاستمداران و روزنامه‌نویسان به ریا و نادرستی با آن بازی می‌کنند. اینان از این نام بهره می‌گیرند تا هند جدید را، که روشهای اجتماعی و سیاسی با عقاید و کردارهای او پیوند چندانی ندارد، برای دهقانانی موجه سازند که از او چون مردی یاد می‌کنند که به ایشان امید و احترام به خویش را ارزانی داشت. باید میان آنچه در کار بزرگ گاندی ماندنی است و اعمال کسانی که خود را وارثان رسمی او می‌دانند، فرق نهاد؛ و این کاری است درست زیرا گاندی مردی بود کاملاً غیررسمی. او با شکافی که میان بهره‌مندی از آزادی، و به کار بستن قدرت وجود دارد، آشنا بود.

هنگامی که کنگره ملی هند - که گاندی آن را به عنوان جنبشی برای کسب آزادی و استقلال به وسایل قانونی یا فوق قانونی، رهبری کرده بود - به سوی کسب قدرت پیشرفت و به صورت حزبی سیاسی در آمد، گاندی از آن کناره گرفت؛ و با اصرار و ابرامی بیش از اندازه خود را به عنوان یکی از چند تن معدود افراد آزاده دوران ما حفظ کرد.

۱. Arjuna قهرمان بهگودگینا که در عین جنگاوری بیشتر سالک طریقت است و مجلوب حق؛ Hanuman سردار میمون‌ها در جنگ (ام با دان)، در (اماینه که بیشتر جنگاور است و پهلوان). م.

مسلماناً هیچ‌کس کاری را که او برای آزادی هند انجام داد، نکرد. هیچ‌کس پیش از او بنیان امپراتوری بریتانیا را متزلزل نساخت و زوال آن را موجب نشد. بنا بر این او پیش از مرگ توانسته بود به یکی از هدفهای بزرگ خود نائل آید. دیگر مسلم بود که هند، حتی اگر حکومت خوبی هم نداشته باشد، دست کم حکومتش باخود هندیان خواهد بود. اما چیزی که از استقلال بیرون آمد، سرزمینی بود تقسیم شده که بیشتر مسلمانانش در کشور جداگانه پاکستان می‌زیستند و حتی در مناطقی که هند جدید را تشکیل می‌داد، گاندی ناگزیر پذیرفت که «نظام اجتماعی آرمانی و رؤیائی ما نمی‌تواند به دست حزب کنگره امروزی تحقق پذیرد...»

در آن روزهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷، وقتی می‌دید که گردهاگردش را خشونت فراگرفته است و ملاحظه می‌کرد که فساد بصورتی هول‌انگیز فزونی می‌گیرد، اغلب در حالی که می‌کوشید دوستی میان هندوان و مسلمانان را برقرار سازد احساس می‌کرد که در واقع شکست خورده است. احساس شکست گاندی به هنگام آزادی هند، و سرخوردگی کسانی که هند امروز را با جامعه مشترک‌المنافع از دهکده‌های نوسازی شده که مورد نظر گاندی بود مقایسه می‌کنند، هر دو عکس‌العملهائی در خور و مناسبند (من سعی می‌کنم نشان بدهم که اینان کل کامیابیهای گاندی را بحساب نمی‌آورند). گاندی مرد سیاسی فعالی بود که نظریه‌های خود را به اعتبار نتایجشان مورد قضاوت قرار می‌داد. اندیشه و فکر خود را در عمل به آزمایش می‌گذاشت، و عمل نیز به نوبه خود به او کمک می‌کرد تا به اندیشه‌اش شکل بدهد، به این جهت حق داشت که از زندگی خود به عنوان يك سلسله «آزمایش یا حقیقت» سخن بگوید.

آنچه گاندی پس از خود بجا نهاد، بیش از آنکه دستگامی در فلسفه سیاسی یا اخلاق باشد، طرحی است برای اندیشه و عمل. نوشته‌هایش بسیار زیاد است و به صورت چندین جلد کتاب درآمده است که هواداران و پیروان مؤمنش آنها را گردآورده و پس از مرگش منتشر کرده‌اند. اما تقریباً همه آنها قطعاتی است که بنا بر مناسبت و در گرماگرم اقدام و عمل نوشته شده و غرض آن بوده است که به صورت اوراق تبلیغاتی انتشار بیابد. حتی زندگینامه‌ای هم که خود با عنوان «آزمایشهای من با حقیقت»،

نوشته، نخست به صورت نوشته‌ای دنباله‌دار در چنین نشریاتی بچاپ رسید و بدین منظور بود که با ارائه نمونه تکاپوی عملی خود برای رسیدن به حقیقت به دیگران کمک بدهد و آنان را برانگیزد.

برای گاندی هدفها و نظریه‌ها تنها زمانی دارای معنی و مفهومند که در برخوردها و تعارضهای زندگی آزمون شده‌باشند. خود او یکبار گفت: «من آرامش خود را در میان آشفتگیها جستجو می‌کنم.»

در میان نظریه‌پردازان فعال و اقدامگر، گاندی نخستین کسی بود که در قرن حاضر طرح دنیای ما و قالب اندیشه ما را دگرگون ساخت. در سال ۱۸۹۴، نه سال پیش از آنکه لنین در داخل حزب سوسیال-دمکرات روسیه گروه بلشویک خود را گرد آورد، یک ربع قرن پیش از آنکه مائوتسه‌تونگ انقلاب را به عنوان یک راه و روش زندگی برگزیند، گاندی فعالیت‌های خود را در افریقای جنوبی و در میان هندیانی آغاز کرد که در آنجا به صورت دکانداران یا کارگران صنعتی زندگی حاشیه‌ای و تحت ستمی را می‌گذراندند. او اندیشه را با آزمایش پیوند داد و فنون مبارزه خود را از شرایط واقعی و موجود زندگی در آنجا اقتباس کرد. در ۱۹۰۶، فقط سه سال پس از آنکه بلشویکها به صحنه تاریخ قدم نهادند و یک سال پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، او مبارزه پشستازانه «ساتیا-گراها» را اعلام کرد و روش مقاومت بدون خشونت را به عنوان شیوه‌ای در مبارزه اجتماعی بوجود آورد.

«ساتیاگراها»، که ترکیبی است از دو کلمه گجراتی به معنای «حقیقت» و «زور»، نظریه‌ای بود که از عمل حاصل شده بود و به عمل هم منتهی می‌شد و پرداخته ذهنی بود سخت عملی که خود را با روابط دائم‌التغییر میان انسان و انسان، و میان انسان و جهان، منطبق می‌ساخت. یکی از نکاتی که بیشتر هندیان را درباره گاندی با آن موافق یافته‌ام واقع‌بینی فوق‌العاده اوست. گاندی تنها در پی آن نبود که علی‌الاصول اندیشه و عمل را با هم یکی کند، یا فقط بر این باور نبود که موعظه کردن و بدان عمل نکردن کاری شرافتمندانه و درست نیست، بلکه هر

۱. مبارزه همراه با حقیقت که گاندی بنیان نهاد و برای آن مقررات خاصی قائل بود.

موقعیت و پیشامد را با نگاه خردمندانه يك حقوقدان و دیدگان زبرك يك «بانیای هندی» می‌نگریست و از مشاهداتش راه حلی بیرون می‌کشید که هم بسیار تازگی داشت و هم بسیار عملی و در خور آن موقعیت بود.

بسیاری از پیشنهادهاى گاندی که برای بیگانگان بی‌معنی و بی‌اثر می‌نمود و به این تصور بیگانگان از او دامن می‌زد که نوعی دلقك الهام یافته است؛ برای هندی - که او در اعتلايش به آزادی و احترام به خویش، می‌کوشید - کاملاً با معنی بود. از نو زنده کردن پیشه‌ریسندگی که دهقانان هند از اواخر قرن نوزدهم آن را رها کرده بودند، بسی بیش از عملی بود که تنها احساسی نسبت به گذشته برانگیزد، بلکه این کار، روشی بسیار مؤثر بود تا به شرایط و اوضاع و احوالی که نیازمند تغییر بود توجه شود. از آن جمله، یکی نابودی کامل هنرها و کارهای دستی روستائی هند بود، دیگر اینکه در نتیجه نبودن صنایع روستائی روستائیان چهار ماه از هر سال را کاملاً بیکار بودند، بالاخره این واقعیت دهشت‌آور که این دهقانان و روستائیان بقدری فقیر بودند که حتی چند روپیه‌ای که از راه پرداختن به ریسندگی در فصول بیکاری ممکن بود بدست آورند، برایشان افزایش درآمدی محسوس و قابل ملاحظه بشمار می‌آمد.

از آنجا که گاندی با دیده‌ای بکلی عاری از تعصب می‌نگریست، اغلب می‌توانست بشکلی رفتار کند که تعصب را در دیگران از میان ببرد. پیشرفت در راه لغو سنت نجس شمردن^۲ گروهی از مردم هند، تا اندازه زیادی نتیجه کار و تلاش او و پیروان نزدیکش بود. وقتی در سال ۱۹۰۱ برای نخستین بار در جلسات کنگره ملی هند شرکت کرد خود را در مجمعی از هندوان از کاستها و طبقات بالا یافت که هیچ فردی از بااصطلاح نجسها بدان راه نیافته بود. مستراحها، که بنا بر سنت به وسیله افراد بیرون از کاست (نجسها) تمیز می‌شد، بشکلی هولناك کثیف و

۱. بانیاها طبقه‌ای از مردم هند بودند که جزء کاست بازرگانان به حساب می‌آمدند. معمولاً کارشان معادل بقالی و عطاری بود. - م.

۲. جامعه هندو به «کاست»های مختلف تقسیم می‌شد و گروهی از مردم هم بیرون از کاستها بودند و نجس شمرده می‌شدند. معمولاً کارهای کثیف به اینها واگذار می‌شد؛ و ناگزیر بودند در خارج محلات عمومی منزل کنند. - م.

متعفن بود. گاندی پا را از انتقاد کردن فراتر نهاد و خود جارو بدست گرفت و مستراحی را که می‌خواست مورد استفاده قرار دهد تمیز کرد، کاری که در جامعه کاستی هندویان هفتاد سال پیش عملی انقلابی شمرده می‌شد. این کار تمیز کردن مستراحیها را تا آخر عمر خود ادامه داد و با این عمل، هم علناً مخالفت خود را با نجس شمردن گروهی از مردم و عواقب تحقیرآمیز آن اظهار داشت و هم اعتقاد خود را به این امر که رعایت بهداشت (که پاک کردن درون، معنی سمبولیک آن بود) برای توده‌های مردم هند یکی از ضروریترین نیازهاست.

در گاندی عملی بودن (که به او کمک می‌کرد تا به روشهای نو و اصیل، و عملاً انقلابی دست یازد) و نداشتن کینه و تعصب (که پیروان بسیار بر او گردآورد و به مقبولیتی چنان وسیع انجامید که در هندوستان، با آن تقسیم‌بندیهای کاستی و زبانی و مذهبی، بی‌سابقه بود) با بصیرتی استثنائی برای درک نیروی اقدامات نمادی که ذهن مردم را به حرکت درمی‌آورد و آنچه به گفته نهر و «استعداد شگفت‌انگیز پرداختن به کار درست در لحظه روحی مناسب» بود، دست بدست هم داده بود.

پیمودن صدها کیلومتر در کوره راههای پرگرد و خاک هند در فصل تابستان به سوی ساحلی دورافتاده و سپس برداشتن مشتی نمک ممنوع، به قصد سرپیچی از قانونی بی‌منطق - چنانکه در سال ۱۹۳۰ چنین کرد - کاری بود بسیار ساده و شاعرانه، اما همین کار مردم هند را بیش از هر اقدام دیگر هر کس دیگری پیش از او، متحد ساخت و سقوط و پایان امپراتوری بریتانیا را تسریع کرد.

گاندی بیشتر نفوذ خود را مدیون این واقعیت است که در نظر بسیاری از مردم هند مردی مقدس بود. خود مدعی بود که يك هندو است، اما یکبار گفت که همانقدر هندوست، که مسیحی، بودائی و یهودی. در نمازها و مراسم مذهبی که یکی از برنامه‌های مبارزات عدم خشونت او بود و در زندگی روزانه‌اش در «اشرام»ها که همراه پیروانش صورت

۱. نوعی خانقاه و صومعه در هند که روحانیان هندو در آنجا با مریدان و پیروانشان مشترکاً زندگی می‌کنند. - م.

می‌گرفت همیشه سرودهایی از همه مذاهب خوانده می‌شد. راستی را که گاندی هندوئی بود بسیار نامتعارف؛ تمام عمرش را صرف آن کرد که کژیها و ناپسندیهای آئین هندو را - چون طبقه‌بندی کاستی و ازدواج کودکان - از میان ببرد. گاندی هیچ وقت سالک طریقت صوفیان یا عارف نبود. هرگز داعیه مذهبی آشنائی با جهان درون نداشت، گرچه سخت در آرزوی آن بود. با این همه، اگر پافشاریش را بر این نکته فراموش کنیم که در جستجوی حقیقت، دین و سیاست بشکلی جدائی ناپذیر با یکدیگر پیوند دارند، بسیاری از فعالیتها و ماجراهای زندگی بر ایمان توضیح ناپذیر خواهد ماند. خودش می‌گفت: «در نظر من، حقیقت خداست و برای کشف حقیقت هیچ راهی جز عدم خشونت نیست.»

البته «حقیقت»ی که به صورت «خدا» تصور شود حقیقت مطلق است. حقیقتی که آدمی می‌بیند، باید همیشه حقیقتی نسبی باشد که به تناسب تماسهای آدمی تغییر کند، و با تفاهم بیشتر آدمیان و شناخت بیشتر آدمی از خود و شرایط خود، تکامل یابد.

گاندی هرگز در پی آن نبود که آئینی قاطع و نهائی بنا نهد، بلکه همواره تأکید داشت که عملکردش از «اهیمسا» (عدم خشونت) جنبه آزمایشی دارد، و مبارزات سیاسیش مانند زندگی شخصیش همه بخشی از تکاپو و جستجوی حقیقت است بصورتی که در عالم هستی متجلی است، تکاپوئی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد چون فهم آدمی نمی‌تواند «مطلق» را دریابد.

حقیقت را هدف فعالیت سیاسی و نیز اخلاص مذهبی شمردن، و جدائی مذهب و سیاست را نپذیرفتن، زمینه اختلافهای بزرگی است که میان اندیشه و عمل انقلابی گاندی با روشهای معاصران انقلابی دیگرش وجود دارد. برخلاف مارکسیستها، نگرش جبرگرایانه به تاریخ را رد می‌کرد. در نظرش آدمی روحی آزاد است و هیچ چیز نمی‌تواند او را به کاری که نمی‌خواهد مجبور سازد.

هرچند، گاندی هندوئی نامتعارف بود، ولی می‌توان در صف «سن‌یاسین»ها قرارش داد که در جستجوی خود برای حقیقت به ترك

تعلقات می‌پرداختند. گاندی چون «کرما یوگین»^۱ بود، کسی که خویشتن را از راه عمل منزّه می‌ساخت، و کمال می‌بخشید. در هند، به تعلیمات گوناگون یوگائی به این قصد می‌پردازند که به شخص نیروی تسلط و غلبه بر سرنوشت را می‌بخشد. گاندی معتقد بود که عمل مثبت - یعنی محبت و عدم خشونت - بشکلی نامحسوس در آدمیان و از طریق آنان، در حوادث، اثر می‌گذارد.

از آنجا که گاندی حقیقت را هدف و در عین حال اساس عمل قرار داده بود (زیرا در نظر گاندی هدف از وسیله نتیجه می‌شود، و بدین جهت هدف و وسیله از هم جدائی ناپدیدند) در اندیشه او از انقلاب، هیچ جایی برای روشهای توطئه‌گرانه فعالیت‌های چریکی وجود نداشت. هر فعالیتی باید علنی و آشکارا باشد، زیرا هدف «ساتیاگراها» تنها روبروشدن با دشمن نیست بلکه تغییر نظر دادن و معتقد ساختن اوست، او را به راه درست آوردن است، نه آزار رساندن به او. تأثیر این نوع سیاست انقلابی علنی که گاندی بکار می‌بست آن بود که نهضت آزادیخواهی با توده‌های مردم از همه طبقات و فرقه‌ها پیوند می‌یافت. در عین حال تأکیدش بر عمل همراه با عدم خشونت، ایجاب می‌کرد که در جمع کوچک «داوطلبان» یا مبارزان فعال، انضباطی شدید و استوار نظیر انضباطی که در هر نهضت چریکی وجود دارد، پدید آید.

همبستگی نزدیک و یگانگی با توده‌ها موجب شد که جنبش گاندی در سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن ما «به میان مردم رفتن»ی را تجربه کند که مؤثرتر و وسیعتر از «به میان مردم رفتن» نادر دنیای قرن نوزدهم بود. این یگانگی به دلیل دیگری نیز اهمیت داشت. گاندی هم مانند مارکسیستها و آنارشئیستها عقیده داشت که جامعه باید دگرگون شود، اما عقیده نداشت که برای شروع دگرگونی باید در انتظار فرارسیدن انقلاب نشست. در واقع عقیده داشت که انقلاب سیاسی به تغییر و تحول اجتماعی وابسته است و این هر دو باید با هم پیش بروند. گاندی بر این نظر بود که دست‌یافتن به آزادی سیاسی نیز مانند آزادی روحی، تنها از راه تزکیه

۱. یوگی (جوگی) که از طریق ریاضت می‌کوشد کمال روحانی یابد. - م.

نفس تحقق می‌پذیرد و عقیده داشت که جامعه هند پیش از آنکه رهائی راستین از چنگ گذشته امپراتوری برایش مقدور شود، باید خود را از بی‌عدالتیهای خود پالوده کند. به نظر گاندی قرار گرفتن حکومت در دست هندیان، اگر با پایان یافتن تبعیضات طبقاتی کاستی و تجدید حیات روستاهای هند همراه نباشد، و از هر ده نفر هندی دست کم هشت نفر چنین تغییراتی را نپذیرفته باشند، جز ادامه همان حکومت امپراتوری با مختصری تفاوت نخواهد بود.

هدف گاندی تنها این نبود که شکل‌های اجتماعی تغییر پذیرد، مؤسسات و صنایع روستائی تجدیدحیات یابد، حکومت مرکزی نامتمرکز شود و به صورت قدرتهای محلی درآمد، نظام آموزشی اساسی بوجود آید و زنان از قیدها آزاد شوند؛ هر چند که این تغییرها از هدفهای گاندی بشمار می‌رفت ولی او همواره انقلابی کلی را موعظه می‌کرد و معتقد بود چون جامعه نمی‌تواند بهتر از مجموع افرادش باشد، تعالی افراد، به همان اندازه تحول جامعه آنها، اهمیت دارد. این نظر، گاندی را واداشت که «آزمایش با حقیقت» را به هر زمینه‌ای از زندگی گسترش دهد و در این زمینه انقلابی فردی است که در تعلیمات گاندی با مفاهیمی مانند روزه گرفتن، مراقبتهای خاص پزشکی، و رفتار جنسی و دیدهای بظاهر غیر انسانی نسبت به روابط نزدیک انسانها مواجه می‌شویم که اغلب برای ناظران غربی غیرقابل قبول می‌نماید، و حتی سبب می‌شود که کسی چون جورج اورول «بی‌میلی زیبایی‌شناسانه‌ای» نسبت به گاندی ابراز کند.

وقتی به زندگی گاندی می‌نگریم - انگیزه تخیلات ما از تجزیه و تحلیل‌های زنده خودش نشأت گرفته است - و می‌بینیم که مثلاً گاهی بر شکم خود ضامدهائی از گل می‌چسباند، یا چون عهد کرده است که هرگز لب به شیر گاو نزند وجدان خود را فریب می‌دهد و همواره شیر بز می‌نوشد، یا چون پیر مردی، پیمان «برهماچاریا» - یا پرهیزگاری و عصمت خود - را از راه شریک شدن با نواده خواهرش در یک بستر، می‌آزماید،

۱. برهماچاریا، خویشتن‌داری روحی و اجتناب از عمل و ارتباط جنسی

بسهولت می‌توانیم او را موجودی عجیب بشمار آوریم که بر حسب تصادف نابغه‌ای سیاسی نیز هست. ولی میان علایق شخصی و روشهای سیاسیش نیز ارتباطی منطقی وجود دارد. خویشنداری مداوم به او کمک می‌کرد که به انضباطی دست یابد که در میان هندیان زمان او بسیار نادر است، و این انضباط به نوبه خود به او امکان می‌داد که فعالیتهای سیاسیش را با شهامتی تزلزل‌ناپذیر دنبال گیرد. اگر او شوهری دشوار بود. یا با معیارهای عادی، پدری سهل‌انگار، یا نسبت به رفتار اخلاقی پیروانش جباری سخت‌گیر؛ ولی این کوتاهیهای او را، از دیدگاه عادی، می‌توان تجلیات آئین قطع علائقش شمرد که همواره آن را تفکرات مذهبیش تقویت می‌کرد و پیوسته در اقدامهای سیاسی خود بکار می‌بست تا شاید - چنانکه کرشنا، در کتاب مقدس محبوبش به‌گودگیتا، ارجونا را سوگند داده بود - این اقدامها به‌گونه وظیفه‌ای بدون چشمداشت صورت پذیرد.

گانندی در زمینه‌های مادی نیز موفق بود. هر چند گاهی ممکن است چنین بنظر آید که «کامیابیهای» او در واقع ثمره رشد غرور پر صلابت روحانیش بوده‌است، اما بر روی هم می‌توان با نظر نهائی اورول، موافق بود که بعد از رد کردن بسیاری از نظریه‌ها و روشهای گانندی می‌گوید: «اگر او را تنها به عنوان مرد سیاست در نظر گیریم و با دیگر رهبران دوران خود مقایسه کنیم می‌بینیم چه رایحه پاکی از خود بجا نهاده‌است.» گانندی با وجود تمام مهارت و شایستگی سیاسیش، در کشوری که سیاست و فساد تقریباً مترادف یکدیگرند، سالم و نیالوده باقی ماند. او نه فقط زندگی خود را در فقری نمونه و بی‌مانند گذراند بلکه تمام امتیازهایی را که بنا بر سنت هندی نصیب بستگان و خویشاوندان می‌شود از خانواده‌اش منع کرد. حتی خود را از مسرت پیروزی بر حریفان نیز محروم می‌داشت، زیرا همواره می‌کوشید هر توافقی را به صورت سازشی حل و فصل کند که در آن حیثیت هر دو طرف محفوظ بماند. مهمتر از همه اینکه چه پیش از آزادی هند و چه پس از آن، هرگاه که فرصت به‌چنگ آوردن قدرت سیاسی دست داد آن را رد کرد و از این لحاظ در میان تمام شورشیان کشورهای مستعمره در زمان خود و تمام انقلابیهای همه دورانها، فردی

بی‌نظیر و مانند است. خودش معترف بود که «نوعی آنارشیست^۱ است. اما آنچه او را از قبول قدرت دور نگاه می‌داشت تمایلات آنارشیستی نبود بلکه اعتقادات مذهبی بود، زیرا می‌دانست که در مقتضیات و اوضاع و احوالی که به هنگام آزادی هند وجود داشت قدرت سیاسی و «اهیمسا» یا عدم‌خشونت با یکدیگر سازگاری ندارند.

در این جا بود که گاندی به وسعت انزوا و تنهائیش، در جمع انبوه پیروانی که در مبارزه به خاطر آزادی به دور خود گردآورده بود، پی برد. بسیاری از فعالان سیاسی که در مبارزه بر ضد قدرت بریتانیا از گاندی هواداری می‌کردند از آن رو جانب او را می‌گرفتند که می‌دیدند تاکتیکهای مبارزه‌اش می‌تواند بشکلی مؤثر، یا حداقل بدون خونریزی و خشونت، به آزادی هند منتهی شود، نه از آن رو که اصول و نظریاتی را که این تاکتیکها بر آن بنا شده بود قبول داشتند. او در آن روزهایی که به نظر می‌رسد پیروزی به شکستی شخصی بدل شده است با اندوه تمام این حقیقت را پذیرفت: «عدم‌خشونت مسلک من است ولی هرگز راه و روش «کنگره» نبوده است. عدم‌خشونت برای کنگره همواره يك سیاست بوده است.»

طرد پذیرش قدرت سیاسی از سوی گاندی با این نکته پیوند داشت که هرگز قبول نکرد برای جامعه‌ای که احتمالاً از انقلابی با عدم‌خشونت سر بر می‌آورد جز برنامه‌ای بسیار کلی و آزمایشی مطرح سازد. به نظر او قبول قدرت برای راهنمایی دیگران، به معنی آن بود که دیگران را از حق «آزمایش شخصی با حقیقت» بازدارد و محروم سازد، و طرح کردن ساخت اجتماعی جامدی برای آینده، جز انکار تغییرپذیر بودن جستجوی حقیقت، و تعدیل و تنظیمی نبود که در يك جامعه زنده به مقتضای دگرگون‌شدن موقعیتهای انسانی باید صورت پذیرد.

گاندی نه تنها از لحاظ نظریاتی که نسبت به قدرت و نسبت به دولت برنامه‌ای مارکسیستها داشت، با انقلابیهای دیگر - جز بعضی آنارشیستها - تفاوت داشت بلکه با دید و برداشت آنان از تمدن غربی - که ماشین‌گرایی و مادگیری آن را حتی در سال ۱۹۰۹ در کتابش به نام

۱. آنارشیستها اصولاً با وجود دولت و قدرت مخالفند. م.

«هند سواراج» محکوم کرده بود - مخالف بود.

جز پیروان مکتب گاندی مانند دینوبابهاده و جای پراکاش ناداین، همه ضد امپریالیستهای بزرگ، خواه از نسل مائوتسه تونگ و هوشی مینه که نهضت‌های انقلابی پس از جنگ جهانی دوم را به موفقیت رساندند، و خواه از شورشیان نسل بعدی انقلابیهای جهان سوم که چه گوارا و فرانتس فانون نمونه‌اش بودند، تقریباً نسبت به غرب دیدی مبهم و دو پهلو داشتند. آنان جملگی تسلط سیاسی و اقتصادی غرب را رد می‌کردند و در عین حال راه و رسم سنتی زندگی مردم خویش، مخصوصاً عناصر مذهبی آن را که بنیان فرهنگهای باستانی افریقا و آسیا را تشکیل می‌دهد مردود می‌شمردند و شکل‌های سیاسی و فنی غربی را جانشین آن می‌کردند. معمای غم‌انگیز تاریخ اخیر چین آن بود که نفی بیرونی، با تسلیم به روش‌های غربی در درون همراه بود. در حکومت‌های انقلابی کشورهای دیگر هم - که از تسلط امپریالیستی آزاد شدند - تحول مشابهی صورت گرفت.

هند به طور نسبی تنها استثنا در این قاعده تسلیم به غرب است. طبقات بالای مردم، شهرهای بزرگ، خدمات نظامی و اداری غربی شده است. ولی این جریان غربی‌شدن در میان توده‌های مردم به علت نیروهای مقاومت گوناگون، کند بوده است. محافظه‌کاری عمیق و ریشه‌دار دهقانان، کثرت گرائی مرتجعانه هندوئیسم و نیز نفوذ زنده نظریات گاندی که تأثیرش از عوامل قبلی کمتر نیست (در میان انقلابیون کشورهای استعمارزده تنها کسی است که به غرب رفت و استعاله نیافته بازگشت) از آن جمله است. زیرا هرچند گاندی طی سال‌هایی که در خارج از هند گذراند چیزهای بسیار آموخت، و راسکین، تالستوی و ثورو را جزو استادانی می‌شمرد که به دیدگاهش شکل بخشیدند، ولی از آنها بیش از آنچه می‌توانست به اعتقاداتش جان بخشد چیزی برنگزید و به هند بازگشت تا به یاری بصیرتها و آگاهیهای غربی، منابع سنت‌های خود را از نو بازیابد؛ از همین سنتها به قدرتی دست یافت که او را هم پاسخگوی تمایلات مردم فقیر هند کرد و هم رهبر متخیل و خلاق مبارزه به خاطر آزادی.

با این همه هر چند استراتژیسی که گاندی بکار بست از سنتهای هند مایه می گرفت و پیوسته با موقعیت خاص هند انطباق داده می شد، ولی روشی منحصر آ آسیائی نبود. گاندی در سیاست هم، مانند مذهب، کثرت گرا بود، همچنانکه از لحاظ مذهبی در پی اعتقادی بود که هم مسیحیان و هم هندوان بتوانند آن را بپذیرند، در سیاست هم به دنبال روشی بود که کاربردش جهانی باشد. همین فقدان انحصارگرایی و یک بعدی نبودن در مذهب و در سیاست بود که دشمنانی در میان متعصبان مذهبی و ضدخارجی برایش بوجود آورد و سرانجام هم به مرگش منتهی شد. در اوج مبارزه اش با انگلستان هرگز تحسین و ستایش از متفکران انگلیسی و مؤسسات انگلیسی را رها نکرد و هرگز راه گفت و شنود با کسانی را که با ایشان بدون کینه و نفرت، مبارزه می کرد نسبت. این گفت و شنود موفقیت آمیز بود. بزرگترین موفقیت و کامیابی گاندی آن بود که اراده انگلیسیان و تمایل ایشان را برای حکومت امپریالیستی و استعماری بتدریج و به شکلی نامحسوس تضعیف کرد و به نقطه زوال رساند.

حوادث بعدی، مخصوصاً نهضت نافرمانی مدنی در امریکا در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰، نشان داد که روشهای مبارزه از راه عدم خشونت، که گاندی مدافعش بود و تعلیم می داد، خاص یک زمان و یک مکان مشخص نیست و می تواند در جامعه ای جدید و تکنولوژیکی چون امریکای امروز هم، مانند هند سالهای ۱۹۳۰ - که هنوز کاملاً از حالت قرون وسطائی دوران پادشاهان گورکانی هند بیرون نیامده بود - مؤثر واقع شود. اگر بنا باشد جانشینی ماندنی برای جذبه های توسل به خشونت، که در این اواخر از خصوصیات نهضت های انقلابی، هم در غرب و هم در جهان سوم، شده است، ارائه شود، راه های جستجویی که سودمند باشد، معدود است، و یکی از آنها ادامه «آزمایش با حقیقت» گاندی در شرایط تغییر یافته زمان و مقتضیات است. ارزش و مفهوم این آزمایشها از پیوند آنها به حیات و زندگی ناشی می شود. مخصوصاً مفهوم آنها وقتی بیشتر نمایان می گردد که آن را در ارتباط با زندگی گاندی و عملی که در آن تحقق یافت مورد ملاحظه قرار دهیم. بقیه کتاب حاضر به این کشاکش متقابل بستگی اندیشه و عمل مربوط خواهد بود.

حتی امروز هم آن بخش از کجرات که کاتیادادا^۱ نامیده می‌شود ناحیه‌ای است در هند که کمتر کسی به دیدن آن می‌رود. این منطقه را مردابهای شور و وسیع «ان کوچ»^۲ در شمال غربی اقیانوس، و خلیج کاهپی^۳ در جنوب و مشرق، و بیابانهای کوهستانی «اجستان» در شمال شرقی از نواحی دیگر جدا کرده است. آخرین شیرهای هندی در این ناحیه زندگی می‌کنند؛ و در ارتفاعات کوهستانی آن، شهرهای مرمرین مقدس جینیها^۴ می‌درخشد. وقتی که موهنداس کرچند گاندی در دوم اکتبر ۱۸۶۹ در شهر کوچک ساحلی پوربندر متولد شد، کاتیوار مجموعه‌ای از امیرنشینهای کوچک بود؛ بیش از دویست امیرنشین - که وسعت آنها با هم متفاوت بود، از چند جریب تا چند صد کیلومتر مربع - در این شبه جزیره جمع آمده بودند و بیش از یک ثلث امیرنشینهای سراسر هند را تشکیل می‌دادند. هر یک از حکام این امیرنشینها اختیار مرگ و زندگی اتباع خود را داشت و باصطلاح دولت مستقل کوچکی بشمار می‌رفت.

پدر گاندی، کرچند گاندی، وزیر اعظم حکومت کوچک پوربندر بود. خانواده گاندی از کاست بازرگانان، و از زیر-کاست بانیاها، بودند. نام گاندی به معنی، بقال است؛ اما از چند نسل پیشتر اعضای ممتاز این خانواده در سیاست بازیهای کاتیوار نقش نمایانی پیدا کرده بودند و به عنوان مأموران عالی‌رتبه حکومتی در بزرگترین دولتهای امیرنشین این ناحیه

1. Kathiawar

2. Rann Kutch

3. Cambay

۴. Jains جینیها پیروان آئین مذهبی خاصی هستند که پیشوای اینان

بیش از دو هزار و پانصد سال پیش می‌زیست. -م.

خدمت می‌کردند. از لحاظ مذهبی، اعتقادات ایشان اختلاطی عجیب بود از معتقدات و فرهنگ جینی، هندوئی و اسلام که در این گوشه دورافتاده هند وجود داشت: مجموعه‌ای از بقایای عقاید بازرگانان عرب که در قدیم‌الایام از راه دریا به این ناحیه آمده بودند، و کسانی که از ترس حکمرانان گورکانی هند به اینجا گریخته بودند.

کرمچند، پدر گاندی، و همسرش پوتلیبای^۱، مادر گاندی، هر دو از پیروان معتقد و مؤمن کیش ویشنو بودند. اما پوتلیبای، از فرقه مذهبی کوچکی بود به نام پرانامی^۲ که در میان ایشان اعتقادات هندوئی و اسلامی چنان بهم آمیخته بود که در معابد خالی از بت ایشان، قرآن و کتب مقدس ویشنوئی به یک اندازه محترم بود. برای پیروان پرانامی صلح و سازش میان همه کیشها از اصول اساسی بود، و نیز زندگی بسیار ساده که گیاهخواری، پرهیز از الکل و دخانیات، روزه گرفتنهای ادواری از خصوصیات آن بشمار می‌آمد. بدین قرار، از همان نخستین سالهای عمر، اثر و نفوذ افکاری در گاندی آشکار شد که سرانجام او را به جستجوی حقیقت در تمام مذاهب کشاند، و نفی جسم و تن را در انضباطهای سختی یافت که برای تقویت اراده لازم می‌دانست.

علاوه بر پرانامیها، جینیها نیز در کاتیوار می‌زیستند که هم شمارشان زیاد بود و هم مورد احترام بودند و با ویشنوئیهای محلی آزادانه رفت و آمد می‌کردند. بسیاری از دوستان کرمچند گاندی و بعضی از مشاوران روحانی او جینی بودند و گاندی کوچک در مصاحبت آنها بود که برای نخستین بار کلمه «اهیمسا» را شنید. جینیها مدعی بودند که پیشوای آنها مهاویرا^۳، در دوهزار و پانصد سال پیش «اهیمسا» را به ایشان توصیه کرده است. در واقع فکر «اهیمسا» میان آئینهای هندوئی و بودائی و جینی مشترك است و چه بسا که خیلی پیش از آنکه این مذاهب از یکدیگر جدا شوند، تکامل پذیرفته باشد. «همسا» به معنی «آزار» و «اهیمسا» (که صورت منفی آن است) به معنی آزارنرساندن به موجودات دیگر است. در هر حال هر که بنیانگذار این اندیشه بوده باشد، مسلم این است که

1. Putlibai

2. Pranamis

3. Mahavira

جینیها آن را بیش از دیگران تکامل بخشیدند. مهاویرا، «اهیمسا» را به معنی نفی خشونت تعبیر می‌کرد، آن هم نه فقط نسبت به آدمیزادگان و جانوران، بلکه نسبت به خاک و آتش و باد نیز، که آنها را موجوداتی زنده می‌شمرد، و پیروانش را ترغیب می‌کرد که هر چه کمتر آنها را آشفته سازند. در نوشته‌های مقدس جینی گفته می‌شود «کسی که آتشی برافروزد موجودات زنده را می‌کشد و کسی که آن را خاموش کند، آتش را می‌کشد. از این رو هر خردمند که قانون را رعایت می‌کند، باید آتش برنیفزورد.» پوربندر، زادگاه گاندی، جهانی بود که در آن این‌گونه اعتقادات مورد احترام قرار می‌گرفت و در آنجا روحانیان جینی دهان خود را با پارچه‌های لطیف و نازک می‌بستند تا مبادا همراه تنفس جانداران کوچک و ذره‌بینی را فرودهند.

با این همه گاندی کوچک این تأثیرات با اهمیت را بدون توجه زیاد و به طور ناهشیار جذب می‌کرد. او به این مطالب بقدری بی‌اعتنا بود که حتی کتاب مقدس «بهگود گیتا» را که مآدرش آن را از بر می‌دانست و بسیار دوست می‌داشت، در متن اصلیش نخواند و نیاموخت. سالها بعد در انگلستان بود که ترجمه انگلیسی این منظومه مقدس را خواند و به یاری آن به دیدگاه خود - که زیستن و عمل کردن بدون چشمداشت از ثمرات و نتایج آن را مقرر می‌داشت - پی‌برد.

گاندی، کودکی محبوب و کند، و نمونه کسانی بود که نبوغی دبیرس دارند، کلاسهای مدرسه را در شهر راجکوت^۱، که پدرش در آنجا وزیر اعظم شده بود، بی‌هیچ درخشندگی و امتیازی خاص گذراند. در همان کودکی او را سه بار برای ازدواج نامزد کردند (که دوبار آن بی‌اطلاع خودش بود) سرانجام در سیزده سالگی با دختری همسن خود به نام کاستوربای^۲ ازدواج کرد. همواره در رؤیای پیوندهای جنسی بود تا آنکه شبی پدر بیمارش را رها کرد و برای هماغوشی به بستر همسرش رفت. پدرش کرمچند، در غیبت او مرد. خاطره این ترك وظیفه همواره ذهنش را آزار می‌داد و او را دشمن سرسخت ازدواج در کودکی ساخت، توجه او به

1. Rajkot

2. Kasturbai

ارتباط جنسی را به بیزاری تبدیل کرد که تا آخر عمر با او بود. کرمچند گاندی همیشه امیدوار بود که یکی از پسرانش راه او را در پیش گیرد و وزیر اعظم بشود و دلش می‌خواست که این پسر، موهنداس باشد. اما وضع تحصیلی گاندی جوان بقدری ضعیف بود که حتی امید نمی‌رفت بتواند در دانشگاهی هندی هم به گرفتن درجه‌ای علمی نایل آید. او خود را با زحمت تا مرحله دیپلم دبیرستان رساند، اما دوره‌ای را که در کالج سامالدار^۱ گذراند، شکستی کامل بود. خانواده گاندی به این نتیجه رسید که تنها کار ممکن برای چنین نوجوان کودنی آن است که او را به لندن بفرستند تا چندی در «اینرتمپل»^۲ درس بخواند، زیرا مشهور بود که امتحانهای آنجا بسیار آسان است و تنبلیترین شاگردان هم می‌توانند قبول شوند.

دورنمای سفر و اقامت در انگلستان در گاندی آمیزه‌ای از تشویش و شادمانی برانگیخت. مردم امیرنشینها و دولتهای کوچک محلی - در مقایسه با ساکنان شهرهای بزرگ هند که در حکومت مستقیم انگلستان بودند (و هند بریتانیا نامیده می‌شدند) - کمتر انگلیسیها را دیده‌بودند، از این رو نسبت به آنها تصویری قهرمانگونه داشتند. آشنائی گاندی با انگلیسیان در هیأت هیئت‌انگیز بازرسان مدرسه و نیز «رزیدنت»^۳ هائی بود که در امور پوربندر و راجکوت قدرتی مرموز داشتند و زندگی را بر پدرش که وزیر اعظم بود، دشوار می‌ساختند. گاندی به عنوان پسرکی هندی در زمان اوجگیری تمایلات وطنپرستانه، با حضور انگلیسیها در وطنش مخالف بود، با این همه به آنها، مخصوصاً از لحاظ ساختمان جسمی و قدرتشان، رشک می‌برد و تحسینشان می‌کرد. به طوری که اشعار نارمد^۴ شاعر گجراتی را خیلی جدی می‌گرفت که می‌گوید:

به انگلیسی تنومند و پرتوان بنگر
که بر هندی نحیف و ضعیف حکم می‌راند،

1. Samaldar 2. Inner Temple

۳. «رزیدنت» عنوان نماینده‌ای بود که از طرف دولت انگلستان به هر یک از امیرنشینهای هند فرستاده می‌شد. - م.

4. Narmad

چون گوشتخوار است

قدش به پنج ذرع می‌رسد.

حتی تسلیم اغواهای یکی از همکلاسان مسلمانش شد و بر خلاف شرع آئین ویشنوئی خود، پنهانی به ضیافت‌هایی رفت و در آنجا گوشت بز و نانی که در نانوائی پخته شده بود، خورد. ترک گیاهخواری چندان نپایید و خیلی زود پایان گرفت، اما تحسین و ستایش انگلیسیان در او باقی ماند (همچنان که امروز حتی بیش از ربع قرن پس از استقلال هند، هنوز هم اندیشه تحسین انگلیسیان در ذهن بسیاری از هندیان باقی است و در آنها مؤثر است.) شدت میل گاندی برای سفری دراز به انگلستان وقتی آشکار شد که مادرش با این سفر موافقت نکرد، زیرا پیران و ریش سفیدان زیر-کاست مودبانی^۱ که خانواده گاندی به آن تعلق داشت گفتند، هیچ کس از مودبانی تا حال از آبهای تیره دریا نگذشته است، و اگر گاندی چنین کند از کاست خود اخراج خواهد شد و تمام برادران عضو این کاست از ارتباط با او و کمک به او منع خواهند شد. با این همه گاندی سفر به انگلستان و اخراج از کاست را برگزید، و این نخستین بار بود که از قبول قدرتی نامعقول و بی‌منطق سرپیچی می‌کرد.

در سپتامبر ۱۸۸۸ گاندی که نوزده سال داشت و بتازگی پدر شده بود با کشتی از بمبئی حرکت کرد، در حالی که صندوقی از شیرینیهای هندی را به‌مراه داشت که در طول سفر خوراک عمده او را تشکیل می‌داد. مادرش به این شرط با سفرش موافقت کرده بود که عهد کند گوشتخواری انگلیسیها را تقلید نکند.

در واقع گاندی، جز در این مورد، در همه چیز دیگر، با همان وسواس، به تقلید از انگلیسیان پرداخت که بعداً راه و روش دیگری در پیش گرفت. نویسنده‌ای شوخ طبع با زمینه‌ای هندی - کسی چون ناراین^۲ یا نای پل^۳ - لازم است تا حق مطلب را ادا کند و شرح دردناک نخستین روزهای اقامت گاندی را در انگلستان بنویسد. گاندی در اواخر پائیز به

۱. هندوها معمولاً خود در خانه نان فطیری می‌پزند که آن را چاپاتی می‌گویند، و از نانوائی نان نمی‌خرند که مبادا نجس باشد. - م.

2. Modh Bania

3. Narayan

4. Naipaul

هتل ویکتوریا وارد شد، در حالی که لباسی از فلانل سفید پوشیده بود و با اشتیاقی مضحك می‌خواست مثل يك نفر انگلیسی رفتار کند. در خیابان «بوند استریت» يك دست لباس صبح به قیمت ده گینسی^۱ و يك کلاه به نوزده شیلینگ^۲ و يك چوبدستی سرنقره‌ای برای خود خرید. در کلاسهای آداب و رقص نام نوشت و به آموختن زبان فرانسه و نواختن ویولون پرداخت. آوازه‌ها و تصنیفهای مد روز می‌خواند و به شکلی خطرناک، ولی نه چاره‌ناپذیر، به زنان مایل شد (که معمولاً به ایشان نمی‌گفت ازدواج کرده است). همین که پولش ته کشید عقل بر او چیره شد این دوران به حیرت افکندن دوستان با تقلید از مدروز پایان یافت. ویولونش را فروخت و معلمانش را جواب گفت و به عناصر و چیزهای جدیدتر در زندگی انگلیسیها متوجه شد. با کمال حیرت دریافت که انگلستان برای نخستین بار میراث هند را که در وطنش و در کاتیاوار برایش بی‌معنی بود به روی او گشوده است.

این علقهٔ هندیگرایی که دست نخورده آن را در خود حفظ کرده بود، او را به جانب اقلیت تندروئی از انگلیسیان مایل می‌کرد که خود را در میانشان راحت و آسوده حس می‌کرد و می‌توانست از ایشان چیزها بیاموزد. به رغم وسوسه‌هایی که در او برانگیخته شد و با وجود آنکه در مواقعی سخت دلش می‌خواست، هرگز عهدی را که با مادرش پوتلیبای بسته بود نشکست و در نخستین روزهای ورودش به لندن، به خاطر امتناع از خوردن گوشت دردسر و پریشانی بسیار متحمل شد و گهگاه نیز گرسنه ماند. سرانجام مشکلاتش حل شد، زیرا روزی بر حسب اتفاق از «فارینگدون استریت»^۳ می‌گذشت که رستوران گیاهخواران را پیدا کرد. در همین وقت نیز مفتاحی بدستش افتاد که دیپالکتیک اندیشه و عمل را در او برانگیخت، که تا پایان عمر دنبال کرد: در آن رستوران نمایشگاهی از

۱. واحد پول انگلیسی که حالا متروک شده و بیش از يك پوند ارزش داشت.

۲. هر بیست شیلینگ يك پوند انگلیسی بود که حالا این هم متروک شده است.

کتاب برپا بود. یکی از کتابها «دفاع از گیاهخواری» نوشته ه.س. سالت^۱، از دوستان برنارد شاو و ادوارد کارپنتر^۲ بود که از زمره آنارشئیستهای مکتب گودوینی بشمار می‌رفت. کتاب «سالت» برای گاندی کشفی تازه بود. زیرا به طرزی منطقی از تعلیماتی دفاع می‌کرد که در کودکی از راه اسطوره و دستور مذهبی به ذهن کم دقتش سپرده شده بود. تمرینهای غذائی که بر اثر تلقینهای سالت آغاز کرد، نخستین «آزمایشهای او با حقیقت» بود، آغازی بود برای انضباط منطقی در عمل که به شیوه زندگی «اسپارتی»^۳ (انضباطی از هر لحاظ اسپارتی، جز «خشونت») به یک «ساتیاگراهی» مؤمن و معتقد منتهی شد. گاندی به دیدن سالت رفت و به تشویق او عضو فعال انجمنهای گیاهخواری شد و این نخستین فعالیت اجتماعی‌اش بود. هنوز چنان خجول و کمرو بود که در جلسات این انجمنها هر وقت می‌خواست مطلبی را بخواند یا کاری را پیشنهاد کند از دیگران خواهش می‌کرد به جای او این کار را انجام دهند.

توماس مرتن^۴ در کتاب تحقیقش به نام «گاندی و غول یک چشم» می‌گوید «یکی از پرمعنیترین واقعیات درباره زندگی و استعداد گاندی آن بود که شرق را از راه غرب کشف کرد.» این کشفی بود که از جهتی تمامی هند در آن سهیم بود. زیرا به ابتکار دانشمندان و محققان اروپائی در قرن نوزدهم بود که تاریخ باستانی هند بازآفریده شد، مطالعات جدید در ادبیات سانسکریت آغاز گشت و زبانهای محلی هند به صورت جدی مورد توجه قرار گرفت و زبانهای ادبی شد. در واقع شاید بزرگترین و با ارزشترین هدیه‌ای که انگلستان به هند ارزانی داشت، همین گذشته هند بود که پیش از آمدن انگلیسیان، در شبه‌تاریخ برهمنان گم شده بود. در مورد گاندی این هدیه بشکلی نمایان، مستقیم بود. او به انگلستان رفت تا دانشی را بیاموزد؛ که موجب بزرگی انگلیسیان شده است ولی به جای آن نخستین درسهای دانشی را آموخت که روزگاری آسیائیان را خردمند

1. Salt 2. Carpenter

۳. اسپارت شهر باستانی یونان است که جوانان خود را با انضباطهای شدید برای سپاهگیری می‌پروراند. -م.

4. Thomas Merton, *Gandhi and the One-Eyed Giant*

ساخته بود.

گاندی در اواخر دومین سال اقامتش در لندن با «تئوزوفیست»ها آشنا شد. کتاب پیشوای ایشان مادام بلاواتسکی^۱ اثری گذرا در او گذاشت، اما پیروان این زن او را برای نخستین بار به مطالعه یکی از آثار کلاسیک هند راهنمایی کردند که بعدها آن را «کتابی عالی برای شناخت حقیقت» شمرد.

این کتاب، «بهگودگیتا» بود که سر ادوین آرنولد^۲ آن را به انگلیسی ترجمه کرده بود. بعدها گاندی خود این کتاب را از متن اصلی سانسکریت به زبان گجراتی ترجمه کرد. او چنین استدلال می کرد که نبرد کوروکشترا^۳ که در شب پیش از نبرد کریشنا سخنانی گفت و در «گیتا» آمده است، بکلی فاقد سرشتی تاریخی است و عقیده داشت که سراسر حماسه مهابهاراتا^۴ را باید گزارشی از کشمکش و پیکاری روحانی دانست، و هنگامی که کریشنا با ارجونا به صورتی که در «گیتا» آمده سخن می گوید منظورش این نیست که يك «کشاتریا»^۵ی جنگجو را به انجام وظائف نظامیش برانگیزد، بلکه می خواهد به تمام مردم ارزش قطع علائق و نیاز به عمل، بدون چشمداشت نتایج عمل، را تعلیم دهد، و این تعبیری است که هیچ يك از استادان هندشناسی آن را قبول نداشتند، و آن دسته از وطنپرستان هندی نیز که معتقد بودند رهائی از راه خشونت میسر است، با آن سخت مخالف بودند.

گاندی به مطالعه خود ادامه داد و منظومه بلند «دشنائی آسیا اثر آرنولد را هم خواند که به یاری آن برای نخستین بار با زندگی و تعلیمات بودا آشنا شد. سپس به مطالعه کتاب مقدس پرداخت. قودات را کتابی کسالت آور یافت، اما انجیل او را بشدت تکان داد. در همین زمان کتاب کارلایل درباره محمد (ص) را خواند و زندگی پرهیزکارانه پیامبر اسلام را

1. Theosophists

2. Blavatsky

3. Sir Edwin Arnold

4. Kurukshetra

۵. مهابهاراتا منظومه عظیم حماسی و مذهبی هندوهاست که «بهگودگیتا» بخشی از آن است. -م.

۶. Kshatria کاست جنگجویان هندو. -م.

ستود. ترکیب آزمایشی اندیشه‌های مسیحی، بودائی، اسلامی و هندوگرایی ویشنوئی در ذهنش آغاز شد و دریافت که اصل مشترك و پیوند دهنده همه آنها اندیشهٔ اعراض و خویشنداری است. در این دستور عیسی در «موعظه بر فراز کوه»^۱ که می‌گوید: «من به تو می‌گویم که در برابر رفتار بد مقاومت نکن» پیام خاصی را یافت، و در تمام عمر کوشید آن را بکاربندد. جذبهٔ اخلاق مسیحی در این زمان چنان در جانش نشست که سالها بعد اعتراف کرد که مدتها میان مسیحیت و آئین هندو، مردد بود. «وقتی تعادل فکری خود را باز یافتیم، حس کردم که برای من رستگاری تنها از راه آئین هندوئی مقدور است و اعتقادم به آئین هندو عمیقتر و روشنتر شد.» لکن این هندوگرایی او، آئینی بود که از استنباطهای برابری‌جویانهٔ مسیحیت متأثر بود. همچنان که اربک اربکسون^۲ در زندگینامهٔ روانی گاندی به نام حقیقت گاندی می‌گوید: «او در حالی از انگلستان رفت که بسیار هندیتر شده بود.» در سال ۱۸۹۱ به وکالت دادگستری پذیرفته شد و تقریباً بلافاصله با کشتی به سوی بمبئی حرکت کرد.

سه سال اقامت گاندی در لندن در تکامل فکریش مهم بود، اما تأثیر قاطعی بر آن نداشت. هر چند در انگلستان با متنهای مقدس آسیائی - گیتا و با موعظه بر فراز کوه - آشنائی یافت که در تکامل فلسفهٔ عملش راهنماهایی عمده بودند، ولی بعدها که در میان هندیان افریقای جنوبی، در محیطی که تا اندازه‌ای انگلیسی بود، بکار پرداخت، با نوشته‌های غربی دیگری آشنا شد که اندیشه‌های او را دربارهٔ عمل همراه با عدم‌خشونت تقویت کردند و برای نظریهٔ بازسازی اجتماعیش، شالوده‌ای استوار فراهم آوردند.

نخستین کس، تالستوی بود که کتاب قلمرو خداوند در دون شماس^۳ او را در سال ۱۸۹۳ خواند. تالستوی با فصاحت بسیار نظریهٔ عمل بدون خشونت را موعظه می‌کرد، اما بندرت آن را بکار می‌بست. آنارشیسیم

۱. موعظهٔ معروف عیسی مسیح که در انجیل متی آمده است.

2. Erik Erikson, *Gandhi's Truth*

صلح جویانه او و پیروانش، تفکری آزمایش نشده، و از این رو تکامل نیافته بود. در واقع این گاندی بود که آنچه تالستوی گفته بود بعمل درآورد. همچنین گاندی بود که وقتی در سال ۱۹۰۴ کتاب قا این آخرین اثر جان راسکین^۱ را خواند، بسی بیش از خود نویسنده برای تعالیمش کاربرد عملی پیدا کرد. در این مورد خود گاندی می گوید این کتاب «مرا مسخر و زندگیم را دگرگون کرد...»

اگر تالستوی در تکامل نظری و عملی اقدام بدون خشونت، که گاندی بعدها آن را «ساتیاگراها» نامید راهنمای گاندی بود، راسکین او را به این نتیجه گیری سوق داد که نظام اجتماعی نابرابر که از «واقعیات کار» جدائی گرفته باشد، طبعاً عدم خشونت را غیرممکن می سازد. سالها بعد، وقتی که گاندی از سه نفر نام برد که بیش از همه در او اثر بخشیده اند، دو نفرشان تالستوی و راسکین، از غریبهها بودند. نفر سوم جواهرسازی گجراتی به نام دی چندبای^۲، فیلسوف اندیشمند ویشنوئی بود که نزدیکترین کسی است که ممکن بود گاندی او را به عنوان «گورو^۳»، به معنی هندی آن، بپذیرد و اگر گاندی او را نشناخته بود زندگی و مرگش با گمنامی می گذشت. نویسنده غربی دیگری که گاندی را تقریباً به اندازه تالستوی و راسکین مجذوب ساخت، هنری دیوید ثورو بود. اما خود گاندی او را از زمره تأثیرگذاران اصلی در نحوه اندیشه اش نشمرده است. در واقع درباره تأثیر کتاب ثورو به نام نافرمانی مدنی^۴ در گاندی، مبالغه شده است. زیرا گاندی پس از آنکه خود نهضت نافرمانی مدنی را بصورتی گسترده آغاز کرده بود، این کتاب را به سال ۱۹۰۷ در زندان افریقای جنوبی خواند و نویسنده آن را پشاهنگ و پیشقدم خود دانست.

حتی درباره تأثیر تالستوی و راسکین هم در گاندی مبالغه شده است. در واقع خود گاندی بود که به این کار مایل بود و این امر تا اندازه ای به سبب تسواضع فوق العاده اش بود که میل نداشت تمام نتایج کار پیروزمندانهاش را به حساب خود بگذارد. گاندی اندیشه کلی عدم

1. John Ruskin, *Unto This Last*

2. Raychandbai

۳. گورو، پیر، استاد و پیشوای معنوی و روحانی. -م.

4. Henry David Thoreau, *Civil Disobedience*

مقاومت را پیش از خواندن آثار تالستوی در ذهن پرورانیده بود و تالستوی با استدلالهای پرشورش فقط توانست این مفهوم را در او به اعتقاد بدل کند. اما در مورد راسکین هم باید گفت که گاندی در کتاب تا این آخرین بسی بیش از آنچه نویسنده خود در نظر داشت، یافته بود. زیرا گاندی در کتاب آزمایشهای من با حقیقت می گوید از تعلیمات این کتاب چه آموخته است:

۱. خیر و صلاح فرد، جزئی از خیر و صلاح عموم است.
۲. کار حقوقدان نیز همان ارزش کار سلمانی را دارد، زیرا همه حق دارند در مقابل کار خود، برای گذران زندگی دستمزد بگیرند.
۳. زندگی همراه با کار و زحمت - یعنی زندگی دهقان کشتگر و کارگر صنعتکار - زندگی با ارزشی است.

در واقع از این سه مطلب، تنها مطلب نخستین است که بروشنی در کتاب تا این آخرین بیان شده است. دو مطلب دیگر، جز به اشاره نیامده است. اما زمانی که گاندی کتاب راسکین را می خواند برای جنب پیامی که تصور می کرد در تا این آخرین یافته است، از آمادگی ذهنی و فکری لازم برخوردار بود. دیگر او دریافته بود که زندگانی مرفه و کیل دادگستری - که در سال ۱۹۰۴ به آن دست یافته بود - با زندگی انقلابی مؤمن به عدم خشونت، سازش ناپذیر است.

اهمیت راسکین در این بود که گاندی را در عملی ساختن خواسته‌هایی توجیه می کرد که او را به سوی شیوه زندگی سالهای آخر عمرش می راند. در این سالها کار یدی، فواصل خالی زندگی را پر می کرد که آکنده از فعالیت سیاسی و موجودیت جمعی و مشترك با هوادارانش در کانونهایی بود که در آنها بهداشت و نظم و ترتیب غربی، با عادات غذایی و آداب منزل و مراسم مذهبی آسیائی، ترکیب شده بود.

در واقع گاندی مردی کتابخوان و پرمطالعه نبود و همین نکته تا اندازه‌ای نشان می دهد که چرا آثار کم اهمیت تالستوی و راسکین در نظرش چنین مهم جلوه کرده است. تمام کتابهایی که در زندگیش اثر

گذاشته، در نیمه اول عمر خواننده و از همه آنها نیز فقط چند اندیشه کلی را اقتباس کرده است که بقیه عمر را صرف تکامل بخشیدن و عملی ساختن آنها کرده. به همین قرار وقتی آدمی نوشته‌های او را می‌خواند چندین اندرز تند و تیز، و چند اندیشه جسورانه می‌بیند که به صورت تکرارهای بی‌پایان و تغییرشکل‌های مضامینی محدود، بیان شده است. نوشته‌های گاندی آثار مردی است که در کمال سادگی برای خوانندگان ساده و بی‌آلایش تهیه شده است که دستخوش زندگی پرتلاطمند. اگر گاندی کار عظیمی را که انجام داد نکرده بود، خواندن نوشته‌هایش چندان نیازی را برآورده نمی‌کرد. نوشته‌هایش حاشیه‌ای است بر زندگی سراسر مبارزه او.

اندکی پس از بازگشت از غرب بود که شکل‌گیری خاص زندگیش آغاز شد و این خود نتیجه ترکیب وضع خاص هند و افریقای جنوبی بود، و نیز توجه خود گاندی به نقشی که به اعتقادش مشیت الهی برای او مقدر ساخته بود.

۳

نه آزادی ملی مقوله‌ای آنقدر وسیع است و نه انقلاب اجتماعی که بتواند هدفی را شامل گردد که از زندگی و عمل گاندی حاصل آمد. علاقه اصلی او آن نبود که ملت واحد هند بیافریند یا فقر را از میان بردارد. در واقع با ملیت‌گرایی (ناسیونالیسم)، در معنی محدود آن، مخالف بود، زیرا می‌خواست هموطنانش حس کنند که شخصیت هندی خود را با شهروند جهان‌شدن احراز می‌کنند، شهروندی که به هیچ تعهد خاص نژادی، یا مذهبی یا طبقاتی بستگی ندارد؛ و نه فقط نمی‌خواست که مردم فقیر نباشند، بلکه چنین آموزش می‌داد که انتخاب تعمدی فقر بر اساس ترك علاقه آگاهانه از مادیات، شادمانه‌ترین وضعیت انسانی ممکن است. همه مبارزات گاندی، قطع نظر از هدفهای فوری آنها، اصولاً به کیفیت زندگی آدمی مربوط می‌شد. او در پی آن بود که آدمی را آزاد سازد؛ به نظر او آزادی ایجاب می‌کرد که آدمی موافق شیوه خاصی که برای خود برمی‌گزیند، خواه مذهبی و خواه ملی، زندگی کند. اما آزادی و حرمت انسان ایجاب می‌کند که پاس آزادی و حرمت دیگران را نیز داشته‌باشد، چندان که در تحلیل نهائی، گاندی بیش از آنکه ملیت‌گرا (ناسیونالیست) باشد، جهانی‌گرا (اونیورسالیست) بود.

اما عام و جهانی، اغلب مکمل خاص یا شخصی است و در مورد گاندی فعالیت‌های اجتماعی همواره با هدفهای شخصی ساده‌ای پیوند داشت که زندگی خلعت‌گذارانه و فداکارانه‌اش او را بدانها رهنمون می‌شد. این هدف «موکشا» یا شناخت مستقیم خدا و پایان‌یافتن دورمهای تولد

دوباره بود. او به عنوان يك «کارمایو گین»، راه عمل را برای رسیدن به روشنگری و نور برگزیده بود (یا بطوری که گاهی خود می گفت خداوند او را به این راه کشانده بود) و همچنان که در مورد همه قدیسان دیده می شود، در مورد گانندی نیز می توان زندگی فداکارانه و همه این «آزمایشهای غامض با حقیقت» را در نهایت امر فدیه ای عظیم به نفس خود بشمار آورد. در اشتیاق نفس خود بودن در عمل نوعی چیرگی بر نفس است، و نادرست نخواهد بود اگر سراسر زندگی گانندی را نمایشنامه عظیمی بر صحنه بشماریم که در آن هم بازیگران و تماشاگران و هم حوادث و ماجراها را بطرزی بکارمی گرفت که همواره خود در مرکز صحنه گذشت و ترك علائق باشد. زیرا همیشه در صحنه بود. در پنجاه و پنج سال آخر عمر گانندی چیزی نمی توان یافت که خصوصی باشد. در راهپیمائیهای مشهورش، در «اشرام»هایش، در کلبه های محرومان و نجسها، و در کاخهای میلیونرها که گهگاه در آنها منزل می کرد، زندگی همیشه از بند گشاده بود و همه دنیا در نظرش چون خانواده ای بزرگ و مشترك که در آن هیچ دیواری میان او و دنیا وجود نداشت. او از علاقه هندیان به «درشن»^۱ - یعنی برکت و رحمتی که تنها از دیدار يك مهاتمای روحانی حاصل می شود - بهره می گرفت تا برای نمایش عظیم خود تماشاگران بیشمار جلب کند و از مطبوعات استفاده می کرد تا تمام جهان را در مسائل خرد و بزرگ، از درونیتترین آرزوهای روحانیش تا زندگی در بستر و مستراح، گواه بگیرد. او پیوسته خود را در عمل و در سخنرانیها و در مطبوعات، و حتی در سالهای اخیر، از راه امواج رادیوئی بر دیگران عرضه می داشت و نیز دائماً نفس باطنیش از دید دیگران و شاید از دید خودش هم، پنهان می ماند. فقط می توان حدس زد که اگر گانندی نیم قرن دیرتر بدنیا می آمد ممکن بود تلویزیون را نیز به خدمت سختگیرهای طنزآلود، و صراحت آزارنده اش بگیرد.

اگر این عنصر به خوداندیشی متعالی شده را در گانندی بپذیریم و

۱. بنا بر عقاید هندوها انسان بارها به زندگی در این دنیا باز می گردد تا سرانجام به اندازه ای پاک و منزّه شود که به قلمرو خدائی راه بیابد. -م.

دریابیم که در علاقه شدیدش به «بهگودگیتا»، در عالم خیال خود را با «ارجونا» منزه‌ترین و پاک‌ترین قهرمانان اساطیری هند یکی می‌دانست (همچنان که در دوران کودکی خود را با هریشچندرا شاهزاده راستگو و حقیقت‌جو یکی دانسته بود)، آنگاه بی‌درنگ می‌بینیم که دو واقعه مهم زندگیش، که او را به فردی شورشی و انقلابی مبدل کرد، باید رویدادهائی بوده‌باشد که در جوانی برایش پیش آمده و در هر دو بار شخص او به عنوان چهره اصلی مورد تجاوز قرار گرفته و هر دو بار نیز مسأله اصلی، تجاوز به حیثیت و حرمت انسانی بوده‌است. گانندی در آغاز کار به خاطر اوضاعی که کیفیت زندگیش را مورد تهدید قرارداد راه سرنوشتش را شناخت، اما بعداً خود را وقف دفاع از کیفیت زندگی دیگران کرد.

وقتی گانندی در سال ۱۸۹۱ به هند بازگشت دنیای شخصیش از درون پاشیده‌بود. مادرش مرده‌بود و پیدا بود که با مرگ پدرش موقعیت و نفوذ خانواده گانندی در منطقه کاتیاوار زوال یافته‌است. در دربار امیرنشینهای راجکوت و پوربندر دیگر برای او جائی نبود و در شهرهای کوچک این شبه‌جزیره تعداد وکلای دادگستری بیش از اندازه لزوم بود. از این رو گانندی تصمیم گرفت که در بمبئی به کار وکالت بپردازد. اما در آنجا نیز موقعیتش خیلی زود و با شکلی تحقیرآمیز پایان یافت. فارغ‌التحصیل «اینر تمپل» در نخستین جلسه دادرسی از ترس و واهمه دادگاه لال شد و ناچار ادعای نامه‌اش را پس گرفت.

چون در کار وکالت در بمبئی با شکست مواجه شد به راجکوت بازگشت و کوشید امور خانه و زندگی را - که سعی در انگلیسی مآب کردن آن داشت (غذا را با کارد و چنگال و روی میز می‌خورد) - بصورتی محقر و از راه درآمد ناچیز چند روپیه‌ای که با نوشتن عرضحال برای طرح در محاکم کوچک محلی بدست می‌آورد، سر و سامان دهد.

وقتی انگلستان را ترک گفت خاطرات خوشی از آن کشور و از مردم آن با خود آورد و مانند بسیاری از هندیانی که در قرن نوزدهم در انگلستان پرورش یافتند برای فلسفه‌های لیبرالی و آزادیخواهانه انگلیسیان و بنیانهای دموکراتیکی که انگلستان بوجود آورده‌بود، احترامی عمیق و

واقعی داشت. تماسهای مختصر و محدودش با انگلیسیان در هند، او را برای درك این نکته آماده نکرده بود که میان افرادی که به آسودگی در وطن خود زندگی می کنند، و همان افراد وقتی به کشوری دیگر می روند و از کشاکشهایی متأثر می شوند که حاصل حکومت بر مردمی بیگانه است، چه تفاوتی وجود دارد. ولی اکنون کم کم این تفاوت را که موجب ناراحتی می شد، درك می کرد.

زمانی که در انگلستان بود با شخصی به نام چارلز اولیونت^۱ آشنا شد که مردی مؤدب بود و ظاهری دوستانه داشت. مدت درازی با او به گفتگوهای صمیمانه پرداخت. شغل اولیونت کارمند اداری هند بود و چون از مرخصی به هند بازگشت به عنوان «رزیدنت» در حکومت امیر- نشین پوربندر تعیین شد. وقتی برادر بزرگتر گاندی که به عنوان منشی در دستگاه «رانای پوربندر»^۲ خدمت می کرد، به شرکت در دسیسه درباری ناچیزی متهم شد، سنت همبستگی خانوادگی ایجاب کرد که گاندی به ملاقات اولیونت برود و از او بخواهد به برادرش کمک کند. گاندی که تصور درستی از اوضاع نداشت به دیدن اولیونت رفت که او را با کمال سردی پذیرفت و به او متذکر شد که برادرش باید شکایت خود را از طریق مجاری رسمی معمولی مطرح سازد؛ و چون گاندی کوشید به استدلال پردازد به او گفته شد که بیرون برود و سرانجام نیز خدمتکار «رزیدنت» او را با خشونت بیرون راند. گاندی کتباً اعتراض کرد و متذکر شد که حیثیتش مورد بیحرمتی قرار گرفته است. «رزیدنت» به این اعتراضیه پاسخ داد و یادآور شد که يك هندی حیثیتی ندارد که از آن دفاع کند. اتفاقاً در همین موقع «سر فیروزشاه مهتا»، یکی از با نفوذترین و کلای دادگستری که از «پارسیها»^۳ بود به راجکوت آمد و گاندی نزد او رفت و از او نظر

1. Charles Olivant

۲. رانا، کلمه ایست مانند راجه و مهاراجه و نواب، از القاب امرای امیرنشینهای هند.-م.

۳. زرتشتیان ایرانی که مدتها پیش به هند مهاجرت کرده اند در هندوستان «پارسی» نامیده می شوند. اینان اقلیت مذهبی کوچک ولی با نفوذی را تشکیل می دهند.-م.

خواست. مهتا با ملایمت به او متذکر شد که وکیل جوان دادگستری مسلماً انگلیسیها را نمی‌شناسد و اگر بخواهد در ناحیه کاتیاوار زندگی کند باید این توهین را نادیده بگیرد: «به برادرت بگو که هنوز باید با زندگی بیشتر آشنا شود.» گاندی بخاطر می‌آورد که «این اندرز برایم زهری تلخ بود، ولی ناچار بودم آن را بپذیرم... این ضربه سیر زندگی مرا تغییر داد.»

از این واقعه برای نخستین بار دریافت که چگونه وقتی مردمی بر مردم دیگر مسلط می‌شوند، روابط انسانی به فساد کشیده می‌شود. مدتی بعد بی برد که چگونه همین فساد نیز به صورت تبعیضات ناشی از نظام کاستی، جامعه هندی را به تباهی می‌کشد. گاندی می‌دانست که ادامه زندگی در کاتیاوار تنها از راه درآمد در دادگاهها و زیر نظارت اولیونت مقدور خواهد بود و نیز می‌دانست که ادامه این کار با تحقیرهای تحمل‌ناپذیر همراه خواهد بود. می‌بایست در جای دیگری به گذران زندگی پردازد. این توفیق بشکلی غیرمنتظره برایش پیش آمد. یکی از تجارتخانه‌های مسلمانان در پوربندر از او دعوت کرد که برای دفاع در دعوائی که در افریقای جنوبی علیه یکی دیگر از بازرگانان کاتیاواری مطرح بود به آنها کمک کند. این مؤسسه چند وکیل اروپائی برای خود گرفته بود، اما خوشوقت می‌شد اگر «وکیلی هندی نیز برای راهنمایی ایشان همراهشان باشد.» گاندی این پیشنهاد را فوراً پذیرفت. این کار، مأموریتی مبهم بود و هنگامی که در آوریل ۱۸۹۵ از بمبئی با کشتی راهی افریقای جنوبی شد دقیقاً نمی‌دانست که در دوربان چه وظایفی در انتظارش است و مسلماً هم نمی‌دانست که تصمیم قاطع زندگی‌اش را گرفته است.

نخستین درس در باره وضع هندیان در افریقای جنوبی را وقتی آموخت که در دوربان، با سرداری بر تن و دستاری بر سر به تالار دادگاه قدم نهاد. قاضی دادگاه به او دستور داد که دستار از سر بردارد. گاندی با نهایت ادب از این کار سر باز زد و از جلسه دادگاه بیرون آمد، و به این مناسبت نامه‌ای به روزنامه محلی شهر نوشت و دلیل کار خود را توضیح داد. این واقعه، هم توجه اروپائیان مقیم افریقای جنوبی را جلب

کرد - که بسیاری از ایشان پاسخهای خشم آلودی برای روزنامه فرستادند - و هم هندیان را، که با نوعی تعجب ترحم آمیز به این جوان تازه وارد می نگریستند که ظاهراً وضع ناگوار هموطنان هندیش را در افریقای جنوبی نپسندیده بود.

هندیان در هند نیز زیر حکومت خودسرانه اربابان انگلیسیشان قرار داشتند، اما در آنجا دستکم در وطن خود بودند و انگلیسیها اقلیتی کوچک بحساب می آمدند. در افریقای جنوبی، هندیها بودند که اقلیت خارجی کوچکی بشمار می آمدند، آن هم اقلیتی بی هیچ قدرتی. در دهه ۱۸۹۰، در مستعمرات انگلیسی «ناتال» و «کیپ» و سرزمینهای خودمختار «بوئرها» در «ترانسوال» و ایالت آزاد «اورانج»^۱ بیش از دو میلیون بومی افریقائی، هفتصد و پنجاه هزار نفر اروپائی وجود داشت. هندیان روی هم رفته حدود هفتاد و پنج هزار نفر بودند که کمتر از سه درصد کل جمعیت افریقای جنوبی را تشکیل می دادند. نخستین بار هندیان در اوایل دهه ۱۸۶۰ به ناحیه ناتال آمده بودند؛ بیشترشان از ایالت مدرس در جنوب هند بودند و به عنوان کارگر قراردادی در مزارع نیشکر کار می کردند. این کار در واقع نوعی رعیتی (سرواژ) بود ولی دست کم دورانی داشت، و کارگران پس از پنج سال می توانستند به صورت مردمی آزاد درآیند. کسانی که در آنجا می ماندند عیال و اولادشان را هم می آوردند. بعلاوه گروههایی از هندیان ممتاز و مرفه تر نیز آمده بودند که بیشتر از بازرگانان مسلمان هندی و منشیهای پارسی ایشان بودند. از آن رو که کارگران «تامیل»^۲ هندو بیسواد بودند و آداب و رسوم ابتدائی داشتند، هندیان مورد تحقیر واقع می گردیدند و سامی خطاب می شدند. که تعریف شده کلمه تامیلی «سوامی» به معنی ارباب و آقا است. در افریقای جنوبی این کلمه مفهوم و معنی «عمله» را پیدا کرده بود و به این جهت مسلمانان و پارسیان برای اینکه از این داغ مصون باشند دست به دامان اجداد و اعقابشان می زدند و خود را عرب و ایرانی می نامیدند. گاندی با بستن

۱. تمامی این نواحی مختلف، اکنون اتحادیه افریقای جنوبی را تشکیل می دهد که هنوز هم حکومتی نژادپرست و ارتجاعی دارد. - م.
۲. تامیل، نام زبان و مردم ناحیه مدرس در جنوب هند است.

دستار بر سر، خود را در طبقه تحقیر شدهٔ سامیها قرارداد، زیرا کمتر کسی از سفیدپوستان افریقای جنوبی به خود زحمت می‌داد تا میان عملهٔ مزرعه و حقوقدانی هندی و تحصیلکرده تفاوت بگذارد.

برای گاندی يك سلسله حوادث دیگر هم روی داد که موقعیتش را کاملاً مشخص کرد. بعدها آن حوادث را نقاط شاخصی در زندگی خود شمرد که شدت احساساتش در آنها جهت‌گیری فکریش را برای همیشه تغییر داد و روال آتی زندگیش را گریزناپذیر ساخت. می‌بایست به نمایندگی شرکت «دادا عبدالله» به شهر پره‌توریا^۱ برود. در دوربان بلیت درجهٔ يك راه‌آهن گرفت و سوار کوبهٔ درجه يك شد. قطار از ناحیهٔ ساحلی به سوی ارتفاعات کوهستانی براه افتاد و نیمه‌شب در «پیترماریتزبورگ»^۲ حاکم‌نشین و پایتخت ناتال توقف کرد. مسافری سفیدپوست به کوبه وارد شد. نگاهی به گاندی انداخت، بیرون رفت و با مأمور راه‌آهن بازگشت. مأمور به گاندی دستور داد به واگن باری برود. گاندی نپذیرفت و از قطار بیرون انداخته شد. ناچار تمام شب را در اتاق انتظار ایستگاه بسربرد در حالی که از سرما به خود می‌لرزید و اسباب و اثاثش هم در کنار خط راه‌آهن ولو شده بود.

روز بعد گاندی بی هیچ مشکلی تا انتهای خط به چارلز تاون^۳ رفت اما در واگنی که او را تا یوهانسبورگ^۴ می‌برد، کابوس تبعیض دوباره به سراغش آمد، زیرا نگهبان ابتدا نمی‌گذاشت سوار واگن شود، بعد هم کوشید تا مجبورش کند روی فرش زیر پای راننده بنشیند. وقتی گاندی به این کار اعتراض کرد نگهبان واگن او را بیرون کشید و کتکش زد، بطوری که مسافران دیگر اعتراض و دخالت کردند.

در آخرین مرحلهٔ سفرش که می‌خواست با قطار راه‌آهن از یوهانسبورگ به پره‌توریا برود بار دیگر نگهبانی کوشید که از واگن درجهٔ يك بیرونش براند. این بار مردی انگلیسی که مسافر بود، جانب او را گرفت و به او اجازه داده شد در جای خود بماند. اما حتی این مهربانی نیز فقط در نظر گاندی مؤید این نکته بود که در افریقای جنوبی، هندیها

1. Pretoria

2. Pietermaritzburg

3. Charlestown

4. Johannesburg

در واقع هیچ حقی ندارند، و هر آزادی هم که از آن بهره‌ور می‌شوند، دستخوش میل و ارادهٔ سفیدپوستانی است که بر این سرزمین حکومت می‌کنند. هندیان از جهتی وضعشان حتی از سیاهپوستان بومی هم بدتر بود، زیرا بومیان دست کم دائماً مورد تهدید اخراج نبودند.

بطوری که گاندی پی‌برد، این تهدید روز بروز برای هندیان خطری فوریت‌ر می‌شد. بازرگانان سفیدپوست، بازرگانان مقتصد هندی را برای خود رقیبانی خطرناک می‌دیدند، و بوئرها هم به خاطر رنگ تیرهٔ پوست هندیان با ایشان مخالف بودند. در ترانسوال و در ایالت آزاد اورانج هندیان حق رأی نداشتند و در پره‌توریا تابع مقررات رفت و آمد در ساعات معین بودند. در ناتال، از آن رو که اتباع انگلستان شمرده می‌شدند، از برخی حقوق مدنی برخوردار بودند؛ اما از موقعی که ناتال هم به صورت مستعمره‌ای خودمختار درآمد، تحریکاتی دامنه‌دار برای سلب حق رأی از ایشان جریان داشت و ضدخارجیهای افراطی، از اخراج کارگران هندی یا دست کم از برقراری عوارض تبعیض‌آمیز برای ایشان سخن می‌گفتند.

گاندی که از پیشامدهای شخصی خود درس گرفته بود، هندیهای مقیم پره‌توریا را به جلسه‌ای دعوت کرد. دیگر آن کمروسی که او را گمنام نگه داشته بود در او نبود، و با بهره‌گیری از آموزش و حرفه‌اش در سن بیست و سه سالگی قدرت رهبری خود را عیان ساخت. گاندی از هندیان خواست که عادات خود را تغییر دهند تا اروپائیان نتوانند آنها را به کثیف‌بودن متهم کنند، زبان انگلیسی را یاد بگیرند تا بهتر بتوانند در جامعه ادغام شوند و از حقوق خویش دفاع کنند. بدین گونه از همان آغاز کار گاندی فکر بهبود و تعالی را، با کسب حقوق خود از چنگ دیگران، پیوند داد. او خود، بطوری که غیرمنتظر هم نبود، بکار پرداخت تا راه‌آهن را مجبور سازد که به رفتار تبعیض‌آمیز پایان دهد. تلاشهای او در پائیز ۱۸۹۳ به نتیجه رسید؛ جریان از این قرار بود که هندی پس از اینکه با زور از قطار اخراج شده بود، به دادگاه شکایت کرد و در دعوای خود موفق شد.

فعالیت ممکن بود با همین پیروزی نمادی پایان برسد، زیرا در این

مدت گاندی توانسته بود دعوائی را که به خاطر آن به افریقای جنوبی آمده بود، از طریق میانجیگری به پایان رساند، تا حیثیت هر دو طرف محفوظ بماند. در آوریل ۱۸۹۴ برای بازگشت به بمبئی جایی برای خود در کشتی ذخیره کرده بود. دادا عبدالله برای خداحافظی با او جلسه‌ی ضیافتی ترتیب داد. در سر میز گاندی روزنامه‌ای را برداشت و عنوان زیر توجهش را جلب کرد: «طرح قانون حق رأی هندیان». مقامات قانونگذاری ناتال با شتاب از قدرتی که به تازگی در زمینه خودمختاری بدست آورده بودند استفاده می‌کردند تا با سلب حق رأی از هندیان، از عده‌دارندگان حق رأی و خودمختاری بکاهند. گاندی مجلس شام را به میتینگی سیاسی مبدل ساخت و پیش از آنکه مجلس پایان پذیرد، کمیته‌ای تشکیل شد. اعتبارات مالی تضمین شد و خود او هم تصمیم گرفت بماند و مبارزه را رهبری کند.

گاندی خود را در رأس يك نهضت كوچك توده‌ای یافت که درگیر مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز بود. به تقلید از سازمان «کنگره ملی هند» که در سال ۱۸۸۵ به دعوت آلن اوکتاویوس هیوم^۲ در هند تشکیل شده بود (و هنوز هدف به دست آوردن استقلال هند را اختیار نکرده بود) «کنگره هندیان ناتال» را بنیاد نهاد و در مورد حق رأی هندیان دادخواست‌هایی به مراکز قانونگذاری ناتال، و سپس به «اداره مستعمرات انگلستان» فرستاد. در این مورد نیز، مثل بسیاری موارد دیگر در دورانهای بعدی زندگی، به موفقیت‌های نسبی رضایت داد. هندیانی که قبلاً نامشان در فهرستهای انتخاباتی بود حق رأی خود را محفوظ نگاه داشتند، ولی نام هیچ هندی دیگری بر آنها اضافه نشد. عوارض سالیانه سرانه برای کارگران قراردادی که به مبلغ ۲۵ پوند تعیین شده بود (و عملاً بیش از میزان دستمزد ایشان بود) به سه پوند تقلیل یافت. میزان تبعیض محدودتر شد؛ اما اصل تبعیض همچنان باقی ماند.

گاندی از مبارزه دست نکشید. در واقع تا سال ۱۹۱۴، جز فواصلی کوتاه، در افریقای جنوبی ماند و در تمام این دوران فکر و تلاش اصلی در جهت آزاد ساختن جامعه هندیان افریقای جنوبی بود. (به عنوان

جمله معترضه می‌توان یادآور شد که توجه و علاقه گاندی نسبت به حقوق مردم بومی، به هنگام شورش زولو^۱ در سال ۱۹۰۶، از حد اظهار همدردی تجاوز نکرد.

در این بیست سال او سلاحهای مبارزه‌ای را آماده می‌ساخت که بعدها در هند برای آزاد ساختن يك ملت، و نه اقلیتی كوچك، بكار گرفت. این دوران بیست ساله به دو بخش کاملاً جدا از هم تقسیم می‌شود. در دوره اول گاندی زندگی حقوقدانی مرفه‌ال‌حال، متمایل به انگلستان را، دنبال می‌کرد و رهبری نهضتی را بر عهده داشت که متعهد به مبارزه از راههای قانونی بود. در دوران دوم که از سال ۱۹۰۴ و پس از خواندن کتاب قا این آخرین آغاز می‌شود، گاندی شیوه زندگی را بکلی تغییر داد؛ يك زندگی بسیار ساده و جمعی را، در پیش گرفت و به جای مبارزه از راههای قانونی، به مبارزه‌ای از نوع سرپیچی علنی از قوانین، ولى همراه با عدم‌خشونت، پرداخت که در زیر پرچم «ساتیا‌گراها» یا «نیروی حقیقت» صورت می‌گرفت.

دوره نخستین هم خالی از ماجراهای دلیرانه و تهورآمیز نبود. در سال ۱۸۹۶ هنگامی که با خانواده‌اش از هند بازمی‌گشت در دوربان با تظاهرات و ناسزاهائی مواجه شد که بر اثر نقل قولهای اشتباه‌آمیز خبرگزاری رویترا از او، پیش آمده بود. گاندی که همواره معتقد بود ترس بدتر از خشونت است، در آن موقع هم نصیحت دوستانش را نپذیرفت و در روشنائی روز از کشتی بیرون آمد. اگر اتفاقاً زن رئیس پلیس دوربان مداخله نکرده و با چتر خود از او محافظت نکرده بود، چه بسا انبوه مردم او را کشته بودند. تالستوی گرائی گاندی او را از تعقیب شکایت از مهاجمان بازداشت و بعدها او این ماجرا را آزمایش مفیدی از قدرت خود برای تحمل شر، بی‌هیچ انتقام‌گیری، شمرد.

در آن دوره نخستین، گاندی «کنگره هندیان ناتال» را به عنوان ابزار مبارزه قانونی با قوانین تبعیض‌آمیز بکار می‌گرفت، بی‌آنکه موفقیت چندانی بدست آورد. او در آن زمان به نام اندیشه‌های دموکراتیک انگلستان به عمل دست می‌زد، زیرا هنوز معتقد بود که امپراتوری

بریتانیا با بی نظری به همه کسانی که زیر حکومتش هستند توجه دارد و آنچه در افریقای جنوبی اتفاق می افتد انحرافی محلی و موضعی است که سرانجام اصلاح خواهد شد. بعدها خود چنین نوشت: «من در آن زمان عقیده داشتم که وجود امپراتوری انگلستان برای خیر و رفاه جهان لازم است. وفاداری واقعی من نسبت به امپراتوری مانع از آن بود که بدخواه آن باشم.»

همین اعتقاد به حسن نیت امپریالیسم بریتانیا مبین آن است که چرا گاندی به هنگام «جنگ بوئر» سازمان امدادئی ۱۱۰۰ نفری از هندیان تشکیل داد، و در زمان قیام زولو در سال ۱۹۰۶ نیز همین کار را کرد (و به این مناسبت درجه گروهبان یکمی را هم پذیرفت). بعد نیز در سال ۱۹۱۴ گروه سومی از داوطلبان هندی تشکیل داد که خودش به علت بیماری شدید نتوانست در آن شرکت کند. ملی گرایان تندرو در هند از این اقدامات گاندی انتقاد می کردند، اما توجیهاات گاندی نیز واجد منطق خاص خود بود.

گاندی، حتی به جدائی کامل هند یا هندیان از امپراتوری بریتانیا نمی اندیشید تا اینکه در زمان جنگ جهانی اول سرانجام معتقد شد که نمی توان مردم مستعمرات را زیر سلطه و حکومت بریتانیا به عدالت رساند. در اینجا نیز موضوع اصول مطرح بود. گاندی عقیده داشت که شخص فقط وقتی حق دارد با شرکت در جنگ مخالفت کند که قبلاً مخالفت خود را بصراحت و بروشنی اعلام کرده باشد. این خود نمونه ای بود از نظری که او نسبت به صراحت در سیاست و اقدام علنی داشت. بعلاوه چنین استدلال می کرد که اگر شخص به عنوان تابع حکومت بریتانیا - برای احراز حقوق خود مبارزه می کند - بدانگونه که هندیان مقیم افریقای جنوبی می کردند - ناچار این وظیفه ضمنی برایش بوجود می آید که به حکومت امپراتوری، که انتظار دارد حقوقش را تضمین کند، کمک برساند و از آن دفاع کند؛ و بالاخره استدلالی را ارائه می کرد که مدتها بعد، در زمان جنگ دوم جهانی، جورج اورول آن را بر ضد صلح طلبان بکاربرد: کسانی که حمایت ناوگان انگلستان را می پذیرند حق ندارند از کمک به انگلستان در گیر جنگ خودداری کنند، مخصوصاً وقتی

این کمک از راه اقدامات دور از خشونت و برای امداد رساندن به آدمیانی باشد که دستخوش مصیبت شده‌اند.

با نگاهی به گذشته می‌بینیم که جنبه اصلی این میان‌برده‌های نظامی زندگی گاندی، همانا اولویت‌هایی است که بدان قایل بوده‌است. دو جزء اصلی فلسفه اجتماعی گاندی، حتی پیش از آنکه او به سیاق خاص خود ملیگرایی هندی شود، شکل گرفته‌بود. در فاصله سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ خطوط اصلی «ساتیا‌گراها»، یا مبارزه همراه با عدم خشونت و تجدید نظم سازنده اجتماعی بر اساس زندگی ساده جمعی، را از لحاظ نظری و عملی ترسیم کرد. در این مرحله، اگر برای هندیان افریقای جنوبی و خود هند مقدور می‌شد که حقوق کامل مدنی خویش را در زیر تسلط حکومت بریتانیا احراز کنند، گاندی اصراری نداشت که رو بنای اسمی حکومت تغییر پذیرد؛ زیرا چنین تغییری با هدف او، که تغییر کیفیت زندگی فردی و اجتماعی بود، ارتباطی نداشت. گاندی در واقع با بی‌میلی، و تا حدی از سر ناچاری ناسیونالیست شد و در محاسبات او ایجاد هندی ظاهراً مستقل در مقایسه با تحولاتی که باید در سطوح دیگری، جز سطح سیاسی، تحقق‌پذیرد در درجه دوم اهمیت بود، تحولاتی که آنها را برای حیاتی آزاد و در عین حال مذهبی، لازم می‌دانست. او از این لحاظ با ناسیونالیست‌های واقعی هند تفاوت کامل داشت، چه این ناسیونالیست‌ها، سنت‌گرایانی هندو مانند تیلک^۱ بودند یا سوسیالیست‌هایی چون نهرو. شکننده بودن اتحادش با اینان در سال ۱۹۴۷ آشکار شد که اذعان کرد آزادیی که هند بدان دست‌یافته همان چیزی نیست که او خواستارش بوده است.

سابقه گروه‌های امداد هندیان در زمان «جنگ بوئر» چنان حسن‌نیتی در سفیدپوستان افریقای جنوبی بوجود آورد که «کنگره هندیان ناتال» تصور می‌کرد دیر زمانی نخواهد گذشت که خواسته‌های حق‌هندیان برآورده خواهد شد. گاندی در سال ۱۹۰۱ به هند رفت. گوبال کریشنا

۱. Tilak از رهبران ملی و هندوی هندوستان که در صفحه‌های بعد بیشتر معرفی خواهد شد. - م.

گوخاله^۱ رهبر جناح اعتدالی کنگره معتقد بود که گاندی می‌تواند برای به دست آوردن حکومت خودمختار (هوم رول) در وطنش نقشی مهم ایفا کند. گاندی يك بار دیگر به کار و کالت دادگستری در بمبئی پرداخت، اما در اوایل سال ۱۹۰۲ تلگرامی از دوربان رسید که از او می‌خواست به عهده‌ی که بسته و قولی که داده بود - یعنی هر وقت به وجودش نیاز باشد، بازگردد - وفا کند. بر خلاف آنچه کنگره ملی هندیان ناتال انتظار داشت پیروزی بریتانیا در «جنگ بوئر» در وضع هندیان بهبودی بوجدنیاورد. زیرا حکومت انگلستان در وایت‌هال (لندن) بیشتر در فکر آن بود که سازش میان انگلیسیان و بوئر‌ها را در افریقای جنوبی تقویت و تحکیم کند و نژادهای دیگر را در اتحاد با سفیدپوستان، شایسته و لایق نمی‌شمرد.

گاندی دفتر و کالتی در شهر یوهانسبورگ دایر کرد تا از راه قانونی و به کمک دادگاه به دفاع از حقوق هندیان پردازد. در ۱۹۰۴ نخستین روزنامه خود را با نام «آیندین اوپینیون»^۲ (نظر و عقیده هندی) به عنوان وسیله‌ای برای آموزش و تحکیم روابط جامعه هندیان تأسیس کرد. در سال ۱۹۰۴ با الهام از بارقه نوری که از مطالعه کتاب قا این آخرین (اثر راسکین) بر او تابیده بود، در خارج شهر یوهانسبورگ مرکزی برای زندگی جمعی با نام «مزرعه فونیکس»^۳ دایر کرد. در این مرکز تعدادی خانواده هندی و چند تن اروپائی هوادار گیاهخواری زندگی می‌کردند و خود گاندی ضمن اینکه کار و کالت در یوهانسبورگ را حفظ کرده بود به روشی پدرسالارانه بر این جامعه حکومت می‌کرد. تغییر جهت به زندگی جمعی، نخستین گام در يك سلسله تغییر و تحول بود که در شیوه زندگی پیش‌آمد که از روح فداکاری مذهبی ناشی می‌شد. در سال ۱۹۰۶ به هنگام پیاده‌رویهای شبانه زمان شورش زولو تصمیم گرفت که علاقه به اولاد و مال و منال را رها کند و راه «براهما چاریا» یا تسلط کامل بر نفس را در پیش گیرد. به این نتیجه رسید که میل جنسی روح را تیره می‌سازد و از این رو آمیزش جنسی فقط باید به منظور تولید مثل صورت‌پذیرد. سالها

1. Gopal Krishna Gokhale
3. Phoenix Farm

2. *Indian Opinion*

بعد با جلوگیری از بچه‌دار شدن به وسایل مصنوعی، به عنوان راهی برای تنظیم جمعیت، مخالفت کرد به این امید که مردم هند خود تسلط بر خویشتن را خواهند آموخت. در عین حال ترك روابط جنسی در نظرش به معنی محرومیت نبود، بلکه رهائی از گناهی بود که از شب مرگ پدرش او را می‌آزرد. عقیده داشت که این کار امکان برقرارساختن روابط صحیحانه را در کارهای جمعی و در آرمانها و هدفهائی که می‌کوشید در سازمانهای جمعی و «اشرامها» پدید آورد، افزایش خواهد داد. «براهما چاریا» نیز مرحله‌ای در آموزش خویشتن‌داری بود که گاندی آن را برای شیوه عدم خشونتی لازم می‌شمرد که به نظرش هندیان باید در مبارزه به خاطر حقوق خود در پیش گیرند تا پیروز شوند. دیری نگذشت که ضرورت چنین مبارزه‌ای آشکار شد.

در سال ۱۹۰۶ قوانینی در ترانسوال پیشنهاد شد که ثبت‌نام و انگشت‌نگاری همه هندیان را اجباری می‌کرد. این قوانین به پلیس اجازه می‌داد که بدون حکم دادگاه وارد خانه هندیان شود تا مطمئن گردد که همه ایشان ثبت‌نام کرده‌اند. این حکم سوای آنکه توهین‌آمیز بود خشم مسلمانان را از آن رو که شامل زنان هم می‌شد و کشف حجاب و «پرده» بشمار می‌رفت، برانگیخت.

گاندی برای مقابله با این قوانین در روز ۱۱ سپتامبر هندیان را به اجتماع در محل «امپایر تئاتر» در یوهانسبورگ دعوت کرد. تمام تالار تا درهای خروجی از هندیان برانگیخته و بخشم‌آمده، پر شده بود. پس از آنکه گاندی به آنان یادآور شد که این مقاومت ممکن است به زندانی شدن آنها و نابودی کسب و کارشان بینجامد، هندیان با کف‌زدن متعهد شدند که از ثبت‌نام سر باز زنند. احساسات هندیان در این زمان چنان بود که اجتماع با فریادهای زنده‌باد ادوآد (پادشاه انگلستان) و با خواندن سرود ملی انگلستان پایان پذیرفت. در آن زمان هنوز وست‌مینستر کانون عدالت تصور می‌شد و گاندی به لندن فرستاده شد تا نظر هندیان را به اداره مستعمرات انگلستان عرضه کند. حکومت بریتانیا این قوانین را لغو کرد. اما این پیروزی موقتی بود، زیرا در اوایل سال ۱۹۰۷ ترانسوال از

نو به صورت حکومتی خودمختار درآمد، و در آن دولتی که بیشتر اعضای آن بوئر بودند به رهبری ژنرال بوتو^۱ و ژنرال اسموتس^۲ انتخاب شد. قانون ثبت نام هندیان تصویب شد و از اول ژوئیه آن سال تمام هندیان بدون استثنا می‌بایست ثبت‌نام کنند.

برای مقابله با این قانون، گاندی نخستین نهضت «ساتیاگراها» را براه انداخت. این نام را که به معنی «نیروی حقیقت» است، از آن جهت برگزید که نه نام «مقاومت منفی» را - که اقدامی منفی بود و آن را سلاح ضعیفان می‌شمرد - دوست می‌داشت و نه عنوان «نافرمانی مدنی» را، که از آن بوی خصومت می‌آمد. مقاومتی که گاندی می‌خواست عرضه کند مقاومت مردمی بود بی‌هنگام که از خشونت هراسی نداشتند، اما دانسته و آگاهانه عدم خشونت را برمی‌گزیدند و به جای نیروی جسمی به یاری نیروی حقیقت می‌جنگیدند. و این مقاومتی بود بکلی عاری از دشمنی و خصومت. گاندی چنین استدلال می‌کرد:

انسان و اعمالش دو چیز جدا از همند. در حالی که عمل نیک باید مورد تایید واقع شود و عمل زشت و بد تقبیح گردد، فاعل اعمال - چه نیک و چه بد - باید همیشه به تناسب اعمالش مورد احترام یا ترحم باشد. عبارت «از گناه نفرت داشته باش نه از گناهکار» فریضه است که گرچه درک آن آسانست ولی بندرت بدان عمل می‌شود و از این روست که زهر نفرت در جهان می‌گسترده.

در عین حال، «ساتیاگراها» جهات مثبتی هم در خود داشت. ساتیاگراها، با اعلام قبلی هدفهایی مشخص و محدود، بروشنی تمام آغاز می‌گردید و راههای مبارزه نیز قبلاً اعلام می‌شد. سعی بر آن بود که حریف (که هرگز دشمن شمرده نمی‌شد) با سرمشق رنجی که آگاهانه پذیرفته و تحمل می‌شد، تغییر عقیده دهد. در بهترین شرایط هیچ‌گونه فشار اخلاقی بر حریف تحمیل نمی‌شد زیرا اصولاً مبنای کار بر سازش و تفاهم

شرافتمندانه بود و نتیجه مطلوب رسیدن به توافقی بود که در آن هیچ یک از طرفین خود را تحقیر شده و شکست یافته حس نکنند. از این راه هر دو طرف مآلاً فایده می بردند، زیرا جامعه کمی عادلانه تر و متعادلتر می شد. و بدینگونه قدرت حقیقت مکشوف می گردید و «ساتیاگراها» تکامل می پذیرفت.

با تکامل نظریه و عمل ساتیاگراها در مبارزهای پیاپی در افریقای جنوبی و هند، گاندی نیز آن را استراتژیی انگاشت که اگر معتقدانش در خویشتنداری و تسلط بر نفس ممارست یابند و سربازانی شوند که در راه آرمان خود آماده جانبازی باشند، می تواند بی اندازه قابل انعطاف باشد و در هر شرایطی بر ضد دشمن بکار رود.

مبارزات «ساتیاگراها» در افریقای جنوبی از تابستان سال ۱۹۰۷ تا اوایل ۱۹۱۴ به تناوب و با شدتی فزاینده ادامه یافت. این مبارزات برای هندیان افریقای جنوبی پیروزیهای محدودی به بار آورد. اما اهمیت عمده آنها در این بود که نخستین آزمایشهای گاندی در مقاومت مدنی بشمار می رفت - یعنی مانورهایی که گاندی با آنها استراتژی و تاکتیکی را بسط می داد و می آزمود که بعدها در موقعیتهای مختلف مبارزات هند مورد استفاده قرار گرفت. این مبارزات در تاریخ افریقای جنوبی اهمیتی اندک دارند ولی از نظر تاریخ هند، برآستی مهم و اساسیند.

نخستین مبارزه در سال ۱۹۰۷ به صورت حمل شمار و هلاکارد به وسیله افراد داوطلب هوادار گاندی در مراکز ثبت نام هندیان آغاز شد. این داوطلبان بیشتر از نوجوانان بودند و دستور اکید داشتند که به هیچ وجه مانع کسانی که میل دارند نامشان را ثبت کنند نشوند و به آنان توهین نکنند. در عمل فقط اقلیت کوچکی از هندیان - کمتر از یکی در هر بیست نفر - به این قانون گردن نهادند. دولت پس از یک سلسله اخطار شروع به دستگیری و قهرمان سازی کرد و در ژانویه ۱۹۰۸ نوبت به خود گاندی رسید. گاندی به دو ماه زندان محکوم شد و این نخستین دوره زندانی شدن او بود که بعداً بارها برایش تکرار شد. اما چند روز نگذشت که پنهانی او را از زندان به ملاقات و گفتگو با ژنرال اسموتس بردند. هر چند گزارشهای متناقضی از آنچه واقعاً در این ملاقات

صورت پذیرفت در دست است ولی ظاهراً توافقی عجیب حاصل شد. به گفته گاندی، اسموتس قبول کرد که اگر هندیها داوطلبانه ثبت نام کنند، این قانون لغو خواهد شد. بعدها اسموتس چنین قولی را منکر شد. گاندی که معتقد بود چنین وعده‌ای داده شده، هندیان هموطنش را راضی کرد که ثبت نام کنند. همین کار موجب شد که برای نخستین بار به جانش سوء قصد شود. این سوء قصد از سوی گروهی از پاتانهای خشمگین صورت گرفت که باور نداشتند این قانون لغو خواهد شد، و بعداً هم معلوم شد که حق با آنها بوده است.

چند ماه بعد، وقتی از لغو قانون خبری نشد، گاندی به اشکال دیگر مقاومت روی آورد. این بار هندیان را مأمور ساخت که در کوچه و بازار بدون اجازه کسب، به خرید و فروش پردازند، تا دستگیر شوند و زندانها را پر کنند. سپس در اوت ۱۹۰۸، وقتی مسلم شد که اسموتس قصد ندارد به وعده اش وفا کند، گروهی سه هزار نفری از هندیها اوراق ثبت نام خود را در اجتماعی در برابر مسجد یوهانسبورگ سوزاندند. گاندی به عنوان اینکه ورقه ثبت نام ندارد در اکتبر و سپس در فوریه بعد دستگیر شد. در این هر دو مورد گاندی مانند بسیاری از پیروانش، به زندان رفت.

در سال ۱۹۰۹، گاندی يك بار دیگر با کشتی به انگلستان رفت به امید آنکه در مذاکرات وحدت افریقای جنوبی، تضمینهایی برای موقعیت هندیان بدست آورد. او توانست هواداری لرد آمپتیل^۱ نایب السلطنه سابق هند را بدست آورد، ولی حکومت بریتانیا میل نداشت که اسموتس و بوترا را زیر فشار قرار دهد و چون گاندی به افریقای جنوبی بازگشت ملاحظه کرد که مقامات دولتی برای مقابله با «ساتیا گراها» به اقدامات ایذائی دامنه‌داری دست زده‌اند. او درست به موقع رسید تا بتواند با اقدام قضائی، از اخراج دسته‌جمعی هندیان از دوربان جلوگیری کند. پس از آن دو سالی وقفه و رکود در کار پیش آمد. ساتیا گراها ثبت نام اجباری را به صورت غیرنافذی درآورده بود. اما حکومت، مبارزان هندی را پی در پی به زندان می‌انداخت. در سال ۱۹۱۲ پس از

آنکه گوخاله برای مذاکره با حکومت افریقای جنوبی از هند به آنجا آمد، مسأله قانون ثبت نام هندیان سرانجام با این مانور که امور هندیان به حکومت اتحادیه افریقای جنوبی واگذار شده است، خاتمه پذیرفت. ولی بار دیگر به عهد و پیمان وفا نشد، زیرا با آنکه به گوخاله گفته شده بود که عوارض سرانه سه پوند در سال برای کارگران روزمزد هندی، لغو خواهد شد؛ ژنرال اسموتس به قولش وفادار نماند. آخرین ماجرای تحریک آمیز وقتی پیش آمد که دادگاه عالی افریقای جنوبی، ازدواج‌های را که طبق موازین اسلامی یا پارسی یا هندو صورت می گرفت بی اعتبار اعلام کرد.

گاندی به این تصمیم، با وسیعتر کردن جبهه عمل خود پاسخ داد و از مخالفت منفی با قوانین تبعیضی به مقاومت مثبت و فعال پرداخت. او به دولت افریقای جنوبی اطلاع داد که اگر عوارض سرانه لغو نشود از کارگران هندی معادن خواهد خواست که اعتصاب کنند، و وقتی اسموتس به این اخطار پاسخی نداد، گاندی مهارت تاکتیکی خود را از راه تجهیز زنان هندی نشان داد.

گروهی از زنان بر خلاف مقررات قانونی از مرز ترانسوال گذشتند و به منطقه معادن زغال سنگ ناتال آمدند و معدنچیان را به خروج از معدن فراخواندند. امواج پشت سرهمی از زنان فرامی رسیدند و بازداشت می شدند، بطوری که رؤسای زندانها از تعداد زیاد آنها دستپاچه شدند. در این موقع گاندی از معدنچیان دعوت کرد که همراه او به ترانسوال تا مزرعه تالستوی راه‌پیمائی کنند. این مزرعه دومین مرکز زندگی جمعی بود که گاندی در سال ۱۹۱۰ تأسیس کرده بود. گاندی دستگیر شد و دو هزار نفر از راه‌پیمایان با ترن به زندانهای ناتال فرستاده شدند. دو اروپائی نیز که برای سازمان‌دادن این راه‌پیمائی به گاندی کمک کرده بودند دستگیر شدند. این کارها سایر معدنچیان و کارگران قراردادی مزارع را برانگیخت و آنها نیز به اعتصاب پیوستند. حکومت به اعمال خشونت پرداخت و با چماق و تیراندازی به معدنچیان اعتصابی حمله کرد.

این تیراندازیها، گاندی را از نظر اخلاقی پیروز ساخت. افکار

عمومی جهان مقامات افریقای جنوبی را محکوم کرد. نایب‌السلطنه انگلیسی هند، بشدت اعتراض کرد. گاندی به محض آزادشدن از زندان میتینگ مردمی عظیمی، در سوگواری معدنچیان کشته شده، ترتیب داد. به عنوان اقدامی نمادی (سمبولیک) از پوشیدن لباس اروپائی، که از زمان نخستین سفرش به انگلستان بدان مایل شده بود، دست کشید و با پای برهنه و سر تراشیده در برابر مردم ظاهر شد، و راه‌پیمائی دیگری ترتیب داد. سپس ضربت قاطع دیگری وارد کرد، زیرا در این موقع کارگران سفیدپوست راه‌آهن هم دست از کار کشیدند. گاندی بلافاصله راه‌پیمائی پیشنهادی را لغو کرد و اعلام داشت که «ساتیاگراها» اجازه نمی‌دهد که آدمی از گرفتاریهای پیش‌بینی نشده مخالفان استفاده کند.

این اقدام گاندی - که با سنت انگلیسی معامله منصفانه سازگاری داشت - به پیروزی منجر شد که بیش از یک پیروزی اخلاقی بود، زیرا حال دیگر اسموتس، در تنگنا قرارداشت؛ ناگزیر به مذاکره تن در داد و نتیجه این مذاکرات آن بود که در تابستان ۱۹۱۳ قانون کمک به هندیان تصویب شد. بنا بر این قانون ازدواج هندیان موافق مذهبشان به رسمیت شناخته شد، عوارض سرانه لغو گردید، در مقررات مهاجرت هندیان تسهیلاتی بوجود آمد و برای لغو نظام کار قراردادی تمهیداتی در نظر گرفته شد.

این نمونه‌ای بود از اینکه چگونه يك چنین مقاومت مدنی با تعیین هدفهای مشخص و روشن و روشهای انعطاف‌پذیر می‌تواند دستگاهی را که از نظر تعداد و قدرت برتری نمایان دارد به دردمر بیندازد و از راه نشان دادن مصائبی که بردبارانه تحمل می‌شود و گذشته‌های مردانه در لحظه‌های حساس، سرانجام افکار عمومی را به سود خود تجهیز کند و به پیروزی برسد. اما باید در نظر داشت که موقعیتهای خاصی هم بود که در پیروزی گاندی در آن زمان مؤثر افتاد. افریقای جنوبی تحت‌الحمایه نوپائی بود که هنوز با تزلزل برای به دست آوردن شخصیت ملی خود مبارزه می‌کرد. حکومت افریقای جنوبی هنوز تجربه کافی نداشت و از نظر داخلی گرفتار کشمکشی میان انگلیسیها و بوئرها، و میان کارگران اروپائی و کارفرمایانشان بود. در سال ۱۹۱۳ حکومت افریقای جنوبی

در وضعى نبود كه بتواند با سانى افكار عمومى جهان را نادیده بگیرد يا به عدم تأييد حكومت انگلستان بى اعتنا بماند. در كوتاه مدت شرايط به سود گاندى بود. اما در دراز مدت چنين پيروزيى مشكوك بنظر مى رسيد؛ زيرا آنچه گاندى بدست آورد سرانجام از دست رفت و پس از رفتن گاندى، از ميان هندیان افریقای جنوبی هیچ رهبری برنخواست كه بتواند در مقابل سياستهای نژادپرستانه حكومتهاى بعدى كه با شدتى فزاينده اعمال مى شد، از منافع هندیان دفاع كند.

اما در آن زمان، اين پيروزي، پيروزي بزرگى بود و در ژوئيه ۱۹۱۳ كه گاندى سرانجام افریقای جنوبی را ترك گفت و از راه لندن به هند بازگشت، شهرتش به عنوان فاتح، پيشاپيش او به وطنش رسیده بود.

۴

برای فهم فلسفه‌ای که به همراه عمل تحول می‌یابد، اغلب اوقات لازم می‌آید که اندکی در ترتیب تاریخی حوادث دست برده‌شود. در بررسی روشی که گاندی نظریه و عمل ساتیا‌گراها را در فاصله سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۱۴ در افریقای جنوبی بسط داد، ناگزیر از ذکر این نکته چشم پوشیدم که بعد مسافت افریقای جنوبی و هند از علاقه و توجه او به خواسته‌های مردم کشورش نکاست. حال او به حال هنرپیشه‌ای می‌مانست که در آغاز کار است و هنوز از استعدادهای خود مطمئن نیست و از این رو، ابتدا کار خود را از صحنه تماشاخانه‌های کوچک ولایتی شروع می‌کند اما همواره به تماشاخانه بزرگ پایتخت نظر دارد. به همین قرار، افریقای جنوبی برای گاندی در حکم میدان محدودی بود که در آنجا توانست بر هیجان‌زدگی‌های عصبی آغاز کار خود چیره شود و فنون خاص خود را تکامل بخشد. گام‌یابیش در آنجا این احساس را در او نیرو بخشید که هند صحنه و عرصه‌ای است که در آن ساتیا‌گراها، چون در مقیاس وسیع بکار گرفته‌شود، نتایج بسیار شگرف و انقلابی بیار خواهد آورد.

در فاصله سالهای ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۴ گاندی فقط دو بار از هند دیدن کرد. در بار اول، به سال ۱۸۹۶، می‌خواست خانواده‌اش را همراه خود به افریقای جنوبی ببرد. در این سفر به کاتیوار مسافرت کرد و در آنجا به هنگام بروز و شیوع بیماری طاعون به بازدید از مستراحها پرداخت و در چند شهر عمده هند از وضع ناگوار هندیان مقیم افریقای جنوبی سخن گفت. در این زمان به امور سیاسی هند نپرداخت. ولی با دو تن از

رهبان بزرگ کنگره، گوخاله و «بال گندادهار تیلک»^۱ که رقیب یکدیگر بودند، ملاقات کرد. گوخاله میانه‌رو بود و اندیشه‌های لیبرالیش را از سنتهای آئین هندو گرفته و آنها را با لیبرالیسم غربی تعدیل کرده بود. این طرز فکر را «رام موهن روی»^۲ و پیروانش در اوایل قرن نوزدهم بنیان‌نهاد و نهضت اصلاح‌طلبانه مشهور به «براهمو ساماج»^۳ را بوجود آورده بودند. در مقابل او، تیلک، هندوئی افراطی بود که آتش غیرت سنتهای ماراتی^۴ در او شعله می‌کشید و از سال ۱۸۹۱ با رهبری نهضت سنت‌گرایانی که در برابر قانون تعیین سن قانونی برای ازدواج در هند به مقاومت پرداختند، به شهرت رسیده بود.

این دو مرد مظهر جریانهای متضادی بودند که در صحنه سیاست بومی هند شکل می‌گرفت. در این زمان «کنگره» نیز از سکوی آزاد و گشوده‌ای برای بیان نظرهای هیوم به سازمانی تبدیل می‌شد که خواسته‌های تحصیل کردگانی را بیان می‌کرد که حداقل درخواستشان تأمین خودمختاری در اداره امور کشور (هوم رول) بود.

در آن زمان مهمترین مسائلی که مطرح می‌شد این بود که:

۱. تا چه اندازه و با چه آهنگی باید از حکومت بریتانیا گسست؟
۲. برای آن میزان از خودمختاری که مورد نظر است، چه وسایلی را باید بکار گرفت؟

گوخاله هوادار اقدامات تدریجی و قانونی بود. تیلک رهبر گروه‌های فعال و تندرو شده بود و هر چند رسماً و علناً از تروریسم هواداری نمی‌کرد، بعضی از پیروانش آن را می‌پسندیدند و مآلاً بدان روی آوردند.

تیلک، مخالف با تمایلات انگلیسی‌مآب لیبرالهای هندی بود. جامعه سنتی هندو را، به همان صورتی که بود، می‌خواست و استدلال

1. Bal Gandhadhar Tilak

2. Ram Muhan Roy

3. Brahma Samaj

۴. ماراتها طوایف ساکن ایالت مهاراشترا در غرب هند هستند که مرکز آن شهر بمبئی است و به زبان ماراتی سخن می‌گویند که از شاخه‌های زبان هندی است. ماراتها در برابر تسلط انگلیسیان ایستادگی کردند. -م.

می‌کرد که از میان بردن هر بخشی از این بنا، هر قدر هم که آن بخش ناپسند باشد، به کل آن لطمه خواهد زد. از سوی دیگر گوخاله مانند هواداران براهمو ساماج، در مورد عیوب و کاستی‌هایی در جامعه هند حساسیت نشان می‌داد که اندیشه‌ها و عقاید غربی آنها را به وضوح تمام نمایان ساخته بود. گوخاله عقاید اجتماعی را که «ویوه‌کانندا» و فرقه «راما کریشنا»^۱ کوشیده بودند در آئین هندو وارد کنند سخت می‌ستود و خودش در سال ۱۵۹۰ انجمن «خدمتگذاران هند» را بنیان نهاد که انجمنی بود متعهد به خدمات اجتماعی و کمک رساندن به قحطی‌زدگان و بهتر کردن وضع نجسها و سازمان دادن به کارگران شهری در اتحادیه‌های کاری.

گاندی به تیلک از جهت هوشمندی و فداکاریش احترام می‌گذاشت، اما میان این دو از لحاظ شخصیت و نحوه برخورد با مسائل دینی، که هسته سیاست هر دو بود، تفاوت زیاد وجود داشت. هر دو به ضرورت عمل معتقد بودند و هر دو به‌گودگیتا را متن اصولی خود می‌دانستند. اختلاف نظر بنیادی آنها در تفسیرهای متفاوتشان از اشعار این کتاب بود. در حالی که گاندی آن را، با برداشتی کنایی و مجازی، روایتی در عدم خشونت می‌شمرد، تیلک عقیده داشت که این کتاب باید به همان صورت که هست تلقی شود و دستوری بشمار آید که توصل به خشونت را، در صورتی که هدف (در این مورد سواراج یا خودمختاری) ایجاب کند، تجویز می‌کند.

اگرچه گاندی نسبت به گوخاله بیش از تیلک احساس علاقه می‌کرد و مورد حمایت او قرار گرفت، ولی عقاید و سیاست‌هایش تا اندازه زیادی تلفیق جریان‌هایی بود که در نهضت تجدید حیات هند وجود داشت و این دو رهبر کهنسالتر، نمایندگان آنها بشمار می‌رفتند. گاندی در عین حال هم جهانی‌گرا بود و هم سنت‌گرا؛ همین خصوصیت سبب شد که بعدها افرادی با دیدگاه‌های کاملاً متفاوت، رهبریش را بپذیرند. او آثار فیلسوفان غربی را با دقت مطالعه کرده بود. آنچه را در مسیحیت و اسلام خوب و

۱. Vivekananda - Ramakrishna این دو نفر از روحانیان روشنفکر و مرقی هندو بودند که کوشیدند آئین هند را با مقتضیات دنیای امروز منطبق سازند. - م.

پسندیده یافته بود پذیرفته بود. آرمان‌های او را که ظاهراً از ارکان تفکر بریتانیایی بود محترم می‌داشت. هر چند گاندی خشونت را نفی می‌کرد، مردی بود مبارز و عملگرا، که از توسل به روش‌های فراسوی قانون ابائی نداشت. در حالی که گوخاله چنین نبود. تجربه‌های گاندی در افریقای جنوبی همراه با مطالعاتش در آثار تالستوی و راسکین سبب شده بود که مادیگری و ستایش ماشین بیجان را، که شاخص تمدن غربی بنظر می‌آمد، خوار شمارد.

گاندی، در حالی که با دو روئی و تزویر سیاستمداران افریقای جنوبی مقابله می‌کرد، و به ندائی درونی پاسخ می‌داد که او را به ساده‌تر کردن زندگی خود از راه «براهما چاریا» (تسلط بر نفس) و زندگی جمعی فرامی‌خواند، با اشتیاق بسیار به هند و راه و رسم زندگی بومی آن روی آورد؛ راه و رسمی که زمانی کوشیده بود از آن دوری گزیند. چون به تفکر در روش عدم خشونت خود پرداخت، اندک اندک نفوذ تعلیمات تالستوی را از یاد برد و کوشید آن را در قالبی هندی به صورت «اهیمسای سنتی هندو بریزد. تا آخر عمر خود حس می‌کرد که «ساتیا گراها» خصیصه و سرشتی آسیائی دارد. در سال ۱۹۲۱ چنین گفت: «امروز دو راه در برابر هند گشوده است. یا باید این اصل غربی را بپذیرد که «حق با زور است» و یا باید به اصلی شرقی روی آورد که تنها حق پیروز می‌شود، و حقیقت را با بداقبالی و قضا کاری نیست، و توانا و ناتوان هر دو حق دارند از عدالت بهره‌مند شوند.»

پشت کردن گاندی به غرب، نخستین بار در دو نوشته او انعکاس یافت که در سال ۱۹۰۹ به هنگام سفر ناموفقش به انگلستان برای ترغیب حکومت بریتانیا به حفظ حقوق هندیان افریقای جنوبی، به رشته تحریر آمده بود. یکی از نوشته‌ها، عنوان «بیان اعتقاد» داشت که آن را پس از سخنرانی در مجمع «کوپکرها»، در موضوع تفاوت نظرهای شرق و غرب درباره وجود، نوشت. دومی جزوه‌ای بود با عنوان «هند سواراج» (استقلال هند). این نوشته نخستین اثری بود که در آن عقایدش را درباره

۱. Quakers فرقه‌ای مذهبی از مسیحیان که هوادار جدی صلح هستند. -م.

وضع هندوستان بیان می‌کرد. در آن زمان تروریستهای هندی در انگلستان فعالیت داشتند. گاندی این جزوه را به صورت گفتگویی خیالی میان «خواننده» هوادار تروریسم يك روزنامه و «سردبیر» آن که در واقع بیانگر نظرهای خود گاندی بود، نوشت. در هر دو نوشته، نحوه طرح مسائل بیشتر فرهنگی بود تا سیاسی. وقتی «خواننده» روزنامه می‌گوید هند باید با توسل به کشتار خود را آزاد سازد و سپس باید مثل ژاپن به تأسیس دولتی نظامی و جدید مبادرت کند، «سردبیر» پاسخ می‌دهد: «شما همان حکومت انگلیس بر هند را می‌خواهید، منتهی بدون انگلیسیها. شما طبیعت درنده بپر را می‌خواهید، اما خود بپر را نمی‌خواهید.» در «بیان اعتقاد» گاندی مدعی می‌شود که جانشین کردن حکومت بریتانیا در هند، با حکومتی هندی بر اساس روشهای جدید، پیشرفتی بشمار نخواهد آمد. در «هند سواراج» می‌گفت: «اگر [انگلیسیها] خدمتگزار مردم باشند و به آداب و رسوم هند احترام بگذارند، اشکالی ندارد که در هند بمانند و حتی حکومت کنند.»

بطوری که گاندی بارها تأکید کرد، نکته مهم بلای تسلط و حکومت بریتانیا نیست، بلکه بلای «تمدن جدید» است که سر تا پا مادی شده است. «مردم انگلستان نیستند که بر هند حکومت می‌کنند بلکه تمدن جدید است که به وسیله راه آهن، تلگراف، تلفن و غیره بر هند مسلط شده است.» هند باید از همه آنچه از غرب در زمینه‌های مادی آموخته است دست بکشد، از ماشینها، حمل و نقل جدید، و حتی از پزشکی جدید نیز چشم‌پوشد. مخصوصاً تأکید می‌کرد که باید از پوشیدن پارچه‌های ماشینی، چه از انگلستان بیاید و چه از کارخانه‌های خود هند، پرهیز کرد. هندیها باید فرهنگی سنتی را که در ۷۰۰،۰۰۰ دهکده هند وجود دارد احیا کنند، زیرا در آنجاست که اکثریت عظیم مردم هند زندگی می‌کنند.

بعدها گاندی این دید را از جهات مختلف تعدیل کرد و تغییر داد و به این نتیجه رسید که لازم است انگلیسیان از هند بیرون بروند. دریافت که ماشینهای ساده می‌توانند مفید باشند بی‌آنکه سلوک زندگی را فاسد کنند. خودش همواره از راه آهن استفاده می‌کرد. اما وقتی که در سال ۱۹۱۴ به هند بازگشت در اندیشه‌اش بر این عقیده استوار بود که هند

آینده باید بر اساس احیای دهکده‌ها و سنن کارهای دستی پیشه‌ورانش ساخته شود. پوشیدن «خادی» یا پارچه‌های دستباف در نظرش - و بعدها در نظر همه هندیان - نشانه مردی شد که خواستار آزادی هند بود و چرخ ریسندگی (که به هنگام نوشتن «هند سواراج» حتی آن را ندیده‌بود) مظهر این فلسفه، و نیز مظهر هند جدید شد و حتی در پرچم آن جای گرفت.

وقتی گاندی در سال ۱۹۰۱ به هند بازگشت هیچ پیروزی، پشتوانه‌اش نبود. سازمان کنگره در آن سال خیلی سرسری قطعنامه‌ای در باره وضع هندیان در افریقای جنوبی تصویب کرد و فقط پنج دقیقه اجازه صحبت به او داد. این نحوه عمل کنگره نشان داد که گاندی در آن زمان چه اندازه بی‌اهمیت می‌نمود. تجربه‌ای پیش از هر چیز دیگر چشم و گوشش را باز کرد؛ این تجربه ملاقاتش با اعضای کنگره نبود - که بیشتر از حقوقدانان طبقه متوسط بودند - بلکه سفری دراز بود با قطار درجه سه راه‌آهن به بیشتر نواحی هند که در آن برای نخستین بار به گوناگونی و تنوع وطنش که در عین حال با فقری هولناک آمیخته‌بود، پی‌برد. هموطنانش با عادات کثیف و رفتارهای ناپسندشان موجب شگفتی و تأسف او می‌شدند، اما او در آنها با شفقت می‌نگریست و آنان را قربانیان نظامی اهریمنی می‌شمرد.

ولی وقتی که گاندی در سال ۱۹۱۵ به هند بازگشت مردی مشهور بود و به سردار جنگهای پیروزمند مرزی می‌مانست که پس از سالها غیبت با نفسی تازه، و هاله‌ای از پیروزی بی‌چون و چرا، بازمی‌گشت. حکمران بمبئی او را پذیرفت، حکیم شهیر هند و شاعر آسمانی رابیندرانات تاگور از او و پیروانش که از «دهکده تالستوی» بودند در دانشگاه آزاد «شانتی نیکیتان» استقبال کرد، دیری نگذشت که تاگور لقب «مهاتما» (روح بزرگ) را به او اعطا کرد که تا آخر عمر آن را همچون پیراهنی پشمین و خشن به تن داشت. در سال ۱۹۱۵ به شهر احمدآباد که از مراکز پارچه‌بافی است، نقل مکان کرد و «اشرام ساتیاگراها» را تأسیس کرد که نوعی صومعه بود که در آن اموال شخصی،

پارچه خارجی و غذاهای پر ادویه ممنوع بود. در اینجا بود که گاندی با پذیرفتن افرادی از طبقهٔ نجس به اشرام، نشان داد که غرضش از جنبه‌های ناپسند آئین هندو چیست. این کار سرآغاز مبارزه‌ای لجوجانه و مداوم در دفاع از طردشدگان جامعه بود که تا آخر عمر نیز بخشی جدائی‌ناپذیر از فعالیت‌هایش بشمار می‌آمد.

نخستین سالهای بازگشت گاندی به هند دوران کارآموزیش در رهبری معنوی نهضت احیا و تجدید حیات هند بود. رهبران قدیمی کنگره بتدریج در می‌گذشتند. از بازگشت گاندی مدتی نگذشته بود که، گوخاله درگذشت. تیلک هم در سال ۱۹۲۰ مرد. خانم آنی‌بنت^۱ که در سال ۱۹۱۷ رئیس کنگره شده بود اعتدالیترا از آن بود که بتواند نفوذ فوق‌العاده‌اش را در برابر تندروی و عدم رضایتی که به دنبال جنگ جهانی اول اوج گرفته بود، حفظ کند.

هر چند گاندی احتمالاً در انتظار ردای رهبری نبود ولی پس از بازگشت، بزودی درگیر اقداماتی شد که او را در نظر هندیانی که هنوز سازمان کنگره در آنان نفوذ نکرده بود مانند دانشجویان و دهقانان و کارگران صنعتی، به عنوان مبارزی جلوه گر ساخت که عقاید و اعمال تند روانه‌اش با حال و هوای آنان تناسب داشت. در سال ۱۹۱۶ با نطقی که در مراسم گشایش «دانشگاه هندو در بنارس» کرد، خانم آنی‌بنت را از خود رنجاند، و تقریباً این مراسم رسمی را مختل ساخت؛ ولی در نظر دانشجویان به صورت قهرمانی درآمد. در این نطق گاندی گفت که هندیان پیش از آنکه در فکر بیرون راندن انگلیسیان از هند باشند باید خانهٔ خود را سامان دهند. بی‌میلی مردم را در سخن گفتن به زبانهای محلی محکوم کرد، از آلودگی و کثافت بنارس و معابد به گونه‌ای آزارنده سخن گفت. امیران و مهاراجه‌هایی را که در جایگاه مخصوص پشت سر او نشسته بودند سرزنش کرد و جواهراتشان را حاصل دسترنج دهقانان شمرد. اقدامات احتیاطی را که برای امنیت نایب‌السلطنه صورت گرفته بود به باد مسخره گرفت و به تروریستها که وجود چنین اقداماتی را

1. Annie Besant

ضروری ساخته بودند حمله کرد و در عین حال آتش بیقراری را که در آنان شعله‌ور بود، موجه شمرد و گفت «من خود يك آنارشیست هستم، اما آنارشیستی از نوع دیگر». و سرانجام وقتی که مهاراجه‌ها شروع به ترك مجلسی کردند که در آن چنین حرفهای خطرناکی گفته می‌شد؛ مطلبی را عنوان کرد که قاطعانه اختلاف نظرش را با تروریستها، در باره راه مبارزه انقلابی، روشن ساخت:

«اگر لازم بدانم که به خاطر رستگاری هند، انگلیسیان باید کناره بگیرند یا از هند بیرون رانده شوند بی‌هیچ تردید و تزلزل اعلام خواهم کرد که باید بروند؛ و امیدوارم که آماده باشم در راه دفاع از عقیده‌ام جان دهم. در نظر من يك چنین سرگی افتخارآمیز است. اما نارنجك اندازی که نقشه‌های پنهانی می‌کشد؛ بیم دارد خود را نمایان سازد، در نتیجه وقتی که دستگیر می‌شود بهای تعصب و غیرت گمراه شده خود را می‌پردازد.»

گاندی هنوز نگفته بود که انگلیسیان باید از هند بروند اما به آنها گوشزد می‌کرد که چگونه می‌تواند آنها را به چنین کاری ناگزیر سازد. دیری نگذشت که دو نمونه برجسته از قدرت «ساتیاگراها» را در اوضاع و احوال هند، به نمایش گذاشت. این فرصتها به گونه‌ای نامنتظر پیش آمد و او هم بخوبی از آن استفاده کرد، بطوری که وقتی در سالهای پس از جنگ (جهانی اول) در جبهه پهناورتری به مبارزه با مقامات انگلیسی در هند پرداخت قبلاً به پیروزیهای درخشان بر دو گروه نیرومند دست یافته بود؛ یکی گروه صاحبان انگلیسی مزارع کشاورزی و دیگری صاحبان هندی صنایع بافندگی. همچنین پیروزی کوچکی نیز بر نمایندگان محلی حکومت در ایالت «بهار» بدست آورده بود.

در دسامبر ۱۹۱۶ گاندی در اجلاسیه کنگره شرکت کرد که در آن سال در شهر لکنهو تشکیل می‌شد. در این اجلاسیه نقش درخشان و نمایانی بعهدہ نگرفت و صحنه را به تیلک و خانم آنی بسنت و جناح وا گذاشت.

جناح به عنوان نماینده دوستی و برادری سازمان «مسلم لیگ» در اجلاسیه کنگره شرکت کرده بود. این اجلاس از يك نظر فراموش نشدنی است، زیرا در آن بود که گاندی برای نخستین بار با جواهر لعل نهرو ملاقات کرد. نهرو چنین به خاطر می آورد: «ما همه، او را به سبب مبارزات دلیرانه اش در افریقای جنوبی می ستودیم. اما او در نظر بسیاری از ما جوانها مردی بود مهجور و غیرسیاسی و متفاوت با دیگران.»

چیزی که در آن زمان از این ملاقات مهمتر بود، حضور دهقانی از بخشهای دور دست ایالت بهار در این اجلاسیه بود که با الهام درونی دریافت که از میان هزاران نفر شرکت کننده و تماشاگر، احتمالاً گاندی مردی بود که می توانست یاور دهقانانی باشد که او نماینده شان بود. این دهقانان، کشاورزان مزارع لاجورد از ناحیه «چمپاران» در باتلاقیهای «نپال» بودند که در شرایطی تقریباً فئودالی به صورت برزرگران سهم بر برای زمینداران انگلیسی کار می کردند. وقتی که به علت اختراع رنگهای صنعتی، قیمت لاجورد طبیعی در بازار سقوط کرد صاحبان انگلیسی مزارع بر آن شدند که به جای لاجورد بهای آن را به پول نقد از دهقانان بخواهند. برای این منظور نوعی حکومت وحشت و زور برقرار ساختند تا هیچ تخطی و قصوری بروز نکند. این ماجرا سالها ادامه یافته بود و وکلای محلی نیز به عنوان دفاع از حق دهقانان، مبالغی از ایشان می دوشیدند بی آنکه کاری برای آنان انجام دهند.

گاندی به ایالت بهار رفت، و نخستین پیروزی او استخدام وکیلانی بود که زیر نظر راجندرا پراسادا (که بعداً نخستین رئیس جمهوری هند شد) کار می کردند. گاندی به منطقه مورد اختلاف وارد شد. پلیس به او دستور داد که از این منطقه خارج شود و او از این دستور سرپیچی کرد. او را به نزد قاضی دادگاه بردند، به جرم خود اعتراف کرد و به زندان رفت. قبلاً با وکلای دادگستری قرار گذاشته بود که پس از زندانی شدن او، آنها نیز به عنوان پیروان ساتیاگراها خود را تسلیم کنند. اما نیازی به همکاری آنها پیدا نشد. معاون حکمران ایالت بهار دستور داد که این

مرافعه متوقف گردد و تحقیقی در موضوع انجام شود. در این تحقیقات گاندی و گروه داوطلبانش بسیار فعالانه شرکت کردند. در نتیجه به ظلمی که به دهقانان رفته بود اذعان شد، و صاحبان انگلیسی مزارع ناگزیر شدند بیشتر پولهایی را که به ناروا از دهقانان گرفته بودند، پس بدهند.

گاندی نه تنها دهقانان «چهاران» را از استعمار نجات داد بلکه نخستین برنامه پیشرفت روستائی خود را نیز بنیان نهاد. در این برنامه مدارس تأسیس شد که داوطلبان آنها را اداره می کردند، طرحهایی برای کارهای زه کشی و پاکیزه ساختن سازمان داده شد و درمانگاههای ساده روستائی ایجاد گردید. هر چند این برنامه در آغاز کار به علت وجود نداشتن داوطلب به تعداد کافی، مدت درازی دوام نیافت ولی نمونه ای بود از عملی بودن اندیشه گاندی. علاوه بر این، عمق تیره روزی و فقری که روستاهای هند - در قرن بیستم - بدان سقوط کرده بودند، بر گاندی آشکار شد.

برای دهقانان «چهاران»، پیروزی بر صاحبان انگلیسی مزارع اهمیت بیشتری داشت. در نظر هندیان به طور کلی، جنبه هیجان انگیز واقعه در این بود که گاندی با متانت در برابر حکومت انگلیسی هند به مقاومت پرداخته و حکومت عقب نشسته بود. این واقعه تقریباً مثال و نمونه ای روشن و موفقیت آمیز از «ساتیا گراها» بود. یک مبارز ساتیا گراها داوطلبانه تحمل رنج را در راه احراز حق پذیرا شده بود، و بی آنکه دچار آن شود به پیروزی رسیده بود. ظاهراً واقعه، مؤید این عقیده گاندی بود که کسی که حق و حقیقت با او است قدرت اخلاقی وسیعی بچنگ می آورد.

دومین نمونه پیروزمند «ساتیا گراها» در داخل جامعه هند، جامعه عمل پوشید. مبارزه ای شگفت انگیز بود. زیرا گاندی، همراه با خواهر یکی از کارخانه داران احمدآباد، اعتصابی را بر ضد همان کارخانه دار، که اتفاقاً از دوستان گاندی هم بود و حتی به اشرام او نیز کمکهایی می داد، رهبری کرد. اختلاف بر سر دستمزد بود و به افزایش هزینه زندگی مربوط می شد که جنگ آن را سبب شده بود. کارخانه داران به رهبری آمبالعل

سارابه‌های^۱ افزایشی برابر ۲۰ درصد را پیشنهاد می‌کردند؛ کارگران اعتصابی به رهبری آناسویا سارابه‌های^۲ (خواهر آملال) خواستار ۳۵ درصد افزایش بودند. گاندی موافقت کرد که رهبری آنان را عهده‌دار شود به شرط آنکه کارگران شرایط او را بپذیرند:

۱. هرگز به هیچ اقدام خشونت‌آمیزی متوسل نشوند.
۲. هرگز متعرض اعتصاب‌شکنان نشوند.
۳. هرگز صدقه از کسی نپذیرند.
۴. در خواسته خود ثابت قدم بمانند، هر چند که اعتصاب مدتی دراز ادامه یابد، و در این مدت نان خود را از راه کارهای شرافتمندانه تهیه کنند.

نظریه گاندی در باره اعتصاب، با نظریه عادی این تفاوت را داشت که او اعتصاب را اسلحه‌ای برای اعمال فشار اقتصادی نمی‌شمرد. در نظر او اعتصاب، گسترش «ساتیاگراها» به حوزه صنعتی بود و هدفش آن بود که با ارائه‌دادن سرمشقی از تحمل رنج برای احراز حق، کارفرمایان را به دادن حق ترغیب کند.

در آن ماجرا، اعتصاب مدت دو هفته ادامه‌یافت بی‌آنکه هیچ یک از طرفین در موقعیت خود ضعفی نشان دهد. سپس اراده کارگران در برابر فشار گرسنگی رو به ضعف نهاد. ناگهان در یکی از اجتماعات اعتصابی، «نور بر اندیشه گاندی تابید» و اعلام داشت که اگر کارگران متعدد باقی نمانند و اعتصاب را تا پایان ادامه ندهند او از خوردن غذا خودداری خواهد کرد. این نخستین بار بود که گاندی از روزه گرفتن به عنوان سلاحی در مبارزه «ساتیاگراها» استفاده کرد. (پیش از آن گاندی یکبار در مزرعه تالستوی پس از آنکه دو پسر بچه در حال لواط دستگیر شده بودند، روزه توبه و تنبه گرفت. این اقدام گاندی سخت مؤثر افتاد زیرا بلافاصله صاحبان کارخانه تن به مذاکره دادند و موافق نظر و اصرار

1. Ambalal Sarabhai

2. Anasuya Sarabhai

گاندی به سازشی رسیدند که در آن احساس ناگوار شکست در هیچ يك از طرفین باقی نماند. سرانجام کارگران از راه رجوع به حکمیت به آنچه می‌خواستند رسیدند. نتایج غیرمستقیم این اعتصاب خیلی بیش از نتایج مبارزه ساتیاگراها در چمپاران دوام یافت. زیرا اعتصاب به تشکیل اتحادیه‌ای کارگری بر اساس تعلیمات گاندی به نام «اتحاد کارگران بافنده احمدآباد» منتهی شد. این اتحادیه هنوز هم (در سالهای ۱۹۷۰) به صورت سازمانی کارگری وجود دارد و با به کار بردن ماهرانه حکمیت، مزد و شرایط کاری برای اعضای خود بلست آورده‌است که در دیگر کارخانه‌های بافندگی هند مانند ندارد. در این اتحادیه فعالیتهای امدادی متقابل گوناگونی میان کارگران صورت می‌گیرد.

استفاده از روزه در اعتصاب احمدآباد، شخص را با یکی از خصوصیات کم‌نظیر «ساتیاگراها»، و به طور کلی با یکی از روشهای نافرمانی مدنی، مواجه می‌سازد. گاندی اعلام داشت که در «ساتیاگراهی» واقعی حتی نباید طرف مخالف زیر فشار اخلاقی قرار بگیرد. این مبارزه باید بر اساس تسلیم شدن کامل داوطلبانه به نظر «ساتیاگراها»، دنبال شود. اما بیگمان روزه گرفتن در احمدآباد عملاً خود نوعی به کار بردن فشار بود که خود گاندی نیز از آن آگاه بود. بعدها چنین گفت:

روزه من از يك عیب بزرگ خالی نبود... من با صاحبان کارخانه‌ها روابط بسیار نزدیک و محترمانه‌ای داشتم و طبعاً روزه من در تصمیم ایشان اثر می‌گذاشت. به عنوان يك پیرو مکتب ساتیاگراها می‌دانستم که نباید بر ضد ایشان به اقدامی پردازم. اما آیا باید آنها را آزاد می‌گذاشتم تا تنها زیر نفوذ اعتصاب کارگران باشند. من با این هدف روزه نگرفتم که صاحبان کارخانه را به تسلیم شدن وادارم، بلکه می‌خواستم در کارگران نیز اثر بگذارم. زیرا به عنوان نماینده ایشان احساس می‌کردم سهمی در کار بعهده دارم. از صاحبان کارخانه فقط می‌توانستم خواهش کنم. روزه گرفتن طبعاً نوعی اجبار و اعمال فشار بر ایشان بود. با این همه، هر چند می

دانستم که روزه گرفتن من ایشان را زیر فشار قرار خواهد داد - چنانکه داد - حس می‌کردم که نمی‌توانم از چنین کاری خودداری کنم. به نظرم می‌رسید که وظیفه صریح و روشن من آن بود که به چنین اقدامی پردازم.»

در زندگانی گاندی موارد متعدد دیگری هم هست که او به عنوان وظیفه صریح و روشن خود به روزه گرفتنی پرداخته است که نتایجی به همین اندازه نمایان و به همین اندازه مؤثر و فشارانگیز داشته است. در چنین مواردی احساس می‌شود که تشخیصهای غریزی او برای پرداختن به اقدامی نمادی و، معرفت غریزی او به انجام دادن کار درست در لحظه درست، بر واقع بینی او غلبه داشته است. روزه گرفتنهای گاندی بیش از تمام اقدامات دیگرش، امکان توفیق در مبارزه به روش عدم خشونت را بدون اعمال نوعی فشار، مورد شك قرار می‌دهد. پیروزی کارگران بر کارفرمایان هندی به خاطر نیروی حقیقت نبود، بلکه صاحبان صنایع بافندگی نمی‌توانستند مسؤولیت عواقب گناهی را به گردن گیرند که از مرگ احتمالی گاندی متوجه ایشان می‌شد. همچنین اگر دهقانان چمپاران در مبارزه خود بر صاحبان انگلیسی مزارع پیروز شدند به علت آن بود که اگر انگلیسیها در این مبارزه تسلیم نمی‌شدند، بیم آن می‌رفت که بی‌نظمی و شورش عمومی دامنگیرشان شود.

۵

این نظر گانندی که تمدن سنتی هند کمتر از تمدن جدید غربی، مادیکرا بوده است جای حرف بسیار دارد. مهاراجه‌هایی که گانندی در سخنرانی بنارس آنها را به خاطر نخوت و نمایش ثروت محکوم کرد بازماندگان فاسد سنتی بودند که قدرت و ثروت مادی و انواع لذات جسمانی را برای کسانی مجاز می‌شمرد که کرما^۱ (سرنوشت) آنان را به فرمانروائی برگزیده بود. البته پادشاهان منفردی هم چون آشوکا^۲ بوده‌اند که ظاهراً (چون اسناد مربوط به او مبهم است) از نتایج مادی قدرت پرهیز کرده‌اند. در هر نسل هم نمونه‌هایی از امیران بوده‌اند که انضباط شخصی مرتاضانه‌ای را پذیرا شده‌اند، گرچه در مورد کسی چون اورنگ زیب این ریاضت و انضباط در جهت کمال نبود؛ زیرا ترك لذت جسمانی یحتمل به قصد پر و بال دادن به شهوت خودکامگی بوده است. به هر حال این نمونه‌های مشکوک نیز استثناست. حکومت‌های خودکامه تن‌آسان یکی از عوارض انحطاطی بود که هند را در قرن هیجدهم میلادی طعمه‌ای آسان برای استعمارگران غربی ساخت.

با این همه اگر نظرهای گانندی نسبت به گذشته هند به سبب مبالغه در ضد مادیکرائی، صورتی احساساتی و افسانه‌ای یافته است در این نکته جای تردید نیست که خود او، شاید از بعضی جهات، بهترین و آخرین چکیده هند کهن بود که به دنیای امروز راه یافته بود. دوگانگی که او به معاصرانش عرضه داشت هنوز هم بهترین کلید فهم گانندی به

1. Karma

2. Ashoka

عنوان شخصیتی سیاسی بشمار می‌رود. او در تحول خود به نهایت منطقی فلسفه عدم خشونت، بینشهای روحانیان باستانی چین را با اندیشه‌های متفکران جدید غربی ترکیب کرد. اما در کاربرد این فلسفه ترکیبی، از برداشتی نسبت به واقعیات سیاسی بهره می‌گرفت که در هند باستان بصراحت و به رغم ارزشی که بر عوالم روحانی نهاده می‌شد، جزء لازم زندگی در جهان اعراض و پدیده‌ها بشمار می‌آمد.

قرنها پیش از این، قبل از تولد مسیح، رساله‌ای در روشهای سیاسی با عنوان «آرتاشاسترا» به وسیله مردی به نام کوتیلیا^۱ تألیف شد که گویا وزیر امپراتور چندراگوپتا^۲ بود. آموزه‌هایی که این رساله در ضرورت‌های سیاسی ارائه می‌کرد، در سرزمین‌هایی از هند که کم و بیش خودمختار مانده بودند از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت، و تردیدی نمی‌توان داشت که در قلمرو سیاست بدانها عمل می‌شد. گاندی، که پسر وزیر اعظم پوربندر و سپس راجکوت بود، در دوران کودکی در محیطی پرورش یافت که این اصول قدیمی هنوز رواج داشت، هر چند که قرن‌ها بندگی و تبعیت از مسلمانان و انگلیسیان آنها را بی‌رنگ کرده بود. هر چند سرنوشت نگذاشت که موهنداس گاندی به دنبال پدرش کرمچند رئیس سیاسی دولت کوچک «کاتیاوار» شود ولی او نیز از درایت سیاسی خانواده گاندی بهره‌ای برد که البته دیر شکوفا شد. گرچه از بدبینیهای هول‌انگیزی که مرده‌ریگ «آرتاشاسترا»ی کوتیلیا برای فرمانروایان هند بود در اعمال او اثری دیده نمی‌شود، ولی ظرافت سیاسی همچنان در آن اعمال مشهود است. زیرا گاندی بی‌گمان، در موقع شناسایی پیمانندش، در درک سریع و شهودی توازن نیروها، در استعداد فوق‌العاده‌اش برای اقدامات مؤثر نمادی و در احاطه‌اش بر روش مبارزه از توان‌ترین سیاستمداران زمان خود بود. خاصه از آن رو شایسته توجه است که با به خاطر داشتن تعلیمات بهگودگیتا، هرگز به پادشاهای سیاست چشم نداشت. فرمانروا بودن مورد علاقه‌اش نبود، اما به کار گرفتن عناصر قدرت، چرا. بدینگونه بود که او ویران‌کننده یک امپراتوری عظیم شد و در این میان احساس می‌کرد که

1. Arthashastra

2. Kautilya

3. Chandragupta

کاری خلاف «دهارما» یعنی وظیفه مذهبی، نمی‌کند. زیرا در نظر او هر يك از اعمال زندگی، معنایی روحانی هم داشت؛ و به اعتبار همین نکته، بسیاری از اعمال غیر مذهبی، که ممکن است موجب نجات یا لعن ما شود، برای او به منزله مناسک مذهبی کسانی بود که خود را مقدس می‌شمارند. بدین قرار، وقتی که گاندی سرانجام جنگ سیاسی «ساتیاگراها» را بر ضد انگلیسیها اعلام کرد، شاید خیلی بیشتر به سنن واقعی کشورش وفادار بود تا وقتی که علم نمادی (سمبولیک) چرخ ریسندگی را با اسطوره بهشتی عصر طلایی دهقانی آن بلند کرد. با این حال تفاوتی اساسی میان او و کوتیلیا وجود داشت. گاندی سیاست را به عنوان بخشی اجتناب‌ناپذیر از وظیفه يك انسان مذهبی می‌شمرد و عقیده داشت که این وظیفه تنها در صورتی کارآمد خواهد بود که فروغ دین بر آن بتابد. کتاب «آرتاشاسترا» به همان اندازه از آموزه «هدف وسیله را توجیه می‌کند» متأثر بود که نوشته‌های ماکیاولی. در نظر کوتیلیا، فعالیت‌های سیاسی زمان حال، زندانی هدف آینده است. برای گاندی، آینده از زمان حال زنده نتیجه خواهد شد و ناگزیر هدف از وسیله تأثیر می‌پذیرد. در میان سیاستمداران، او این شهامت کم‌نظیر را (که جزئی از نبوغ سیاسی است) داشت که وقتی وسایل رسیدن به هدف بدشکل و معوج شود، از کل عمل دست بشوید. این کار به نظر گاندی جوهر راستین «آزمایش با حقیقت» بود.

واقع‌گرایی سیاسی گاندی در دید و نگرش متغیرش نسبت به حکومت بریتانیا در هند، سخت نمایان بود. در گاندی يك ذره از حساسیتهائی که شاخص ملیگرایی عاطفی است وجود نداشت. به نظر گاندی اگر ثابت می‌شد که حکمرانان بریتانیائی قادر به تأمین زندگی آزادانه و شایسته‌ای برای هندیان نیستند، می‌بایست از هند بروند. اما تا وقتی که این احتمال وجود داشت که بودن آنها در هند ممکن است با برقراری عدالت برای هندیان سازگار باشد به نظر او (پس از بازگشتش به هند) ضرورتی نداشت که به جای حکومت انگلیسیها، حکومتی هندی از همان قماش بنشیند.

توضیح بی‌ثباتی سیاسی نمایان‌گاندی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ در همین نکته نهفته است. در سال ۱۹۱۸ بقدری مایل به همکاری با مقامات انگلیسی بود که در جلسه‌ای که به دعوت لرد چلمسفورد^۱ نایب‌السلطنه هند تشکیل شد حضور یافت و حتی موافقت کرد که به انگلیسیها برای تشکیل دادن ارتشی هندی کمک کند. در این زمان به چلمسفورد اطمینان داد که پیروزی در «چمپاران» نمایشی از «حاکمیت نهائی عدالتخواهی بریتانیا» بوده است و حتی به نایب‌السلطنه اطمینان داد که اگر بتواند اندیشه «ساتیاگراها» را میان مردم رواج دهد، خواهد توانست «هندی بوجد آورد که در برابر تمام جهان بایستد». پس از این ملاقات بود که چون به عنوان عامل سربازگیری بکار پرداخت و در این امر موفقیتی بدست نیاورد، محبوبیتش در سازمان کنگره موقتاً نقصان گرفت و موجب شد که نفوذ کسانی که هوادار روشهای خشونت‌آمیز بودند بیشتر شود، نفوذی که در غیر این صورت میسر نبود.

حکومت بریتانیا که از زمان شورش هندیان (۱۸۵۷) به بعد، پیش از اندازه نسبت به مخالفان، خشونت نشان داده بود، از رشد تروریسم هراسان شد و تصمیم گرفت که مقررات پیشنهادی گزارش کمیونی را که زیر نظر قاضی رولت^۲ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ تهیه شده بود، به اجرا گذارد. در این گزارش برای کسانی که مظنون به عملیات تروریستی بودند یا حتی کسانی که اسناد مشکوک نزدشان پیدا می‌شد، مجازاتهای سنگین و محاکمات سری توصیه شده بود. در فاصله زمانی میان گزارش کمیسیون و تصویب قانون رولت در ماه مارس ۱۹۱۹، گروههای مختلف ملی‌گرایان در مخالفت با آن متحد شدند. وقتی گاندی (که هنوز در نتیجه بیماری عصبی که با اسهال تشدید شده بود دوران نقاهت را می‌گذراند) دلایل انگلیسیها را رد کرد و به سفر درازی در سراسر کشور پرداخت و به موعظه‌های «ساتیاگراها»ئی بر ضد «قانون رولت» روی آورد، خیلی طبیعی بود که همگی از رهبری تبعیت کنند که تاکتیکهایش - در افریقای جنوبی - نتایجی مثبت بارآورده بود.

1. Chelmsford

2. Rawlatt

این عمل، ورود گاندی به صحنه سیاست هند به شکل واقعی بود؛ زیرا کارهایش در «چمپاران» و «احمدآباد»، چه از نظر هدف و چه از نظر روش، فعالیت‌هایی اساساً اجتماعی بشمار می‌آمد. همانطور که قبلاً در احمدآباد برق‌الهامی در ذهنش درخشید و او را به روزه گرفتن واداشت، این بار هم در خواب به او الهام شد که «باید به هرقال عمومی در سراسر کشور دست زنیم». هرقال شکل سنتی هندی برای اعتراض بدون خشونت - نوعی اعتصاب عمومی - است که در آن دکانداران و بازرگانان دکانهای خود را می‌بندند و کارگران ابزارهای خود را به زمین می‌گذارند؛ بازارها و کارگاههای خالی، بیان‌کننده اعتراض آرام و خاموش است نسبت به حکمرانی که غیر عادلانه عمل کرده است.

در شهر بمبئی يك «ساتیاگراهاسابها» تأسیس شد تا برنامه‌ای عملی را طرح‌ریزی کند که بنا بود بلافاصله پس از تصویب لایحه رولت این برنامه اجرا شود. در سراسر هند کمیته‌های محلی تشکیل شد؛ داوطلبان برای سرپیچی علنی از قانون ثبت‌نام کردند. به داوطلبان گوشزد شده بود که پیشباز رفته، به منظور تزکیه نفس، به روزه گرفتن و نماز گزاردن بپردازند. از آغاز بر سرشت غیر خشن این مبارزه تأکید فراوان می‌شد. وقتی گاندی در شب هرقال، کمونیسم را محکوم کرد و آن را با سایر مظاهر فساد مغرب‌زمین برابر شمرد، به انقلابیهای تندروئی که هوادار قهر و خشونت بودند هشدار داد که نمی‌خواهد آلت دست ایشان شود. «بلشویسم نتیجه ضروری تمدن جدید است. ستایش عاری از عاطفه ماده موجب مکتبی شده است که پیشرفتهای مادی را هدف می‌شمارد و هر پیوندی با مقاصد غائی زندگی را از دست داده است.»

اقداماتی که در ساتیاگراهای ضد قانون رولت باید انجام می‌شد تا اندازه زیادی الگوی مبارزات غیرخشونت‌آمیز بعدی، بر ضد حکومت بریتانیا، را مشخص می‌ساخت. علاوه بر هرقال و تظاهرات اعتراض‌آمیز، از ساتیاگراهیها خواسته شده بود که از راه نقض موردی کوچک از قوانین سرکوبگر، داوطلبانه خود را تسلیم کنند. آنان می‌توانستند یا قانون عوارض نمک را با تهیه نمک در ساحل دریا، نقض کنند، یا به فروش کتابهای غیر مجاز بپردازند (که ترجمه گاندی از کتاب تا این آخرین هم

جزو آنها بود) و یا روزنامه بی امتیاز، یا ثبت نشده «ساتیا گراهی» را، که گاندی به مناسبت این هرتال منتشر کرده بود! پخش کنند.

گاندی قبلاً به نایب السلطنه هشدار داد که به چه اقداماتی خواهد پرداخت. این رسم - که در همه مبارزات بعدی هم مراعات شد - به نبرد سازمان کنگره با حکومت، حالت نوعی مسابقه ورزشی یا نبرد آئینی می بخشید که تمام قوانین و مقررات آن معلوم بود و در آن وارد آوردن ضربت مرگبار مجاز نبود، و نتیجه کار به مهارت و نیروی مقاومت و روحیه ورزشکاری دو حریف بستگی داشت. این نحوه عمل در قالب روشهای گاندی، آنقدرها هم که ممکن است بنظر رسد، خیالپرورانه و «دون کیشوتی»^۱ نبود. بلکه از سقوط جنبش به دامن سلطه جوئی و استبداد - که وقتی روشهای توطئه گرانه بکار گرفته شود اجتناب ناپذیر است - جلوگیری می کرد. از آنجا که در این مبارزه هیچ چیز غیرمنتظر و پیش بینی نشده ای وجود نداشت، گاندی می توانست با نرمشی بیشتر از آنچه در اختیار انقلابیهای عادی است، به پیش برود یا عقب نشینی کند. بعلاوه با از میان برداشتن زمینه های بد اندیشی و رنجش خاطر در طرف مقابل، همواره راه را برای مذاکره و رسیدن به سازش و توافق باز می گذاشت.

پاسخ عمومی به دعوت گاندی برای ساتیا گراها خیلی، بیش از حد انتظار، گسترده بود. این پاسخ نخستین تظاهر عظیم توده ای از تمایل هندیان به آزادی بود. این هرتال که در سی ام ماه مارس در دهلی آغاز شد و يك هفته بعد در ششم آوریل در شهرهای بزرگ دیگر ادامه یافت، تقریباً کامل بود. گفته می شود که «میلیونها» نفر از مردم، از هندوها، مسلمانان، زنان و شاگردان مدرسه در این تظاهرات شرکت کردند. بنظر می رسد که در تاریخ هند، برای نخستین بار تقاضای استقلال از حلقه محدود طبقات تحصیل کرده و روشنفکر بیرون آمده و طبقات پائین جامعه را هم دربر گرفته بود.

۱. قهرمان داستان سروانتس که به خیال قهرمان شدن به جنگ با موجودات خیالی می پرداخت و آسیاهای بادی را غولهای عظیم می پنداشت و... الخ. - م.

مقامات حکومتی با خشونت پاسخ گفتند. پلیس با چوبدستیهای بلند سرآهنی به تظاهرکنندگان حمله برد. در دهلی به روی مردم تیراندازی شد. در «پنجاب» که ناآرامی حتی پیش از ساتیاگراها نیز وسعت گرفته بود، خشونتهائی از طرف توده مردم صورت گرفت و گاندی که از بمبئی به قصد آرام کردن این خشونتها حرکت کرد، به وسیله مقامات انگلیسی بازگردانده شد. در سایر نواحی کشور هم تظاهرات خشونت آمیزی پیش آمد و بالاخره در سیزدهم آوریل تکان دهنده ترین واقعه ای که از زمان شورش بزرگ ۱۸۵۷ هند مانند نداشت روی داد. مرتیپ دایرا^۱ در امریستر^۲ به سربازان گورخه و بلوچ زیر فرمان خود دستور داد که به روی تظاهرکنندگانی که در «جالیانوالا باغ» گرد آمده بودند آتش بکشایند. ۳۷۹ نفر کشته و بیش از هزار نفر مجروح شدند.

گاندی از خشونت دو طرف، در نهضتی که می بایست از راه عدم خشونت و به نیروی حقیقت پیروز شود، سخت بوحشت افتاد. به این مناسبت و برای توبه سه روز روزه گرفت و سرانجام در هجدهم آوریل پایان ساتیاگراها را اعلام داشت و پذیرفت که با تشویق توده های ناآزموده به شرکت در نهضتی که مستلزم تربیت و خویشنداری فوق العاده است، خطائی بزرگ مرتکب شده است.

با این همه نهضت، گرچه از نظر ساتیاگراهای دقیق انحرافی مصیبت بار پیدا کرده بود، یکسره ناکام نبود؛ مسأله استقلال را از محیط محدود کنگره و از حوزه های مبارزان تروریست، به کوچه و خیابان و به خانه های مردم هند کشانده بود. با اقدامات متعصبانه مرتیپ دایرا، بنیان سلطه و زوری که حکومت بریتانیا در هند بر آن مبتنی بود آشکار شد. در عین حال مقامات حکومتی هم بر اثر این نهضت، ناگزیر شدند که در اقدامات خود تجدید نظر کنند؛ بطوری که قانون رولت در عمل هرگز بکار گرفته نشد و لوایح مشابه دیگر نیز هرگز به تصویب نرسید و به صورت قانون در نیامد.

خود گاندی هم در این جریان درس بزرگی آموخت. در جاهائی که

1. Dyer

2. Amristar

داوطلبان آموزش دیده بودند، هیچ خشونت‌پیش نیامد. این اعمال فقط در جاهائی پیش آمد که یا داوطلبان آموزش دیده نبودند و یا اگر چنین بودند، همه بازداشت شده بودند. آشکار بود که در آینده باید حد و مرز هر اقدام ساتیاگراها بوضوح مشخص باشد و هر کار باید به وسیلهٔ داوطلبان آزموده و فداکار هدایت شود. بعلاوه گاندی با عقب‌نشستن، پیش از وخیم شدن اوضاع، هم ثبات قدم خود را در اصول عدم‌خشونت به نمایش گذاشته بود و هم چنان مهارتی تاکتیکی در عقب‌نشینی نشان داده بود که می‌توانست به برنامه‌ریزی اقدامات مؤثر بعدی پردازد.

سه سالی که متعاقب لایحهٔ رولت گذشت، برای نهضت ساتیاگراها دوران فعالیت دامنه‌داری بود و در آن گاندی عملاً رهبری کنگره را بعهده گرفت و به فعالیت‌هایی پر دامنه در راه مبارزه برای استقلال هند پرداخت. حال دیگر با پی‌بردن به چهرهٔ واقعی قدرت استعماری، استقلال در نظرش ضرورت قطعی شمرده می‌شد. بعضی از اقدامات گاندی، مانند مشارکتش در مبارزهٔ خلافت، مانورهای بسیار زیرکانه بود. در واقع برای او مهم نبود که سلطان عثمانی، خلیفه نیز باشد (به هر حال وقتی که مردم عثمانی خود تصمیم گرفتند که امیرمؤمنان را خلع و از کشور اخراج کنند، این مبارزه خودبخود از هم پاشید)، ولی متوجه شد که تلاش انگلیسیان برای برانداختن خلافت، در میان مسلمانان هند، ناراحتی‌هایی برانگیخته است و با نشان دادن همدردی خود نسبت به ایشان - به عنوان يك هندو - مسلمانان بسیاری، خاصه پاتانها را پیرو خود ساخت و شمار زیادی از آنان را به کنگرهٔ ملی هند کشاند. در نتیجه هنگامی که اجلاس عمومی کنگره در سال ۱۹۲۰ در شهر «ناگپور» تشکیل شد، تا استقلال هند را «در صورت امکان، در داخل امپراتوری بریتانیا؛ و در صورت لزوم جدا از این امپراتوری» طلب کند، این سازمان از گذشته قویتر بود و نمایندهٔ بخش وسیعتری از مردم بشمار می‌رفت. این اجلاس، کوشش‌های حکومت بریتانیا را که می‌خواست هندیان را به قبول «دیارشی» (یعنی امور محلی به خود هندیان واگذار شود ولی مقام‌های حساس در دست انگلیسیان باشد و آنان سیاست کلی را دیکته کنند) راضی سازد، مردود شمرد؛ و نقشهٔ گاندی را برای تبدیل سازمان کنگره به

سازمانی با انضباط و معتقد به عدم خشونت و متعهد به عمل، پذیرفت.

هدف جاه طلبانه «سواراج» (استقلال) در آخر سال ۱۹۲۱، در سازمان جدید و مبارز کنگره به تصویب رسید (در این زمان با درگذشت تیلک در تابستان ۱۹۲۰، صعود گاندی به رهبری تثبیت شده بود). در اول ماه اوت گاندی با پس فرستادن نشان طلائی «قیصر هند»، که به پاداش کارهای امدادیش در افریقای جنوبی به او اعطا شده بود، نخستین مرحله ساتیا گراهای جدید را آغاز کرد. این ساتیا گراهای جدید، مبارزه عدم همکاری با قدرت استعماری بود. هندیان برجسته دیگر نیز نشانهای خود را پس فرستادند؛ دانشجویان از رفتن به کالجها خودداری کردند، حقوقدانان نامدار در دادگاههای انگلیسی حضور نیافتند و به عنوان دستیار به گاندی پیوستند. در ایالت شمال غربی مبارزان ساتیا گراهی پاتان کوشیدند تا سربازان را به عدم اطاعت و ترك وفاداری برانگیزند.

در ضمن گاندی به «مبارزه‌ای سازنده» دست زد که هدفش ساده‌تر کردن زندگی مردم هند بود تا کشور را شایسته استقلال سازد. نخستین دکانهای فروش لباسهای دستباف «خادی» را گشود و ریاست نخستین مراسمی را بر عهده گرفت که در آنها لباسهای خارجی در خیابانهای شهرکهای هند سوزانده می‌شد. گاندی با شمی که برای انجام کارهای نمایشی داشت، حتی از پوشیدن پیراهن ساده دوتی و گذاشتن کلاه، که از هنگام ترك لباسهای اروپائی به سر نهاده بود، سر باز زد و به جای آن با لنگی خود را پوشاند. این جامه تازه سه خاصیت داشت: نخست اینکه بر سادگی زندگی تأکید بسیار می‌کرد. دوم آنکه تبلیغی بود برای پارچه‌های دستباف هندی، و سوم، گاندی را به فقیرترین مردم هند شبیه می‌ساخت. گاندی با این جامه ساده و فقیرانه ماهها به سفر در سراسر هند پرداخت. این سفرها، آغاز محبوبیت عظیم و فوق‌العاده او در میان مردم روستانشین هند بود که این مرد نحیف نیم‌عریبان را، با آن ساعت کوکی درشت و آن تبسم شیطنت‌آمیز چشمانش از پشت عینک زهی ساده، «سن‌یاسین»ی بزرگ و حتی - چنانکه بسیاری از ایشان باور داشتند -

یکی از مظاهر «کریشنا» شمرند؛ خدائی که به میان آنها آمده است.^۱ در نظر این مردم، حضور گاندی چیزی بیش از برنامه‌هایش بود؛ و شاید از آن رو که وفاداری آنها نسبت به گاندی به جای آنکه به خاطر منفعت و مصلحت شخصی باشد، بر پایه احساس بود، هنوز هم نام او برای دهقانان هند طنینی خاص دارد.

با کمک این مردم روستائی بود که گاندی مرحله بعدی ساتیاگراها را طرحریزی کرد. در منطقه باردولی از بخشهای ایالت گجرات، گاندی از مردم خواست که مالیاتها و عوارض رسمی را نپردازند. این پیشنهاد به علت ورود «پرنس ویلز» (ولیعهد انگلستان) به بمبئی، بتعویق افتاد. کنگره، با یک هرتال عمومی و خودداری از شرکت در تمام مراسم رسمی، از ولیعهد انگلیس استقبال کرد. اما این حرکت از نظارت کنگره خارج شد و در بمبئی زد و خوردهای خیابانی در گرفت. تعداد زیادی کشته شدند. گاندی که این اعمال را بد شگون می‌شمرد، اعتصاب مالیاتی را به تأخیر انداخت. گرچه با این کار، آخرین امید برای دست‌یافتن به استقلال در ۱۹۲۱، نیز از دست رفت، ولی از سوی دیگر، مقامات انگلیسی هم سخت پریشان شدند. آنها تصور می‌کردند که سازمان کنگره پنهانی به طرح نقشه قیامی قهرآمیز مشغول است و به همین جهت در ماه دسامبر با یک سلسله بازداشت‌های دسته‌جمعی، تندروترین رهبران کنگره را به زندان فرستادند؛ اما گاندی بازداشت و زندانی نشد.

سرانجام در ماه فوریه ۱۹۲۲ گاندی اعتصاب مالیاتی را در باردولی اعلام کرد. گاندی به لرد ری‌دینگ نایب‌السلطنه جدید هند، در روز هشتم فوریه هشدار داد. او امیدوار بود که این اعتصاب بخش به بخش و ناحیه به ناحیه در هند گسترش یابد و با مختل شدن دستگاه اداری، ساتیاگراهیها به شکلی مسالمت‌آمیز چیره شوند. آن وقت انگلیسیها قانع می‌شدند که دیگر نمی‌توانند بر هند حکومت کنند. سه روز پیش از هشتم فوریه بار دیگر خشونت به شکلی هراس‌آور، به ناگهان

۱. هندوها عقیده دارند که خداوند بزرگ هرچندگاه یک بار به صورت انسان در میان ایشان ظهور می‌کند تا ایشان را به سوی نیکی و پاکی و رستگاری رهبری کند. - م.

آغاز شد. در تظاهرات عدم همکاری در شهر گوراخپور، شورشیان بیش از بیست پلیس را کشتند و اجساد آنها را در آتشی که ساختمان شهرداری را می‌سوزاند، افکندند. یک بار دیگر توده‌های مردم، ناتوانی خود را در اعمال ساتیاگراها نشان دادند و بار دیگر نیز گاندی، با وجود تمایل نایب‌السلطنه به مذاکره، مبارزه‌ای را که به خون کشیده شده بود متوقف کرد. حتی در این مرحله پیشرفته نیز گاندی مایل بود از موفقیت سیاسی چشم‌پوشد تا از آنچه در نظرش شکستی اخلاقی بشمار می‌آمد، اجتناب ورزد.

این زمان یکی از بدترین ایام زندگی گاندی بود. زیرا یک بار دیگر، درست هنگامی که مبارزه ساتیاگراها به اوج خود رسیده بود، او از آن دست می‌کشید. روحیه هوادارانش نیز چون روحیه خودش، از این تصمیمی که به دنبال حوادث «گوراخپور» گرفته بود، درهم شکسته بود. اگر در این زمان، که ظاهراً گاندی از هر زمان دیگر ضعیفتر بود، مقامات انگلیسی تصمیم نگرفته بودند که او را از صحنه سیاست دور سازند، شاید نفوذ او بکلی از میان می‌رفت. هیچ کاری بیش از این با خواسته‌های قلبی گاندی سازگار نبود. هم او و هم هند، هر دو به یک دوره جدائی از هم نیاز داشتند. وقتی که در دهم ماه مارس ۱۹۲۲ گاندی را در «اشرام» خودش دستگیر کردند، گفت: «برداشتن من از میان مردم به سود آنها خواهد بود.»

هشت روز بعد در برابر قاضی رابرت برومفیلد^۱ در شهر احمدآباد حاضر شد و مواجبه‌های روی داد که هنوز هم در هند از آن به نام «محاكمه بزرگ» یاد می‌شود، محاکمه‌ای که نه تنها رویدادی مهم در تاریخ آزادی هند بود بلکه وجه شاخص آن بزرگ‌منشی بود که هر دو طرف محاکمه از خود نشان دادند. اکنون پس از گذشت پنجاه سال، بوضوح می‌بینیم که پیروزی گاندی در جنگ از همین زمان آغاز شد. زیرا آشکار بود که برومفیلد نیز (که از صاحب‌منصبان قدیمی اداره خدمات هند بود) چون بسیاری دیگر از مأموران رسمی انگلیسی، در برابر مردی

1. Robert Broomfield

دلیر و پاکدامن که نظریه‌های سیاسی و مقررات رفتار شرافتمندانه آنان را علیه خودشان بکار می‌گرفت، سخت احساس شرم و ناراحتی می‌کرد. بدین گونه بود که کار معتقدساختن دشمن، این هدف اصلی ساتیا‌گراها، آغاز شد.

گانندی در دادگاه به جرم خود اعتراف کرد. البته نمی‌توانست کار دیگری هم بکند. زیرا مقالاتی که در یانگک ایندیا (هند جوان) نوشته بود و اساس اتهامات او را تشکیل می‌داد، مخصوصاً آشوبگرانه بود. او گفته بود «ما می‌خواهیم حکومت را براندازیم» و مبارزه نافرمانی سال ۱۹۲۰ را «پیکاری برای پایان دادن به قدرت حکومت» شمرده بود. برومفیلد که وظیفه‌اش را به صورت کاری از سر بی‌میلی، ولی موافق مقررات قانون، انجام می‌داد، تأکید کرد که گانندی در نظر بسیاری از هندیان «وطنپرستی بزرگ و رهبری سترگ» است. او وقتی که گانندی را به شش سال زندان محکوم می‌کرد، با این اشاره که همین حکم در باره تیلک، سلف بزرگ گانندی نیز صادر شده بود، اعلام رأی دادگاه را به مراسم اعطای نشان سلحشوری تبدیل ساخت.

گانندی نیز از ادب و احترامی که بر او نهاده شده بود یاد کرد و در پایان جلسه، قاضی و محکوم هر دو محترمانه به یکدیگر تعظیم کردند. این ماجرا، شوخی نبود؛ بلکه نشان می‌داد که گانندی قادر است خوبیهای سالمتر را در طبع مخالفان خود نیز برانگیزد و بیدار کند. در ضمن نشان می‌داد که گانندی با جریان‌هایی که در آن سالهای میان دو جنگ، عقاید سیاسی مردم بریتانیا را تغییر داده بود کاملاً آشنا بود.

۶

گاندی در سال ۱۹۲۵ به یکی از پیروان انگلیسیش خانم مادلین اسلید^۱، نوشت: «همه چیز را خوب نظاره کن. هرچه را می توانی اصلاح کن و آنجا که ناتوانی، آرام باش.» این کلمات را می توان شعار سالهای میان زندانی شدنش در بهار ۱۹۲۲ و بازگشتش به فعالیت شدید سیاسی در شش سال بعد در اواخر سال ۱۹۲۷، بشمار آورد. این سالها برای او دوران تنفس، زمان بازیافتن نیرو و قدرت شخصی، دوباره شکل دادن به هدفهایش بود. در این سالها کمتر به مبارزه سیاسی و بیشتر به دین و بسط نظریه های اجتماعی توجه داشت که در فصل بعد به بررسی آن خواهیم پرداخت.

گاندی با متانت بسیار به زندان یراودا^۲ در نزدیکی شهر پونا^۳ وارد شد. قبلاً با روال یکنواخت و قابل پیش بینی زندگی در زندان آشنائی داشت. حتی وقتی به مریدانش می گفت که از دوران زندان به عنوان دوران استراحت درمانی استفاده کرده است، ممکن بود که راه مبالغه پیموده باشد. اما با این حال از این فرصت جدائی، که زندان برایش میسر ساخت، بهره گرفت و به بررسی موقعیتی پرداخت که از گرایش هشداردهنده جنبشهای عدم خشونت هند به ایجاد جوی مستعد برای انفجار خشونت، پدید آمده بود. نتیجه ای که گرفت آن بود که باید هم خود را هرچه بیشتر بر «برنامه ای مشخص» متمرکز سازد که در ضمن تهذیب جامعه هند، آزردهائی را که زاینده این قبیل عواطف ویرانگر

1. Madeleine Slade

2. Yeravda

3. Poona

است از میان بردارد.

در دوران زندان پراودا گاندی شرحی از نهضت ساتیاگراها در افریقای جنوبی نوشت، نگارش شرح حال خود را آغاز کرد، صدها متر نخ پنبه‌ای ریسید، و با ولعی بیش از هر زمان دیگر عمرش به مطالعه پرداخت. در این زمان کتابهای بسیاری خواند: آثار کیپلینگ^۱ و ژول ورن^۲ و اشعار ویشنوتی و رساله‌های تانتری^۳، و شاهکارهایی چند جلدی چون انحطاط و سقوط امپراتوری روم اثر گیبون^۴، ظهور جمهوری هلند اثر موتلی^۵ و متن کامل مهابهاراتا. هیچ یک از این کتابها به اندازه دو کتاب الهام‌بخش جوانیش، یعنی فا این آخرین، و سلطنت خداوند در دون شامست، در او اثر نگذاشت. گیبون را ستود ولی مهابهاراتا را از آن برتر شمرد، زیرا «حقیقت از تاریخ فراتر می‌رود». اگر بخاطر آوریم که گاندی مهابهاراتا را اسطوره‌ای نمونه و سرمشق می‌دانست این گفته، اشارتی خواهد بود حیرت‌انگیز و روشنگر. گاندی هم مانند بسیاری از کسانی که با سنن هندی پرورش یافته‌اند، تاریخ را نمی‌فهمید و نیازی عقلی بدان احساس نمی‌کرد. ذهنش بیش از آنکه به گذشته یا آینده توجه داشته باشد به زمان حال مشغول بود و در چنین وضعی، چنانکه زندگی آکنده از اعمال نمادی ارادیش نشان می‌داد، اساطیر، بسیار بیش از تاریخ مفید بود. کسی که می‌توانست جنگ بزرگ پانداواها^۶ را تمثیلی از نبرد نیکی و بدی در دل آدمی بپذیرد، سخت آماده آن بود تا به نبردی روی آورد که در آن عوامل روانشناختی - ظهور مجدد احساس هویت و شخصیت در هندیان، و زوال و فرسایش احساس حقانیت انگلیسیان - بسی بیش از جابجاشدن نیروهای مادی می‌توانست اهمیت داشته باشد.

گاندی در پی آن بود که سرانجام اصل نهائی خود را ثابت کند که «عدم خشونت از جوهری سختتر و مقاومتر از نیروی نظامی ساخته شده است.» ولی وقتی که در فوریه سال ۱۹۲۴ به سبب بیماری، بنحوی که انتظارش نمی‌رفت از زندان آزاد گردید، بر او آشکار شد که زمان برای تحقق این اصل هنوز مساعد و مناسب نیست. کنکره با از دست رفتن

1. R. Kipling

2. Jules Verne

3. Tantric

4. Gibbon

5. Motley

6. Pandavas

امیدهای غیرمنطقی به حصول «سواراج» (استقلال) در سال ۱۹۲۱، قدرت و وحدت خود را از دست داده بود. همچنین وحدتی ساختگی که در پی تحریکهای نهضت هواداری از خلافت، میان هندوها و مسلمانان بوجود آمده بود با لغو خلافت به وسیله کمال آتاتورک از میان رفته بود. کشمکش فرقه‌ای میان پیروان دو مذهب در ماه سپتامبر به کشتار هندوان در کوهات^۱ در ایالت شمال غربی انجامید. نخستین اقدام علنی گاندی پس از آزاد شدن از زندان، روزه‌ای بود ۲۱ روزه در اعتراض به تجدید خصومت میان هندوها و مسلمانها. این اقدام گاندی به آشتی موقت رهبران دو مذهب انجامید، اما نتوانست مانع رشد سریع قدرت «مسلم لیگ» شود که انگلیسیها آن را در برابر سازمان رقیبش، کنگره، تقویت و تشویق می‌کردند^۲.

علاوه بر «مسلم لیگ» تجزیه و تفرقه دیگری در درون نهضت استقلال‌طلبی هند نمایان شده بود. در سالهای ۱۹۲۰ نیروهائی سیاسی در هند سر برمی‌آوردند که هنوز هم در سیاست هند مؤثرند. کمونیستها به صورت نهضتی مستقل درآمدند و بسیاری از فرقه‌های تروریست سابق را به خود جذب کردند. سازمان هندو مهاسابها^۳ که سازمانی متعصب و ضد مسلمان بود؛ مدعی سنتهای سیاسی تیلک شد. گاندی با این هر دو جنبش سخت مخالف بود. او در آن زمان، و نیز بعدها، هند را کشوری دارای آئینهای مختلف مذهبی می‌دانست، و در حالی که نظریه کمونیستی دیکتاتوری پرولتاریا و تمایل کمونیستها به خشونت را رد می‌کرد معتقد بود که در هند باید پیروان تمام عقاید و مذاهب برادرانه با هم زندگی کنند.

حتی در کنگره نیز اختلاف نظرهای هشدار دهنده پدیدآمده بود. گروهی به رهبری موتی لعل نهرو و برادران پاتل تصمیم گرفته بود که از امکانات محدودی که «دیارشی» و خودمختاریهای محلی در اختیارشان می

1. Kohat

۲. همین تلاش انگلیسیها برای جدائی افکندن میان هندوها و مسلمانها و تقویت «مسلم لیگ» سرانجام موجب تقسیم شبه‌قاره هند و جدا شدن پاکستان از هند شد. - م.

3. Hindu Mahasabha

گذاشت، برای رسیدن به استقلال در چارچوب دستگاه حکومتی موجود استفاده کنند. اینان حزب «سواراج» را تشکیل داده بودند و در انتخابات موفقیت‌های چشمگیری بدست آورده بودند.

جواهر لعل نهرو و دیگر رهبران جوانتر کنگره با اینان مخالف و مایل به ادامه سیاست عدم همکاری بودند. در میان این گروه چهره عوامفریب سوباس چندرابوس^۱ هم وجود داشت (که بعدها مورد حمایت ژاپن و هیتلر قرار گرفت). گاندی در گرایش او به سخن گفتن از خونریزی و علاقه‌اش به لباسی متحدالشکل برای گروه داوطلبان تندرواش، با بی‌اعتمادی شدید می‌نگریست.

گاندی زمان را نه برای آغاز اقدامی زودرس مساعد می‌دانست و نه برای ایستادگی بر اصول افراطی. از این رو، در دسامبر ۱۹۲۳ ریاست سازمان کنگره را پذیرفت تا بتواند استعداد خود را در سازش بکار بندد و مانع از آن شود که فرقه‌های رقیب بکلی از هم بگسلند. در این یک سالی که رئیس کنگره بود از هر ابتکار سیاسی خودداری کرد و بیشتر وقت خود را در سفر به گوشه و کنار هند و ترویج خادی اختصاص داد و «اتحادیه ریسندگان سراسر هند» را بنیان نهاد. در پایان سال ۱۹۲۵ با مسرت و رضایت از ریاست کنگره استعفا داد و دیگر تا پایان عمر خود از پذیرفتن هر مقامی در سازمان کنگره سرباززد. همچنین اعلام کرد که قصد دارد سال ۱۹۲۶ را به صورت سال سکوت سیاسی بگذارند.

فکر استفاده از سکوت به عنوان نیروئی زاینده از سی سال پیشتر - زمانی که در جنوب آفریقا از یک صومعه تراپیست^۲ دیدن کرده و تحت تأثیر آرامش انضباط آن قرار گرفته بود - مورد پسند گاندی واقع شده بود. از آن پس معمولاً روزهای دوشنبه را به سکوت می‌گذراند، اگر هم ضرورتی برای ارتباط با دیگران پیدا می‌شد یادداشتی با مداد بر کاغذی می‌نوشت.

گاندی سال سکوت سیاسی خود را با انزوا گرفتن در اشرام ساپارماتی در احمدآباد گذراند و در آنجا اغلب سر به جیب تفکر و تعمق

1. Subhas Chandra Bose

2. Trappist

فرومی‌برد و گاه در کارهای لازم اشرام و برگزاری جلسات دعا شرکت می‌کرد، یا در صحبت با کسانی می‌گذراند که نه تنها از نواحی مختلف هند، بلکه از اروپا و امریکا برای دیدارش آمده بودند. اگر اینان می‌خواستند پیش او بمانند باید انضباط ریاضت‌کشانه اشرام را می‌پذیرفتند. گاندی از زمان اقامتش در انگلستان به بعد، بر وقت‌شناس بودن و مراقبت شدید در نظافت سخت اصرار می‌ورزید، و سابقه خانوادگی که از قشر بانیا بود، موجب می‌شد که از اصراف بشدت نفرت داشته باشد و با کمال دقت حساب هر شاهی و دیناری را که به او داده می‌شد و خرج می‌کرد نگه می‌داشت. بسیاری کسان این ناراحتیهای جسمی و روحی را بجان می‌خریدند تا در اندیشه‌های گاندی سهم باشند و در مناسک روحانی اشرام او شرکت کنند. در این سالها بود که گاندی به عنوان مربی و معلمی دینی شهرتی بین‌المللی یافت. در حالی که بسیاری از سرگشتگان انگلیسی و امریکائی که در جستجوی آرامش روحی بودند او را گود یا مربی روحانی خود می‌شمردند؛ گندهای بومی هند مرکزی او را چون یکی از خدایان قبیله‌ای خود می‌پرستیدند. اما گاندی، نه مقام آسمانی برای خود قائل بود و نه حتی ادعای «گورو» بودن داشت. ولی طرز زندگی که یادآور دیشی^۲ها و خردمندان مقدس بود و سیاحتهای فقیرانه‌اش و زیستن بی‌میریدان برگزیده‌اش در کنج عزلت، خواه و ناخواه به این تصورات و همانندسازیها رونق می‌بخشید. در واقع توضیح نفوذ قاطعی که گاندی در سازمان کنگره داشت، بی‌آنکه مقامی رسمی در سلسله مراتب آن - جز يك سال ریاست - داشته باشد، حتی به كمك اصطلاحات سیاسی دشوار است؛ چنین توضیحی تنها در قالب واژگان دینی هند میسر است. در حقیقت رابطه او نه تنها با کل کنگره، بلکه مخصوصاً با نهر و نیز، همان رابطه مراد و مریدی بود. این نقشی بود صرفاً هندی، که مسلماً در تاریخ انقلابهای ملی یا اجتماعی بی‌نظیر و مانند است. در همه نهضت‌های انقلابی ارتباط میان رهبر و حزب، صورتی نهادی داشته است. اما در هند، رهبر شخصیتی بود آزاد و واسطه‌ای میان حزب و مردم و نیز، چنانکه

گانندی خود تصور می کرد، رابطی بود میان حزب و خدا. در اکتبر سال ۱۹۲۷ که نایب‌السلطنه هند لرد ایروین^۱ او و رهبران سیاسی دیگر هند را برای گفتگو به دهلی دعوت کرد کناره‌گیری و سکوت سیاسی گانندی بناگهان پایان پذیرفت. هنگامی که همه آنها آمدند، ایروین به ایشان اطلاع داد که حکومت بریتانیا کمیونی به ریاست سر جان سایمون^۲ برای بازدید از هند خواهد فرستاد تا در باره تغییرات احتمالی قانون اساسی گزارشی تهیه کند. این کمیون بدون مشورت با هندیان تعیین شده بود و نماینده‌ای از هندیان هم در آن نبود. کمیون فقط در برابر پارلمان انگلستان در وست‌مینستر مسؤولیت داشت، که به نظر لرد ایروین و اربابانش تنها مقامی است که می‌توانست در باره آینده هندوستان تصمیم بگیرد.

این تجربه گانندی را با روحیه‌ای ستیزه‌جویانه به سیاست بازگرداند. کمیون سایمون می‌بایست از این جهت که حق هندیان را در تعیین سرنوشت خود نقی کرده بود، تحریم و رد شود. وقتی که این کمیون در سوم فوریه ۱۹۲۸ به هند رسید با تحریم تمام احزاب هند، از جمله مسلم‌لیگ و هندو مهاسابها مواجه شد.

گانندی موقع را برای دعوت به اعتصاب مالیاتی در باردولسی، که هفت سال پیشتر طرح آن را تهیه کرده بود، مناسب تشخیص داد و والابهای پاتل^۳ را مأمور کرد که این نهضت نافرمانی عمومی را رهبری کند. او همچنین از این فرصت استفاده کرد تا اعلامیه‌ای صادر کند که برای نخستین بار حدود هدفهایش را به فراسوی هند گسترش دهد. در افریقای جنوبی گانندی خواسته‌های اکثریت میاهپوست را نادیده گرفته و تنها به دفاع از هندیان پرداخته بود. اما اکنون می‌گفت «هدف من بسیار عالیتر و برتر از استقلال است. با رهائی هند، من در جستجوی رهائی همه اقوام به اصطلاح ضعیف، از زیر چکمه‌های خردکننده استعمار غرب هستم که انگلستان عمده‌ترین آنهاست.» گانندی برای نخستین بار خود را در نقشی می‌دید - که مانند بسیاری کارهای دیگرش - برآستی درخور او

1. Lord Irwin

2. Sir John Simon

3. Valabhai Patel

بود: پیشگام درهم کوبیدن نظام استعماری.

اعتصاب مالیاتی باردولی نمونه‌ای تقریباً بی‌نقص از عمل ساتیاگراها و مهمتر از آن نخستین نافرمانی موفق مدنی بر ضد حکومت هند بود. با وجود بازداشتها و گروکشیهایی که بطرزی بسیار وحشیانه صورت گرفت، ۸۴۰۰۰ دهقان این منطقه از خشونت سر باز زدند و در عین حال در نپرداختن مالیات استوار و ثابت‌قدم ماندند. در مدتی کمتر از شش ماه و به دنبال هرتالی ملی برای هواداری از اهالی باردولی حکومت هند بناچار تسلیم شد. همه زندانیان را آزاد ساخت و کمیونی را مأمور تحقیق کرد. این کمیسیون مالیاتها و عوارضی را که مورد اعتراض دهقانان بود تخفیف داد، و غرامت، برای ضبط محصولات و اموال ایشان مقرر کرد.

سازمان کنگره، که از پیروزی روشهای گاندی به شوق آمده بود در دسامبر ۱۹۲۸ قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن خواسته می شد در ظرف يك سال به هند استقلال داده شود. در دسامبر ۱۹۲۹ دیگر روشن شده بود که اشارات رمزی مك‌دونالد^۱ در مورد امکان اعطای موقعیت دومینیونی به هند به علت بعضی عوامل سیاسی در بریتانیا، تحقق نخواهد پذیرفت. کنگره نیز در اجلاسیه لاهور قصد خود را به جدائی قطعی از امپراتوری انگلستان اعلام کرد. از همه اعضا خواسته شد که از مجالس قانونگذاری و مقامات اداری محلی کناره بگیرند. نهر و به ریاست انتخاب شد و شهرت یافت که گاندی ساتیاگراهائی سراسری را برای تحقق این قطعنامه هدایت خواهد کرد. وسعت و زمان عمل بر عهده او گذاشته شده بود.

گاندی، در روز ۲۶ ژانویه، که اکنون در هند به عنوان روز ملی و روز جمهوری جشن گرفته می‌شود اعلامیه استقلال هند را منتشر کرد، سندی که در آن هدفهای کاملاً سیاسی بسیاری از همکارانش در کنگره با برداشت خود او از آزادی که شامل آزادیهای اجتماعی و روحانی می‌شد، پیوند یافته بود. با خواندن عبارت‌پردازیهای این اعلامیه پی می‌بریم که در ظرف مدت کوتاه دوازده سال، گاندی از لحاظ فکری چه راه درازی را

طی کرده بود. زیرا دوازده سال قبل هنوز عقیده داشت که امپراتوری بریتانیا به خاطر خیر مردمی که زیر تسلطش و حکومتش قرار دارند کار می کند، در این اعلامیه پس از مقدمه معمول در باره حقوق غیرقابل تفویض بشری گفته می شد «حکومت انگلستان در هند نه تنها مردم هند را از آزادیشان محروم ساخته است بلکه اساس کار خود را بر بهره کشی و استثمار توده ها نهاده و هند را از لحاظ اقتصادی و سیاسی، فرهنگی و روحانی دستخوش ناپودی ساخته است. از این رو ما معتقدیم که هند باید پیوند خود را با انگلستان قطع کند و به پودنا سواداج یا استقلال کامل دست یابد.»

گاندی برای شروع ساتیاگراها شتاب نکرد و موقعی هم که دست بکار شد راهی برگزید که حتی همکاران و دوستان خودش را در کنگره به حیرت افکند و بسیاری از ایشان نیز برنامه او را به ریشخند گرفتند. یکی از قواعد اساسی ساتیاگراها، آنطور که گاندی تصور می کرد، همواره آن بود که هدفی محدود اختیار شود؛ و به دلایل گوناگون قانون عوارض نمک هدفی کم نظیر بود. عوارض نمک بیشتر بر دوش مردم فقیر سنگینی می کرد. بعلاوه موضوع، سابقه ای تاریخی نیز داشت؛ زیرا همین عوارض یکی از نارضائیهای عمده ای بود که انقلاب کبیر فرانسه را برانگیخت. بدین قرار مقاومت در برابر آن نه فقط در میان دهقانان هوادار داشت، بلکه جلوه ای از حکومت انگلستان در هند را بر مردم انگلستان افشا می کرد، و به آنان نشان می داد که حکومتشان چه تضییقات ناروایی را به نام ایشان بر مردم هند اعمال می کند. گاندی مخصوصاً بر این نکته اصرار ورزید و در نامه ای که شخصاً برای لرد ایروین فرستاد و صلح دوست نامدار انگلیسی رجینالد رینولدز را واسطه ارسال آن قرار داد، بر آن تأکید کرد. او در حالی که نایب السلطنه را «دوست عزیز» خطاب می کرد اعلام داشت که به هیچ وجه قصد ندارد کوچکترین آسیبی به انگلیسیها یا به منافع قانونی انگلستان وارد آورد و سپس اضافه کرد که «قصد من آن است که مردم انگلستان از راه مبارزه عدم خشونت تغییر عقیده دهند و در نتیجه خود ببینند چه مظالمی نسبت به هند روا داشته اند.

من در پی آن نیستم که به مردم شما صدمه و آزاری برسانم. می‌خواهم همچنان که به مردم وطن خودم خدمت می‌کنم برای ایشان نیز خدمتی انجام دهم. این نامه، به رغم احساسات پاکی که در آن بود، تهدیدی بود در لفاف کلمات و جملات ملایم، و ابروین نیز، چنانکه پیش‌بینی می‌شد، در پاسخ متذکر شد که متأسفانه گاندی می‌خواهد دست بکاری زند که او را به تعارض با مقررات قانونی خواهد کشاند.

راه و روش گاندی اکنون کاملاً آشکار بود. می‌خواست بر تأثیر تدریجی و فزاینده حرکتی تکیه کند که در آغاز کوچک و از نظر هدف تقریباً کودکانه می‌نمود؛ اما بتدریج چون خیزابها و خرده‌موجهای دریاچه، سراسر هند را فرامی‌گرفت.

در سپیده دم روز دوازدهم مارس از اشرام ساهارماتی در پیشاپیش ۷۹ نفر داوطلب براه افتاد. مقصدشان بندر دندی^۱ در ساحل اقیانوس بود که در حدود ۴۰۰ کیلومتر فاصله داشت. انبوه کثیری از مردم احمدآباد او را بدرقه کردند. در طول این راه‌پیمائی، داوطلبان، جمعی کوچک در پیشاپیش دسته‌ای چندین هزار نفری بودند. نایب‌السلطنه سیاست عدم دخالت را مقرر کرده بود زیرا تصور می‌کرد که راه‌پیمائی با شکست روبرو خواهد شد. ولی برعکس، به پیروزی انجامید. در طول راه دهقانان جاده‌ها را با شاخه‌های سبز می‌پوشاندند تا گاندی بر روی آنها حرکت کند و هر شب صدها نفر از آنان در زیر درختهای انجیر جنگلی گرد می‌آمدند تا سخنان کسی را بشنوند که با صدای ظریفش، از افتخارات آزادی و زیبائیهای زندگی اخلاقی حرف می‌زد.

تمامی این کار در تصور ناظران و شرکت‌کنندگان حالت تلاش و جستجویی افسانه‌ای را پیدا کرده بود. مردم سراسر هند و همه دنیا بی‌تابانه، بدانسان که پروازهای لیندبرگ را دنبال کرده بودند، پیشروی آرام و سنجیده این مرد کوچک‌اندام را که چوبدستی از نای بامبو در دست داشت و ارتش آشتی‌جویش را به ساحل دریا رهبری می‌کرد، دنبال می‌کردند. گاندی در آن روزها در شیخ افسانه می‌زیست و چون بازیگری توانا که در نقش فرماندهی بری از خشونت مستغرق شده‌باشد، قوای خیر

و نیکی را به سان هنومان در قصه‌های «راماینه» (قصه‌هایی که در کودکی موجب مسرت خاطرش بود) برای غلبه بر قوای شر رهبری می‌کرد. چون به دهکده‌ای می‌رسید با صدای بلند فریاد می‌کرد که «ما به نام خداوند راه‌پیمائی می‌کنیم.» اگر دیگران او را از مظاهر الهی می‌شمردند، او به یقین خود را در این زمان چون پیامبری می‌شمرد که حامل الهامی خاص است. در روز ششم آوریل، که سالروز کشتار جالیانوالاباغ بود، راه‌پیمایان به دندی رسیدند. گاندی پس از آنکه غسلی مذهبی و تشریفاتی در آبهای اقیانوس بجا آورد، به ساحل آمد و تکه‌ای نمک برداشت. در این هنگام شاعره هندی ساروجینی نایدو^۱ فریاد کشید. «درود بر رهائیبخش!». تأثیر این حرکت کوچک و ناچیز فوق‌العاده بود. در طی سالهای سکون و رکود پس از ۱۹۲۲، اعتقاد به اینکه سلطه خارجی بر هند باید پایان‌پذیرد در میان همه طبقات مختلف مردم هند گسترش یافته بود. در ضمن تلاش مداوم پیروان گاندی سبب شده بود که شمار بیشتری از مردم به ضرورت انضباط ساتیاگراها پی برند. هنگامی که گاندی تکه‌ای نمک از ساحل دریا برداشت، کوئی دکمه برقی را فشار داد که دستگاهی عظیم و پیچیده را بکار انداخت. در سراسر هند، در ساحل دریاها و بر بام خانه‌ها مردم به تهیه نمک پرداختند و در خیابانها و کوچه‌ها فروش آن را جار زدند. قانونگذاران ایالتی و مأموران ادارات محلی استعفا کردند، صدها تن از کسخدایان دهکده‌ها مقامهای خود را رها کردند. روزنامه‌ها به جای تن‌دادن به سانسور، انتشار خود را متوقف ساختند. در همه جا هرتالهای مرسوم زیر نظارت و مراقبت داوطلبان مخالف خشونت، انجام گرفت. در پیشاور تفنگداران گاروالی^۲، که از واحدهای ضربتی ارتش هند بود، از گشودن آتش بر روی تظاهرکنندگان خودداری کردند، و تا دو هفته که دسته‌های جدید سربازان گورخه رسیدند، شهر به صورت اجتماعی آزاد و عاری از خشونت به وسیله رهبری محلی از پیروان گاندی، خان عبدالغفارخان و گروه سرخ پراهنان هوادارش، اداره می‌شد. شمار زنانی نیز که از پرده بدر آمدند و به جنبش پیوستند بیسابقه بود. این بار دیگر خشونتی پیش نیامد تا ساتیاگراها را بیالابد و همانطور که گاندی وعده

1. Sarojini Naidu

2. Garhwali

داده بود حتی يك انگلیسی هم آسیب ندید.

اما اگر گاندی و هوادارانش تصور می کردند که دوران قدرت بریتانیا دیگر سرآمده است در اشتباه بودند. حکومت ۶۰,۰۰۰ نفر را بازداشت کرد؛ در پیشاور با خشونت و شدت جنبش مردم را سرکوب کرد. بیشتر سران و رهبران کنگره را به زندان افکند. اما گاندی هنوز هم هزاران داوطلب آموزش دیده و ورزیده داشت که می توانستند مردم را هدایت کنند و هشدار داد که ساتیا گراها، با هجوم عاری از خشونت به کارخانه های دولتی نمک، شکلی فعالتر از پیش به خود خواهد گرفت.

این تهدید گاندی موجب شد که روز چهارم ماه فوریه دستگیر شود، اما نهضت او متوقف نشد؛ زیرا گاندی از پیش ترتیبات لازم را برای زمان دستگیری خود داده بود. زندانی شدن بدون محاکمه او، که بر اساس یکی از مقررات قدیمی کمپانی هند شرقی صورت گرفت، به هر تالی سراسری انجامید. در روز بیست و یکم مه پیروان گاندی به کارخانه نمک دهاراسانا هجوم بردند. این واقعه نمایشی پرشکوه و مؤثر از روشهای مبارزه عدم خشونت بود. ۲۵۰۰ داوطلب منتخب به صورت ارتشی کوچک، با سردهسته ها و گروه امداد حاملان برانکار و کمکهای اولیه، پیشروی را آغاز کردند. ۴۰۰ نفر پلیس از کارخانه نمک حفاظت می کرد. این پلیسها نیز مانند پلیسهای امروزی هند بسهولت در برابر فشار مردم خوبشنداری را از دست دادند و چون ساتیا گراهیها به صورت امواج پشت سر هم پیش آمدند با خشونتی کور به آنها حمله کردند. بسیاری از ایشان با سرهای شکسته بر زمین غلتیدند، تنی چند کشته شدند و صدها نفر نیز به بیمارستان منتقل شدند.

عملیات بی آنکه به اشغال کارخانه بینجامد، پایان یافت. هر چند ساتیا گراهیها موفق نشدند، اما خبر گزاران و روزنامه نویسان امریکائی و انگلیسی خبر شهادت دلیرانه ایشان را به سراسر جهان فرستادند که مردم جهان را تحت تأثیر قرارداد.

این زمان اوج جنبش بود. یکصد هزار نفر در زندان بودند. گروه نخبگان کنگره و جنبش مقاومت به اعتدال گرائید، در حالی که نهضت عدم

همکاری ادامه داشت و بمبئی و شهرهای دیگر، عملاً در دست حکومت‌های پنهانی گاندی گرا بود. نایب‌السلطنه نیز مانند گاندی معتقد بود که تنها راه حل بن‌بست این است که گفت و شنودی برقرار شود. در روز بیست و ششم ژانویه ۱۹۳۱ سران کنگره را آزاد ساخت و از گاندی دعوت کرد که به دهلی برود و با او مذاکره کند. حاصل گفتگوهای چندین روزه؛ موافقت‌نامهٔ ایروین-گاندی بود که در آن حیثیت هر دو طرف حفظ شده بود. قرار شد که هر کس حق داشته باشد برای مصرف شخصی خویش نمک تهیه کند، یک‌صد هزار نفر داوطلب زندانی شده آزاد شوند و گاندی به عنوان نمایندهٔ کنگره در کنفرانس میزگردی شرکت کند که قرار بود در لندن برای بررسی مرحلهٔ بعدی در اجرای حکومت مبتنی بر قانون اساسی در هند، تشکیل شود.

نتایج عاجل زیاد نبود، زیرا وقتی گاندی به لندن رسید مشاهده کرد که کنفرانس میزگرد، اختلاطی شگفت‌انگیز از جامعهٔ هند است. نمایندگان مسلمانان، سیکها، مسیحیان، نجسها، دورگه‌های اروپائی-آسیائی، امرا و مهاراجه‌ها، احزاب، صاحبان مزارع کشاورزی، همه جمع بودند. گرچه گاندی (با کمی مبالغهٔ قابل قبول) مدعی بود که نمایندهٔ ۸۵ درصد مردم هند است، ولی صدایش در هیاهوی برخورد منافع متضاد گم می‌شد. چنین بنظر می‌رسید که کنفرانس میزگرد فقط در فکر حفظ منافع اقلیتهاست و به مسألهٔ اساسی مورد نظر گاندی، که استقلال هند بود، توجهی ندارد. او به انگلیسیها بدگمان بود که بر دسته‌بندیها و تفرقه‌هایی انگشت می‌گذارند که در هند آزاد بآسانی حل خواهند شد. اما حوادثی که بعد از سال ۱۹۴۷ در این شبه‌قاره روی نمود نشان داد که عوامل تفرقه و جدائی مذهبی و زبانی، در کشوری که گاندی مایل بود آن را بصورتی یک‌پارچه تصور کند، خیلی بیش از آن است که او می‌پنداشت. طنز قضیه در این بود که تأثیر اندیشه‌های غربی در گاندی پدیدار می‌شد، زیرا هند متحد (گرچه در روزگاران کهن نیز بصورتی مبهم سایه بر این سرزمین افکنده بود) مفهومی بود از لحاظ عملی و تاریخی، انگلیسی.

دست‌آورد واقعی گاندی در سفرش به انگلستان در سال ۱۹۳۱،

احساس همدردی فوق‌العاده‌ای بود که در میان کارگران شرق لندن و کارخانه‌های بافندگی لانکاشر نسبت به او اظهار شد، کارگرانی که خود بر اثر نهضت «سوادشی» او از کار بیکار می‌شدند. در نظر آنها گاندی نوع شرقی مرد کوچک چارلی چاپلین بود، از همان وقت مردمی که سالها بعد حکومتی را به وست‌مینستر فرستادند که بر سلطه انگلستان بر هند پایان داد و امپراتوری را تجزیه کرد، نام «گاندی پیر» را به ذهن سپردند و از هدفش حمایت کردند. در آخر سال ۱۹۳۱ گاندی به هند بازگشت و در راه با رومن رولان و موسولینی ملاقات کرد، و چون به هند رسید با لرد ویلینگدون، نایب‌السلطنه جدید و سختگیر هند، روبرو شد. نهرو و دیگر سران کنگره به زندان افتاده بودند. کمی بعد در چهارم ژانویه ۱۹۳۲، خود او نیز بازداشت و بار دیگر بدون محاکمه زندانی شد. در این زمان توجه گاندی از مسأله استقلال متوجه مسأله نجسها شد. و بار دیگر دوران تازه‌ای از کناره‌گیری از کنگره پیش آمد و تا سال ۱۹۳۰ دیگر، به عنوان یک نیروی فعال سیاسی دست‌بکار نشد.

هر چند مبارزه ساتیا‌گراهای نمک ظاهراً نتایج ناچیز داشت، اما در تاریخ اساطیری آزادی هند جای نمایانی را اشغال کرده‌است، این مبارزه احترام به خود را در میان هندیان به میزان زیادی بالا برد و در آنها این اعتماد را پدیدآورد که نه فقط می‌توانند کشور خود را آزاد سازند بلکه پس از آزادی نیز خواهند توانست حکومت آن را در دست بگیرند. هرگز مردم هند تا این حد خود را آماده تحمل رنج در راه هدف نشان نداده بودند. هرگز چنین نمونه‌ای از انضباط دیده نشده بود. هرگز مبارزه‌ای با چنین وسعت انجام نشده بود که در آن خشونتی ظهور نکرده باشد. هرگز زنان و دهقانان هند تا این اندازه درگیر مبارزه نشده بودند. هرگز پیش از آن نمونه‌ای چون پیشاور و به وسعتی کمتر در بمبئی، بوجود نیامده بود که حکومتی محلی از ساتیا‌گراهیها، عملاً زمام امور را در دست بگیرد.

برای مردم انگلستان نیز حضور گاندی در میان ایشان موجب شد که برای نخستین بار احساس کنند که در سرنوشت هند سهمینند. همچنین

رویدادهائی چون سرپیچی هنگ کاروالی، برای اربابان انگلیسی نگرانیهای شورش بزرگ ۱۸۵۷ را زنده کرد. بار دیگر بنظر می‌رسید که دیگر نمی‌توانند برای حمایت از حکومت خود به سربازان و پلیسهای هندی متکی باشند. این احساس که هند، آنان را طرد می‌کند می‌توانست عکس‌العملهائی احساسی، از آن گونه که، در محاکمه سال ۱۹۲۱ گاندی، برای قاضی برومفیلد پیش آمده بود، در انگلیسیان ایجاد کند. اما در عین حال موجب خشونت‌هایی ناشی از ترس، نظیر آنچه افسران انگلیسی مدافع کارخانه نمک دهاراسانا در سال ۱۹۳۰ کردند، می‌شد. این هر دو، مظهر احساس عدم امنیت بود. هر چند گاندی در کنفرانس میزگرد لندن کامیاب نشد و نیز هنگامی که به هند بازگشت، نهضت مقاومت به سبب سرکوب حکومت فروکش کرده بود، اما ساتیاگراهاي نمک و پیامدهای آن حکومت انگلستان بر هند را يك مرحله به پایان نزدیکتر ساخته بود.

۷

یکبار گاندی این تلقی را که گرچه مردم مقدسی است ولی چون یک سیاستمدار عمل می‌کند رد کرد، و خود را سیاستمداری دانست که می‌کوشد مردی مقدس باشد. اگر سیاستمدار کسی باشد که صرف‌نظر از اشتغالات مذهبی، در اندیشه زندگی جمعی مردم در این دنیا باشد، گاندی به مفهوم واقعی کلمه شایسته این عنوان بود. وقتی که برای حقوق مدنی هندیان در افریقای جنوبی مبارزه می‌کرد، سیاستمدار بود؛ وقتی خود را وقف پایان بخشیدن به تسلط انگلستان بر هند کرد سیاستمدار بود؛ وقتی هم که اندیشه دگرگون کردن ساختمان جامعه هند و بیرون راندن دولت بریتانیا را در سر می‌پروراند سیاستمدار بود. منتهی در این مورد نمی‌خواست به جای حکومت انگلیسیها حکومتی هندی از همان قماش را بر پا دارد که عاملان آن به گفته ملک‌راج آنندا «صاحب‌هائی با پوست تیره باشند، بلکه رام راج^۱ یا سلطنت خدا بر زمین و هزاره صلح و عدالت را می‌خواست.

بسیاری کسان، خاصه مارکسیستها، گاندی را به اصلاح‌طلبی و تدریج‌گرایی^۲ متهم کرده‌اند. معنی این دو اصطلاح یکی نیست و منصفانه‌تر آن است که برچسب اصلاح‌طلب را به گاندی نزنیم، زیرا گاندی برآستی خواستار تغییرات ریشه‌ای در آدمیان و در روابط میان آنان بود. بهتر است که او را انقلابی تدریج‌گرائی شمرد که غرضش در نهایت، ایجاد جامعه‌ای بود که نه فقط با جامعه‌ای که انگلیسیان تحمیل کرده بودند متفاوت باشد بلکه با آنچه نیز در آخر قرن نوزدهم از جامعه سنتی هندو باقی مانده بود تفاوت داشته باشد.

1. Mulk Raj Anand

2. Ram Raj

3. gradualism

در واقع روش او بود - و نه حاصل و نتیجه آن - که دانسته و آگاهانه تدریج گرا بشمارش می آورد. در جلسات دعا و نیایشی که از همان اوایل مبارزاتش در افریقای جنوبی برای پیروان همه ادیان ترتیب می داد، اصرار داشت که سرودهای مذهبی مسیحی همراه با سرودهای وایشناوا خوانده شود و این کار سالها ادامه داشت تا آنکه سرود «وقتی در صلیب شگفت انگیز خیره می شوم» جای آن را گرفت. سرود مطلوب او «ای نور رحمت راه را بنما» از جان هنری نیومن^۱ بود که به نظر گاندی در يك جمله جوهر تمام برنامه‌ای را که بدان می اندیشید، در بر داشت: «دیدار صحنه‌های دور دست را نمی‌خواهم؛ گامی به پیش مرا بس است.» روش «گامی به پیش مرا بس است» با فلسفه کلی ساتیاگراها و همچنین با تعبیر گاندی از تعلیمات کتاب مقدس به‌گودگیتا سازگاری کامل داشت. یکبار گاندی در معرفی گیتا به یکی از دوستان غربیش چنین گفت: «چشم‌پوشیدن از ثمرات عمل معیشت این نیست که ثمراتی وجود ندارد، بلکه به این معنی است که هیچ عملی نباید به خاطر ثمراتش صورت انجام پذیرد.» این گفته با اساس فلسفه ساتیاگراها هماهنگ بود که نوعی جستجوی حقیقت شمرده می‌شد. يك ساتیاگراهی که هدفش به تغییر عقیده در حریف نظر دارد خود باید همواره آماده تغییر دادن عقیده‌اش باشد. ساتیاگراها بعضی اصول اساسی را بی چون و چرا می‌پذیرد، اما پیروان آن این اصول را به تجربه و آزمایش در جهان عمل بسط می‌دهند، جهانی که در آن همه چیز نسبی و قابل تغییر است. بدین معنی فلسفه گاندی، فلسفه شدن بی‌پایان است که از این نظر - به شیوه‌ای متفاوت با مارکسیسم چپ گرا - يك نظریه انقلاب مداوم بشمار می‌رود. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند کامل باشد، زیرا کمال صفت ذات «مطلق» است و از این رو ساتیاگراهی نمی‌تواند برنامه‌های جامد کسی را بپذیرد که در ذهن، آرمانشهر می‌سازد، زیرا او باید پیوسته نسبت به خواسته‌ها و ضرورت‌های دائم‌التغییر روابط انسانی حساس باشد، و این خواسته‌ها در زمان حال بر او می‌تازند نه در آینده.

این دید به دید آنارشیست‌ها شباهت دارد که همیشه معتقد بوده‌اند

وظیفه کنونی ما آن است که گریبان خود را از وجود نهادهای اجتماعی-سیاسی آزاد سازیم که آشکارا نه آزادی برای آدمی آورده‌اند و نه عدالت اجتماعی. به عقیده آنها وظیفه آدمی این نیست که نقشه تفصیلی و جامد دنیائی را بریزد که آدمیان آینده در آن خواهند زیست، آدمیانی که با امروزیان فرق خواهند داشت، زیرا خود را از قید محدودیتهائی که امروز، حتی زندگی انقلابیها را نیز، شکل می‌بخشد آزاد ساخته‌اند. ولی آنارشیستها نیز با محکوم کردن جنبه‌هایی از جامعه کنونی به طور ضمنی دنیائی را که مورد قبولشان است مشخص می‌سازند و بعضی از آنان و کسان دیگری که از لحاظ فکری به آنها نزدیکند - نویسندگانی چون کروپوتکین^۱ و تالستوی، ویلیام ماریس^۲ و آلدوس هکسلی^۳ - تا آن حد پیش‌رفته‌اند که حتی طرحهائی تقریبی از جوامعی ارائه دهند که به نظرشان آدمی در آنها می‌تواند در صلح و صفا زندگی کند و طبیعت خود را به کمال شکوفائی برساند. از آنجا که گاندی بارها خود را نوعی آنارشیست خوانده‌است، شگفت‌آور نیست که جامعه‌ای که او به گونه‌ای پاره پاره در نوشته‌ها و سخنرانیهایش توصیف می‌کند با جامعه‌ای که دیگر نویسندگان آزادیگرا بیان می‌کنند به شکلی نمایان، حتی در جزئیات، شباهت داشته‌باشد و به همان اندازه نیز با آرمانشهرهای متمرکز و صنعتی شده مارکسیستها و سوسیالیستهای سلطه‌جوی دیگر، متفاوت باشد.

بینش اجتماعی گاندی، در واقع در سطوحی چند نظم یافته‌است که با عمل در زمان حاضر آغاز می‌شود و به برنامه‌ای در آینده نزدیک، و از آنجا به طرحی تقریبی از «صحنه دور دست» می‌انجامد؛ و این همه به دقت تمام بر واقعیات موجود اجتماعی مبتنی است.

ضروریترین اقدامات او در دو دهه آخر حیات، در نخستین سطح جای داشت. در سالهای ۱۹۳۵، عمده‌ترین نگرانی‌اش در باره نجسها بود که آنها را هریجن^۴ها یا فرزندان خدا می‌نامید. گاندی نظام کاستی را کاملاً طرد نمی‌کرد، زیرا عقیده داشت که این نظام در آغاز، نظام امتیازات نبوده بلکه راهی برای تقسیم وظایف بوده‌است. صورت سلسله

1. Kropotkin

2. William Morris

3. Aldous Huxley

4. Harijan

مراتبی کاست، که برهنها را در رأس و نجسها را در پائینترین مقام قرار می‌دهد به نظر گاندی از زواندی است که بعدها افزوده شده است. گاندی برای آنکه وجدان هندوها را تکان دهد، در سالهای ۱۹۳۰ دو بار روزه بزرگ گرفت و در سال ۱۹۳۳ به سفری ۲۰،۰۰۰ کیلومتری برای زیارت دست زد به این امید که بتواند از راه ترغیب و تشویق از شکاف هولناک میان کسانی که «دو بار زاده» شده‌اند که حتی وجودشان نفس آلودگی بشمار می‌رود، بکاهد. او اشرا م خود در ساپارماتی را به کانونی برای تربیت نجسها تبدیل کرد و به نشر روزنامه‌ای پرداخت به نام «هریجن»، که موضوع بیشتر نوشته‌های متأخر او بود.

اگر در سالهای دهه ۱۹۳۰، فکر از میان بردن زشتترین جنبه‌های نظام کاست، مشغله ذهنی گاندی بود، در دهه بعد جریان حوادث او را ناگزیر ساخت که بیشترین توجهش را معطوف به یکی دیگر از آموزه‌هایی کند که سخت بدان دلبستگی داشت و آن، برادری پیروان همه ادیان بود. گاندی عقیده داشت که دین امری خصوصی است و هر کس به شکل خاص خود خدا را می‌جوید؛ تلاش برای ایجاد دولتی دینی به همان اندازه ناپذیرفتنی است که از میان بردن هر گونه تفاوت میان کسانی که برای بیان تمایلات و تجربه‌های روحانی خود راههای مختلفی یافته‌اند. کشتارهای فرقه‌ای که در زمان آزادی هند روی داد، این مسأله را به صورت مبرمترین مسأله هندوستان در سالهای آخر عمر گاندی درآورد. تلاش او برای حل این مسأله از طریق سفری نامیمون از میان مناطقی که دستخوش ستیزه‌جویی مذهبی بود، سرانجام به مرگش، به دست خشک مغزی متعصب، انجامید.

علاوه بر رؤیائی که گاندی از جامعه‌ای خالی از تبعیض مذهبی و اجتماعی داشت، رؤیائی که بسیاری از این نگرانیها و دلمشغولیها، حاکی از آن است؛ موضوع دیگری هم در دو دهه آخر عمر، سخت مورد توجهش بود و آن کوششهای عملی او بود برای احیای روستاهای هند. در سال ۱۹۳۴، اتحادیه صنایع روستائی سراسر هند را بنیان‌نهاد تا اساس اقتصادی

۱. حدیث نقل شده از پیامبر اسلام (ص) می‌گوید: «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق» (راههای به سوی خداوند به تعداد نفوس و مردم است).-م.

حیات روستائی را وسعت بیشتری بخشد. در سال ۱۹۳۶ در دهکده دور افتاده سگائون مستقر شد، در نزدیکی اشرام وینوبا بهاوه در واردهای «دکن». سرانجام او نام این دهکده را به سواگرام^۱ یعنی «دهکده خدمت»، مبدل ساخت و در آنجا اقداماتی آزمایشی را آغاز کرد برای احیای کشاورزی، صنایع، آموزش و پرورش و امور دیگری از فرهنگ روستائی هند.

در واقع گاندی با توجه و علاقه‌ای که به مسأله نجسها و آشتی فرقه‌ها و احیای روستاها نشان می‌داد، در مقیاسی محدود «برنامه سازنده»ای را بیان می‌کرد که همواره آن را مکمل ضروری مبارزه عاری از خشونت در راه رهائی از سلطه حکومت بریتانیا شمرده بود. هدف این برنامه - که در بینش اجتماعی او، سطح دوم را تشکیل می‌داد - حصول تزکیه دسته‌جمعی بود که بدون آن رهائی از تسلط بریتانیا، هند را آزاد نمی‌ساخت. به نظر گاندی هندوها و مسلمانها نیز مانند انگلیسیها در ویران کردن فرهنگ روستاهای هند سستی سهم داشتند، و از این رو باید با هم خود را وقف وظایفی کنند که برای احیای آن لازم است.

برنامه سازنده در پیراسته‌ترین صورت خود، از هیجده ماده تشکیل می‌شد که مجموعاً جامعه هند را از بنیان در مناطق روستائی اصلاح می‌کرد. آشتی فرقه‌ای و از میان بردن محرومیت نجسها در رأس این فهرست بود و منع و تحریم مسکرات بلافاصله در مقام بعدی قرارداد شد؛ و این از خصوصیت زاهدانه جامعه‌ای حکایت می‌کرد که مورد نظر گاندی بود. این جامعه یک دست بودن مذهبی را نمی‌خواست ولسی قواعدی برای رفتار اخلاقی افراد برقرار می‌کرد.

در برنامه سازنده خادی - تهیه پارچه دستباف از محصولات تولید شده در محل - و توسعه صنایع روستائی از لحاظ اهمیت در درجه بعدی قرار می‌گرفت؛ زیرا گاندی دریافته بود که بدون یک شالوده اقتصادی غیر متمرکز معقول، تحقق هیچ فرهنگ روستائی میسر نیست. به نظر او آموزش باید با توسعه صنایع دستی همراه باشد و کودکان نخست باید بیاموزند که از دستهایشان چگونه استفاده کنند و پس از آن باید در علم و

1. Wardha

2. Sevagram

ادب تعلیم بگیرند. هزینه این «آموزش اساسی» باید حتی الامکان به وسیله خود مؤسسات آموزشی و از راه فروش محصولات که در دوران آموزش فنی و حرفه‌ای تولید می‌گردد تأمین شود. بدینگونه کودکان می‌توانستند یکی از مقررات اساسی زندگی بر پایه عقاید گاندی را بیاموزند، یعنی هر انسانی باید «نان خود را در آورد» و برای تأمین احتیاجات مادی در مزرعه یا کارگاه کار کند. آموزش نباید با دوران کودکی پایان پذیرد. گاندی از آموزش سالمندان نیز هواداری می‌کرد ولی نه فقط از آن رو که بیسوادان خواندن و نوشتن بیاموزند، بلکه به صورت امری دائمی تا ذهن آدمیان پیوسته از گهواره تا گور، غنا پذیرد و توسعه یابد. یکی از جنبه‌های این هر دو نوع آموزش، ترویج علاقه افراد بود، هم به زبانهای محلی خود، و هم به زبان ملی مشترکی که به عقیده گاندی می‌بایست زبان هندی باشد. (او نمی‌توانست آتش خشمی را که در سالهای ۱۹۶۰ در جنوب هند، به سبب تلاش برای تحمیل این زبان شمالی بر تاملها و مالایانها فروزان شد، پیش‌بینی کند.)

تا آنجا که تاریخ بیاد دارد دهکده‌های هند همواره مکانهای ناسالمی بوده‌است؛ در موسم باران با نبودن زهکشی مناسب، پوشیده از گل و لای، و در فصلهای خشک پر از گرد و غبار بوده‌است؛ فقدان تصویری ابتدائی از بهداشت سبب می‌شده‌است که پشه با زادوولد در آبگیرها، پیداد کند و مگس بسیاری از بیماریها را انتقال دهد. گاندی به ایجاد کوچه‌ها و خیابانهای مفروش و زهکشی مناسب، خاصه مستراحهایی که همیشه تمیز و پاکیزه باشند اهمیت زیاد می‌داد. هوادار آموزش بهداشت و ایجاد درمانگاههایی برای درمان طبیعی بود که به عقیده او با مراقبت در حفظ پاکیزگی و غذای مناسب، نیاز به پزشکی جدید را از میان می‌برد. در برنامه سازنده گاندی «خدمت به قبایل عقب مانده» و «بالا بردن موقعیت زنان» از اهمیت نسبتاً زیادی برخوردار بود. هر چند گاندی هوادار ساده کردن زندگی بود و این سبب می‌شد منتقدانش او را به تبارگرایی متهم کنند، ولی به هیچ‌روی بدوی‌گرا نبود و چنانکه استعمال کلمه «عقب مانده» نشان می‌دهد، او بومیان هند را وحشیان نجیب بشمار نمی‌آورد. او عقیده داشت که آدمی در دنیای روستاها به دورانی طلایی دست یافته‌بود

و کار خوب کشاورزی را با مهارتی در صنعتگری ترکیب کرده و بک زندگی کافی و خوب، ولی نه تجملی، را فراهم آورده بود. اگر هزیود را می خواند، مورد تأییدش واقع می شد. او نیز چون دهقانان به چادرنشینان شکارچی همانقدر بی اعتماد بود که به شهرنشینان متصنع با روحیات پیچیده. آرزویش این بود که قبایل و ایلات هند را به کشاورزانی خودبسنده تبدیل کند.

گاندی زنان را، پس از نجسها، استثمارشده ترین طبقه در هند می شمرد. معتقد بود که مرد و زن مکمل یکدیگرند که گرچه از لحاظ وظایف تفاوت دارند ولی از لحاظ حقوق و موقعیت یکسانند؛ خواستار الغای رسم پرده و ازدواج کودکان و آداب دیگری بود که برای زنان تبعیض در بر داشت. زنان از جمله صمیمترین هواداران و پیروان او بودند و در اواخر عمر تدریجاً اعتمادش بدانها پیوسته بیشتر می شد و ایشان را نزدیکترین همراهان خود می شناخت. اعتقاد استوار داشت که اگر زنان از بهره کشی مردان آزاد شوند از خود خویشنداری جنسی بسیار نشان خواهند داد و از این راه مسأله افزایش نفوس هند حل خواهد شد، بی آنکه به تدبیرهای جلوگیری از باردارشدن نیازی پیدا شود. او این تدابیر را مشوق سهل انگار بهائی می شمرد که خویشنداری و کف نفس را - که برای جامعه ای بری از خشونت ضرورت دارد - ناپود می کند.

حتی در زمان حیات خود گاندی بخش قابل ملاحظه ای از «برنامه سازنده» او در برخی از دهکده های هند صورت عملی یافت. از آن پس نیز پیروان و هوادارانش صدها دهکده نمونه بوجود آورده اند که در آنها صنایعی محلی که بر پایه مواد خام محلی کار می کند، بهداشت خوب، آموزش اساسی، کم شدن رسم پرده و اجتناب از نجس شمردن گروهی از مردم، همراه با ورزیدگی در روشهای بهتر کشاورزی، سطح زندگی بالاتری برای آنان فراهم ساخته و احساس شایستگی و احترام به خود را در ایشان بیشتر کرده است. هنگامیکه در سال ۱۹۶۱ من در روستاهای جات^۱ که اکنون جزء ایالت هاریانا است سفر می کردم، تفاوت میان روستاهائی که داوطلبان پیرو گاندی در آنها فعالیت داشتند و روستاهای

1. Jat

2. Hariana

دیگری که در فقر و کثافت غوطه می‌خوردند کاملاً نمایان بود. اما حتی در آن موقع که سیزده سال از مرگ گاندی و چهارده سال از استقلال هند می‌گذشت، تنها ۱۵۰۰ دهکده از مجموع ۷۰۰,۰۰۰ روستای سراسر هند به وسیله شاگردان و پیروان گاندی احیا شده بود. راست است که برنامه سازنده و مثبت گاندی در سایر برنامه‌های عمرانی روستاهای هند، و از جمله برنامه‌های دولتی توسعه اجتماعی، اثر گذارده است، ولی حتی با احتساب این طرحها نیز فقط بخش کوچکی از توده‌های روستائی هند بنحوی محسوس از برنامه سازنده‌ای که گاندی نیم‌قرن پیشتر پیشنهاد کرد، متأثر شده‌اند. اکنون عملاً دهها میلیون نفر از روستائیان هند در سطحی پائینتر از زمان تسلط بریتانیا زندگی می‌کنند. در هند آزاد شده تعلیمات اجتماعی گاندی جز از سوی معدودی آرمانگرا، هرگز جدی گرفته نشده است. «برنامه سازنده» نیز همراه با روش عدم‌خشونت، از سوی طبقه حاکم محلی که از يك سو سخت در فکر منافع خویش است و از سوی دیگر دلبسته نوعی سوسیالیسم جامد بی‌روح، به دست فراموشی سپرده شده است.

یکی از خصوصیات «برنامه سازنده» که گاندی بیشتر بنحوی ضمنی بدان اشاره کرده بود تا صریح، وجود ساتیا‌گراهی‌ها بود که داوطلبانی آموزش دیده‌اند و به عنوان معلم، مربی، درمانگر، مشاور کشاورزی، مأمور رفع اختلافهای افراد، ناظر پاکیزگی مستراحها و خدمتگذاران عمومی مردم، کمر به خدمت می‌بندند. در حالی که به عفت، خویشتنداری، گیاهخواری و خودداری از مالکیت، سخت پایبندند، معیشت خود را از دسترنج خود می‌گذرانند. در الگوی گاندی اینان، مانند پاسداران «جمهوری افلاطون»، نخبگان عدم‌خشونت بودند.

وقتی آدمی با این اشخاص مواجه می‌شود، تقوا و پرهیزکاریشان نوعی غرور خودپسندانه را در ایشان منعکس می‌سازد؛ همان غرور روحانی گاندی ولی معمولاً بدون آن جذبۀ خوی و خوش‌طبعی، و بدون آن اصالت پرتحرک ذهنی که حتی فضاهاى عربانی را که مورد علاقه‌اش بود پر و سرشار می‌ساخت. بعضی از پیروان نزدیک او در جای خود مردانی بزرگ بوده‌اند وینوها بهاده و جای‌پراکاش ناداین از این جمله‌اند.

بیشتر داوطلبان همان هستند که گاندی از آنها ساخته‌است و آدمی حس می‌کند که این قالب برای فرد عادی سخت زاهدانه است.

از مرحله برنامه سازنده، با طرح ایجاد دهکده‌های احیا شده به وسیله گروهی ساتیاگراهی فداکار، تحولی منطقی به مرحله نهائی ینش اجتماعی گاندی وجود دارد. در این مرحله دهکده، واحد اصلی جامعه‌ای می‌گردد که در آن زندگی شهری نادیده گرفته می‌شود و بتدریج از میان می‌رود. گاندی از شهرهای بزرگی که در دوران تسلط بریتانیا در هند رشد یافته بود نفرت داشت و بایستی بر این گمان بوده‌باشد که در دنیای روستائی او این شهرها از میان خواهندرفت. زیرا هرگز آنها را در تصوراتی که برای دنیای دلخواه فردا می‌پرورد، بحساب نمی‌آورد.

گرایشهای آنارشستی گاندی بیش از همه در بحثهای نمایان می‌شود که او در باره جامعه‌ای آرمانی مبتنی بر دهکده‌ها مطرح می‌کند. می‌گوید: «دولت نماینده خشونت بصورتی متمرکز و سازمان یافته‌است.» همین اندیشه به شکلهای گوناگون در سراسر نوشته‌هایش منعکس است. هنگامی که از «سواراج» و حکومت بر خود دفاع می‌کند، با دقت تمام موضعش را مشخص می‌کند و اصرار می‌ورزد که «حکومت بر خود، به معنی تلاش مداوم برای آزادشدن از نظارت حکومت است، چه حکومت خارجی باشد و چه ملی. همچنین می‌گوید: یک دولت آرمانی بری از خشونت، یک بی‌دولتی (آنارشی) نظم یافته‌است.»

دولتی که از نظر او قابل قبول است دستگاهی است هماهنگ‌کننده در جامعه‌ای نامتمرکز که در آن هر روستا جمهوری کوچکی خودبسنده و از لحاظ سیاسی خودمختار است. هر فرد نسبت به همسایگان بلافصلش، یعنی نسبت به روستایش، موظف است، و شادمانی و رستگاری خود را در خدمت به ایشان خواهدیافت. گاندی مدعی است که این محل گرائی بنحوی معماگونه، جهانیگرائی را تضمین می‌کند و این اندیشه را با فصاحت تمام در تصویری که از ترکیب صمیمیت و سستی پیوند در جامعه مورد پیش‌بینی خود رسم می‌کند، شرح می‌دهد:

در این بنائی که از روستاهای بیشمار ترکیب شده است...

زندگی هر می نخواهد بود که رأس آن را قاعده‌اش نگاه دارد، بلکه حلقه‌ای اقیانوس مانند خواهد بود که مرکز آن فرد است، فردی که همواره آماده است تا برای دهکده ناپود شود؛ و دهکده آماده است تا در راه حلقه دهکده‌ها از میان برود، تا آنکه سرانجام کل مجموعه حیاتی واحد را پدید آورند که از افراد ترکیب شده باشد... محیط خارجی این حلقه، قدرت خود را برای درهم کوبیدن و ناپود ساختن حلقه درونی بکار نخواهد برد، بلکه قوام و استحکام به آنچه در داخل است خواهد بخشید و قوام و استحکام خویش را نیز از آن بهنگ خواهد آورد.

جامعه‌ای که بر اساس روستاها بنا شده باشد از لحاظ اقتصادی به سوی برابری خواهد رفت زیرا «خشونت، از نابرابری زاده می‌شود»، صنعتگران اربابان خود خواهند بود و زمین تنها از آن کسانی خواهد بود که در آن کار می‌کنند. «هیچ کس نباید بیش از آنچه برای زندگی شایسته است زمین در اختیار داشته باشد.» اساس اقتصاد، کشت و زرع و صنایع دستی خواهد بود. با این همه گاندی مکانیزه شدن را در بست رد نمی‌کند. او با آوردن برق به روستاها برای تأمین نیروی لازم برای ابزارها و ماشینهای ساده (که بهتر است در محل ساخته شده باشند) موافق است. اما هر روستا باید نیروگاه خود را داشته باشد تا مستقل و خودمختار بماند. صنایع متمرکز باید به یک حداقل ضروری محدود بماند. کارخانه‌های معدودی که باقی می‌ماند می‌تواند به عنوان امانت در اختیار صاحبانش قرار گیرد، به شرط آنکه کارگران نیز در اداره آنها سهمی مساوی داشته باشند.

گاندی به سیستم پارلمانی عقیده‌ای نداشت. حتی پارلمان انگلستان هم در نظر او از مردم بدور بود و تصور اینکه چند صد میلیون هندی چند صد نفر نماینده برای خود انتخاب کنند در نظرش بی‌معنی می‌نمود. به جای آن طرحی برای دموکراسی غیرمستقیم داشت. به نظر او هر دهکده باید زیر حکومت «پنجایات» (شورای پنج نفره سنتی) خود باشد و

نیز نماینده‌ای برای شورای بخش انتخاب کند. هر شورای بخش نماینده‌ای به شورای منطقه بفرستد و به همین قرار تا عالیترین شورای ملی. در يك نظام کاملاً غیر متمرکز، برای این شورای عالی وظایف چندی باقی نخواهد ماند. وظایف ملی این شورا نظارت بر اجتماعات داوطلبانه خواهد بود و کاری جز نظارت بر ارتباطات، منابع نیرو، معادن و جنگلها، به نمایندگی از طرف مردم نخواهد داشت.

ارتش باید از میان برود. گاندی در سال ۱۹۴۷ هشدار داد که «نظامی ساختن هند به معنی نابود کردن خود خواهد بود.» در صورتی که این کشور مورد حمله قرار گیرد، باید هنگامی صلح برای مقابله آماده شوند و با روش عدم خشونت در برابر آن ایستادگی کنند. پلیس وجود خواهد داشت و حتی به هنگام لزوم ممکن است محدودیتهایی اعمال کند، اما مجازات افراد باید پایان پذیرد و زندانها به صورت آموزشگاه درآید. میانجیگری و حکمیت، حتی المقدور به وسیله همسایگان، جای دادرسی در دعاوی مدنی را بگیرد.

گاندی به جای آنکه آنارشیست باشد گرایش آنارشیستی داشت. هرگز گام نهائی را به سمت يك جامعه کاملاً تعاونی برنداشت. دولت باید وجود داشته باشد، اما بصورتی بسیار رقیق شده و ضعیف. حتی بنظر می‌رسد که گاهی برای آن وظیفه اعمال فشار نیز قائل می‌شود از جمله هنگامی که از مصادره صنایعی سخن می‌گوید که صاحبانشان وظایف خود را به عنوان امانتدار به درستی انجام نداده باشند. اما حتی در اینجا نیز قید و شرطی قائل می‌شود که او را از حوزه سوسیالیسم مرسوم دور و به آنارشیستها نزدیک می‌کند. «من به هر نوع افزایش قدرت دولت با ترس و نگرانی بسیار می‌نگرم، زیرا گرچه ممکن است، این قدرت از آن رو که بهره‌کشی را به حداقل می‌رساند، به ظاهر پسندیده بنظر آید ولی چون فردیت را که اساس و ریشه همه پیشرفتهاست نابود می‌کند، بیشترین زیان را به بشریت می‌رساند.»

وجه نگران کننده جامعه آرمانی گاندی این است که در عین آنکه اعمال فشار سیاسی را رد می‌کند، ظاهراً بر فشارهای اخلاقی شدید متکی است. دائماً بر وظیفه تأکید می‌شود و حق را تنها با انجام وظیفه قابل

حصول می‌شود؛ و نیز در عین آنکه گاندی از این اندیشه هواداری می‌کند که داوری فردی دارای اهمیت اولی است متذکر می‌شود که «در امور وجدانی، نظر اکثریت ملاک اعتبار نیست.»، در نوشته‌هایش پیوسته از قیدهای مختلف سخن می‌گوید: خواه به صورت قبول محدودیت اجتماعی از سر میل به خاطر رفاه و خوشبختی تمام جامعه؛ خواه به صورت نهادن قید از راه ممنوعیت یا خویشنداری در قالب پرهیز از میل جنسی یا اجتناب از لذت خوردن.»

گاندی به تجربه شخصی، از نیروی سازنده پرهیز آگاهی داشت. زندگی خودش زنجیره‌ای شکوهمند از والاشدنیهای موفقیت‌آمیز بود. اما چیزی که نمی‌خواست بپذیرد این بود که همچنان که زندان موجب پیدایش جنایتکاران می‌شود، خویشنداری و سرکوب نفس نیز اغلب به بروز عواطف و شهوات وحشتناک می‌انجامد. جامعه‌ای که مقید به دستبندهایی اخلاقی، از آن گونه که گاندی به مردم توصیه می‌کند، باشد، بحرانه‌ها و تنش‌های بسی شدیدتر و خطرناکتر از بحرانه‌های جوامعی خواهد بود که در آنها قیدها و محدودیتها صورت خارجی یافته‌اند. گاندی، که کاوشگر بزرگ نفس خود بود و باید بهتر از هر کس دیگری از توفانهای وجود خود درس گرفته باشد، در برابر این احتمالات تعمداً خود را به ناپینائی می‌زد. به عنوان مثال ظاهراً هرگز به شکلی عمیق در باره ریشه محدودیت‌های اجتماعی آلمان، که به جنایات نازیها بال و پر داد، تعمق نکرد. یا هرگز توفان قساوت‌های بی‌مانند سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ را در کشور خود به فشارهای اجتماعی دیرینه‌ای مربوط نساخت که با کاهش قدرت حکومت به ناگهان رها شد و یکی از هولناکترین دورانهای وحشت در تاریخ را پدیدآورد.



گانندی خود یکبار گفته بود که در این زندگی آرمانها هرگز تحقق نمی پذیرند؛ و کسانی که در پی تحقق آرمان خویشند یا در حسرت ناکامی می میرند و یا با دلتنگی از اینکه در توهم کامیابی به آرمانشان خیانت کرده اند. سرنوشت دوم، سرنوشت لنین و نهرو بود و چنین عاقبتی در انتظار مائوتسه تونگ و کاسترو نیز هست. سرنوشت دیگر، یعنی تباہ نشده در حسرت و ناکامی مردن، سرنوشت کروپوتکین، چه گوارا، و زاپاتا بود. سرنوشت گانندی نیز، با وجود همه پیروزیهایش، از این گونه بود. موفقیت‌های گانندی در قیاس با هدفهای اکثریت مردم، عظیم و فوق‌العاده بود، ولی اگر از لحاظ دیدگاه آرزوهایش به داوری بنشینیم باید او را شکست خورده بدانیم، منتهی همین شکست نشانی از عظمت دید و بینش او بشمار می رود.

آخرین سالهای زندگی گانندی را - به نظر من از زمان بازگشتن به هند در سال ۱۹۳۲ - دو موضوع مکمل هم، یعنی «قدرت» و «فداکاری»، مشخص می کند.

گانندی یکبار گفت «عدم خشونت، قدرت را تسخیر نمی کند. حتی در اندیشه به قدرت رسیدن هم نیست، بلکه قدرت از آن حاصل می شود.» به سخن دیگر آدمی نباید در آرزوی قدرت باشد؛ ولی می تواند آن را بپذیرد. این همان نکته آزارنده وجود فشار در عمل مبتنی بر عدم خشونت است و همان نیروئی است که يك نفر بتنهائی می تواند اعمال کند وقتی زندگی یا مرگ خود را اهرم وجدان دیگران می سازد.

تا زمان راه پیمائی بزرگ نمک و در خود آن راه پیمائی، پیروزیهای

گاندی بیشتر از راه سازمان دادن مردم در مبارزات بزرگ نافرمانی، حاصل آمده بود. از سال ۱۹۳۲ به بعد جریانی را که به هنگام مبارزهٔ چمپاران آزموده بود ترجیح داد، یعنی اینکه يك ساتیا گراهی می تواند موجب نیروئی اخلاقی باشد که تمام جهان را بحرکت درآورد. درخشانتترین پیروزیهای گاندی در شانزده سال آخر عمر، پیروزیهایی بود که در آنها حکومتها، احزاب سیاسی، فرقه های مختلف و رهبران آنها دریافتند که، به گفتهٔ رابرت پین^۱ «روزه سلاهی دهشتبار و بمبی ساعت شمار است».

روزه های گاندی که با درکی حیرت آور از نمایش فداکاری و از خودگذشتگی ترتیب داده می شد، نیروئی بوجود می آورد که در مسائل مشخص و محدود می توانست نیروهای دیگر را از پا بیفکند. در سال ۱۹۳۲ گاندی برای اطمینان از اینکه امتیازات داده شده به نجسها در ساخت سیاسی جدیدی که برای هند طرح ریزی شده بود، جدائی آنها را برای همیشه از جامعهٔ هندو سبب نشود، دست به روزه ای زد. این کار او نه فقط تمام رهبران هند را به شتاب به کنار بستر او در زندان کشاند تا به توافق و سازشی که به دلخواه او باشد برسند، بلکه نخست وزیر بریتانیا را نیز با شتاب از تعطیلاتش به جلسهٔ هیأت وزیران در وست مینستر بازگرداند تا امتیازات مهم مورد تقاضای او را تصویب کند. در سال ۱۹۴۷ وقتی به خاطر منازعات فرقه ای در کلکته روزه گرفت، نه تنها رهبران جامعه های مسلمان و هندو را ناگزیر ساخت که از بیم آنکه مسؤول مرگ مردی چنین مقدس شمرده شوند با یکدیگر آشتی کنند، بلکه با جذب شگفت انگیز حضور رو به ضعفش حتی رهبران خشن دسته های آدمکش را به سوی خود کشاند تا در برابرش زانو زنند و سوگند یاد کنند که به کشتارهایشان پایان خواهند داد؛ و در آخرین روزه اش در دهلی که به زحمت از آن جان بدر برد و چند روز بعد هم کشته شد، نه فقط فرقه ها و گروه های منازع پایتخت را با یکدیگر آشتی داد، بلکه حتی هیأت دولت را ناگزیر ساخت که با کمال بی میلی در حضور او تشکیل جلسه دهد و تصویب کند که دولت هند مبلغ هنگفتی پول را که به تلافی هجوم پاکستان به کشمیر تصرف کرده بود به پاکستان مسترد کند.

1. Robert Payne

اینها همه پیروزیهای اخلاقی حیرت‌انگیزی بود. اما یکی از نتایج به‌کاربردن قدرت، هر چند به پیروزی انجامد، این است که میان آنها که قدرت را بکار می‌برند و آنها که از آن بی‌بهره‌اند، جدائی می‌افکند؛ نکته‌ی پر معنی این است که گاندی در ده سال آخر عمر خود در نقشی که به عنوان ابرساتیاگراهی اختیار کرده‌بود، بصورتی روزافزون احساس تنهائی می‌کرد. هر چند که همواره مردم بر گردش جمع بودند. در سال ۱۹۴۰ اعلام کرد: «باشد که هیچ کس نگوید که پیرو گاندی است، مرا بس که خود پیرو خویش باشم.»

یکی دیگر از عواقب به دست‌آوردن قدرت، حتی اگر از راه عدم خشونت بکار برده‌شود، آن است که شخص را به تعارض احتمالی با تمام کسانی می‌کشاند که در کسب و حفظ آن رقیب اویند. مبارزات گاندی بر ضد تبعیض نجسها و به خاطر تساوی پیروان همه ادیان در هند آزاد شده، به ناچار نفرت هندوهای متعصب را برانگیخت. آنها که با مرگ تیلک در سال ۱۹۲۰ به طور موقت دچار رکود و ضعف سیاسی شده‌بودند، با تشکیل سازمان «هندومهاسابها» به احیای نیروی خود پرداختند و در سال ۱۹۳۳ خود را آنقدر نیرومند یافتند که حتی در روستاهای هند هم که گاندی نیرو و نفوذ زیادی داشت به مقابله با او پردازند. در سال ۱۹۳۳ که گاندی به راه‌پیمائی بزرگ خود برای پایان‌دادن به محرومیت نجسها دست زد، موفقیت‌های موقت درخشانی بدست آورد و حتی توانست بعضی از تبعیضات عمده‌تر را برای همیشه از میان بردارد. ولی برای نخستین بار در دوران زندگیش، سلاحهای خود را می‌دید که بر ضد خودش بکار گرفته می‌شود، زیرا دسته‌های هندوی متعصب با عدم‌خشونت راه ورود به معابد را می‌بستند و در میتینگهای او به علامت اعتراض، پرچمهای سیاه می‌افراختند. مقاومت هندوها تنها به این صورت انفعالی انجام نمی‌گرفت. در سال ۱۹۳۴ دست کم سه بار از سوی متعصبان هندو نسبت به جان او سوء قصد شد و چون برای اعتراض به این قبیل مخالفتها به گرفتن روزه متوسل شد، نتایج چندانی بدست نیاورد؛ زیرا به هیچ وجه نتوانست کینه و نفرت سنت‌گرایان ستیزه‌جو را از میان بردارد. این کینه همچنان افزایش یافت تا آنکه نابودیش اجتناب‌ناپذیر شد.

در سالهای ۱۹۳۰ که هند به آرامی به جانب حکومتی مسؤول پیش می‌رفت، نهضت‌های دیگری هم در پی کسب قدرت برآمدند که فعالیتشان چندان زیرزمینی نبود. در آوریل سال ۱۹۳۴ که گاندی کسب امتیازاتی بیش از نتایج کنفرانس میزگرد لندن را از انگلستان پیش‌بینی می‌کرد، خود مبارزهٔ نافرمانی را متوقف ساخت و در اجلاس اکتبر ۱۹۳۴ کنگره هرگونه داعیه‌ای را بر رهبری رسماً رد کرد. در ماه اوت سال بعد پارلمان انگلستان «قانون حکومت هند» را تصویب کرد و به «دیارشی» پایان بخشید و در سطح محلی و ایالتی، خودمختاری داد. حق رأی وسیعتر شد، بطوری که در حدود سی میلیون هندی حق رأی دادن بدست آوردند. در این زمان سران کنگره که خواهان بهره‌مندشدن از نخستین ثمرات قدرت بودند، نظر گاندی را خواستار شدند. او در کمال خونسردی گفت «هند هنوز يك زندان است، فقط سرپرست زندان اجازه داده‌است که زندانیان خود مأموران ادارهٔ زندان را برگزینند». سازمان کنگره در شش ایالت از مجموع یازده ایالت اکثریت قاطع بدست‌آورد. در سه ایالت دیگر، در ردیف اول قرارداداشت. بالاخره در نه ایالت، حکومت‌های ایالتی به وسیلهٔ حزب کنگره تشکیل شد.

به این ترتیب برای دوران مستی‌آور کوتاهی که تا شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ دوام یافت هندیان احساس کردند که سرانجام کم‌کم خود سرنوشتشان را بدست می‌گیرند. حکومت‌های محلی حزب کنگره، سرخوش از بادهٔ قدرت، برای مقابله با هندیانی که بر ضد آنها به شورش پرداخته بودند از چماق «لاتهی» نیروهای پلیسی که زیر فرماندهی افسران انگلیسی بود استفاده می‌کردند. احتمال کسب قدرت کامل موجب شد که هندوها و مسلمانها هر يك بیشتر به منافع خود بیندیشند. تا نخستین سالهای جنگ، جناح در رأس سازمان مسلم‌لیگ با زیرکی راه خود را به سوی مقام و موقعیتی مؤثر در سیاست هند می‌گشود. در داخل کنگره جناح‌های افراطی دست راستی و دست چپی پدید آمدند که به ترتیب «گروه پیشرو بوس» و «حزب سوسیالیست کنگره» نمایندگانشان بودند. هیچ کدام از این جناحها، و حتی سوسیالیسم معتدلتر نهرو، با اندیشهٔ جامعه‌ای از روستاهای نامتمرکز گاندی هماهنگ نبود. در واقع رهبران

کنگره، چه آنان که متمایل به سوسیالیسم بودند و چه آنها که از دموکراسی سرمایه‌داری هواداری می‌کردند، خواستار هندی بودند که به شیوه‌ای غربی، هر چه بیشتر صنعتی و متجدد باشد. از این لحاظ آنها نیز همان شیوه نهضت‌های ملیگرائی را دنبال می‌کردند که در دیگر کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سر برآورده بود. آنان، قالب سیاسی خود را از قدرت مسلط استعماری گرفته، و به اندازه گاندی گریبان خود را از چنگ قالب‌های فکری انگلیسی آزاد نساخته بودند. آنان مایل بودند که از «برنامه سازنده» گاندی به عنوان وسیله‌ای تبلیغاتی برای جلب آرای دهقانان استفاده کنند، ولی جز معدودی از ایشان در تصور او از آنارشی (بی‌دولتی) ساده روستائی، تصویری که به دوران دهکده‌های خودمختار پیش از مغولان نظر داشت، سهم نبود.

این واقعیت که پس از انتخابات سال ۱۹۳۷، نهضت کنگره به اساسی برای کسب قدرت سیاسی هست یافت، موجب شد که کمتر به نیروی اخلاقی گاندی توجه کند. در سالهای دهه ۱۹۴۰ با هست و بلند اقبال کنگره، افت و خیز نمایانی نیز در نفوذ گاندی دیده می‌شود. در آغاز نایب‌السلطنه، بدون مشورت با وزیران ایالتی که نمایندگان منتخب مردم هند بودند، هند را وارد جنگ کرد. وزرای عضو کنگره چاره‌ای جز استعفا نداشتند و در نتیجه تمام کشور بار دیگر زیر فرمان حکمرانان انگلیسی قرار گرفت. در این مرحله کنگره هنوز امیدوار بود که بتواند با انگلستان به توافقی برسد و امتیازاتی بدست آورد. رهبران کنگره مخالفت گاندی را، هم با این نظر که هند نیروی مسلحی را سازمان دهد و هم با این پیشنهاد که کنگره برای هواداری از انگلستان شرایطی را مقرر کند، نادیده گرفتند. کنگره پیشنهاد کرد که در جنگ با انگلستان همکاری کند به شرط آنکه بریتانیا استقلال کامل هند را برسمیت بشناسد و موافقت کند که يك دولت موقت هندی در دهلی تشکیل شود.

هنگامی که نایب‌السلطنه این پیشنهادها را رد کرد، رهبران کنگره، که دیگر دورنمایی برای بازگشت به قدرت را در برابر خود نمی‌دیدند، به گاندی روی آوردند و او در اکتبر سال ۱۹۴۰ طرح نافرمانی فردی را ارائه کرد. در این طرح گروهی از رهبران، عملاً از مقرراتی که بیان

آزادانه عقاید را در باره جنگ ممنوع می‌کرد، سرپیچی کردند. نخست وینوبا بهاوه و پس از او نهرو چنین کردند. ۲۳،۰۰۰ ساتیا‌گراهی به زندان افتادند و روزنامه «هریجن» گاندی نیز همراه با بسیاری روزنامه‌های دیگر توقیف شد. در آخر سال ۱۹۳۱، هنگامی که ژاپونیا در پی فتوحات خود به هند نزدیک شدند، زندانیان کنگره آزاد شدند و کمی پس از آن سر استافورد کریپس^۱ از طرف دولت بریتانیا به هند آمد و پیشنهادهایی را مطرح ساخت که گاندی آنها را ناپذیرفتنی خواند. در تابستان آن سال کنگره قطعنامه‌ای را تصویب کرد که از انگلیسیان می‌خواست: «از هند بیرون روند». و به گاندی نیز مأموریت داد که یک نهضت نافرمانی مدنی توده‌ای را رهبری کند. بلافاصله او همراه با سران دیگر کنگره دستگیر و در کاخ آقاخان در شهر پونا زندانی شد. در نتیجه، هند، به جای مبارزه بری از خشونت که او طرح کرده بود، تا چند ماه دستخوش شورشهای خشونت‌آمیز و پراکنده بود.

سرانجام گاندی در سال ۱۹۴۴، به سبب بیماری و ناتندرستی از زندان آزاد شد و این آخرین دوران زندانش بود. او مجموعاً بیش از شش سال از عمر خود را در زندانهای هند و افریقای جنوبی گذراند.

گاندی در مذاکراتی که پس از پایان جنگ با دولت حزب کارگر انگلستان انجام شد و سرانجام به آزادی هند انجامید، نقشی گاه مستقیم و گاه نامستقیم داشت. انگلیسیها تا اندازه زیادی به سبب نفوذ او در امپراتوری خود احساس درماندگی می‌کردند. ولی عقاید او در شکل گرفتن نهائی آینده هند چندان مؤثر نبود. از آنجا که او به برادری تمام هندیان و امکان تشکیل دولتی کاملاً غیر مذهبی معتقد بود که در آن تمام گروههای مذهبی برابر باشند، ناچار با تقسیم‌شدن هند کاملاً مخالف بود. اما نیروی ترغیب او در جناح - رهبر مسلم‌لیگ که به چیزی کمتر از تشکیل دولت جداگانه پاکستان رضایت نداد - کارگر نیفتاد. هنگامی که سرانجام کنگره با تقسیم شبه قاره موافقت کرد، به گاندی احساس عمیق خیانت دست داد و گفت «سی و دو سال کوششش، پایانی شرم‌آور داشته است». در این موقع به سالهائی می‌اندیشید که پس از بازگشتش به هند در

1. sir Stafford Cripps

۱۹۱۵ آن دوران را وقف احیای هند کرده بود، هندی که اکنون - به گمان او - در حال سقوط و نابودی بود.

در ماههای پیش از استقلال نیز تحولات دیگری روی داد که موجب افسردگی گانندی شد. او دریافت که کنگره هر چه به قدرت نزدیکتر می شود بیشتر از عدم خشونت، که زمانی از سوی رهبران ضروری شمرده شده بود، جدائی می گیرد. و می دید هندی که کنگره طرحریزی می کند با جامعه دهکده های مسالمت آمیزی که او در تصور داشت وجه مشترکی ندارد. گانندی بر وجود بیماری فساد سیاسی در کنگره، که کنگره هرگز نتوانسته بود خود را از آن درمان بخشد، وقوف داشت. از رهبران کنگره خواست تا «از کشمکش بی ثمر به خاطر قدرت» اجتناب ورزند و سازمان کنگره را به صورت مجمعی از خدمتگذاران ملت درآورند که «به کار سازنده، مخصوصاً در دهکده ها، بپردازد تا به آزادی اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی دست یابد.» اما این دعوت او ناشنیده ماند.

چون دریافت که از قدرت اخلاقیش به نسبت تحقق قدرت سیاسی در هند کاسته می شود، هر چه بیشتر به فداکاری و از خود گذشتگی روی آورد که در ذهن او همواره با اندیشه نیروی اخلاق قرین بود. سالهای سال سرنوشت عیسی مسیح، او را مجذوب ساخته بود. در سال ۱۹۳۱، که به رم رفت، در نمازخانه سیستین^۱ در برابر مجسمه عیسی مصلوب مدتی گریست. بعدها نیز تنها زینت دیوارهای اتاقش در سواگرام، تصویری از مسیح بود. در جلسات دعاخوانی به جای سرود «ای فروغ رحمت، راه را بنما» که سرود مسیحی مورد علاقه اش بود، سرود «وقتی به صلیب شکفت انگیز می نگرم» را انتخاب کرد که در آن آیزک واتس^۲ درهم آمیختن اندوه و عشق مسیح و تجلی آن به صورت از خود گذشتن را تصویر کرده بود؛ از خود گذشتنی که از آدمیان دعوت می کرد که خود را تمام و کمال تسلیم کنند.

1. Sistine

۲. Isaac Watts روحانی انگلیسی در نیمه اول قرن هیجدهم که سرودهای مذهبی زیبایی ساخته است. -م.

با گذشت زمان فکر قربانی شدن در راه هدف، در راه مردم و حتی در راه يك دهکده، بیشتر و بیشتر در نوشته‌هایش راه می‌یافت. همواره معتقد بود که ساتیاگراها نه تنها قبول و تحمل رنج است بلکه قبول مرگ در راه اصول را نیز شامل می‌شود. «همانطور که در آموختن قهر و خشونت، آدمی باید فن کشتن دیگران را یاد بگیرد، در پرورش عدم خشونت نیز باید هنر مردن را بیاموزد.» او میل و آمادگی خود را به مردن در روزه گرفتنهایش نشان داده و آن را به صورت سلاحی نیرومند بکار گرفته بود و به پیروزی هم رسیده بود؛ زیرا آشکار بود که اگر نمی‌توانست نظر حریفان خود را تغییر دهد، صمیمانه آماده مردن بود. هر چه عمرش بیشتر می‌شد به شکلی روز افزون معتقد می‌شد که چندی نخواهد گذشت که خشونت، این دشمن قدیمی، جانش را طلب خواهد کرد.

هنگامی که دید اشباح شرور هند، که گمان می‌کرد مدت‌ها پیش مرده‌اند، دوباره جان گرفته و به حرکت درآمده‌اند، این احساس در او افزایش یافت. خشونت اندک اندک، از گذشته آدمکشان و شورش پر ماجرای قرن نوزدهم - از جنگ‌های دهشتناکی که در آنها بنا بر روایات، «کشاتریا»ها (جنگجویان باستانی) یکدیگر را از صحنه روزگار محو می‌ساختند - سر برآورد. خشونت در اغتشاش‌های سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ ظهور کرد. در این زمان دیگر صدایش قدرت نداشت که آن را متوقف سازد؛ و بار دیگر در ماه اوت ۱۹۴۶، در سیمای جشن پیشباز مرگ، یعنی انتخاب نهر و به عنوان رئیس نخستین دولت موقت سراسر هند در دهلی (دولتی که مقدمه استقلال کامل هند بود)، ظاهر شد. خشونت این بار در نواخالی در بنگال شرقی (بنگلادش امروزی) آغاز شد که مسلمانها به کشتار هندوها پرداختند و سپس دامنه‌اش به بهار کشید که هندوها مسلمانها را کشتند. گاندی بی‌درنگ به نواخالی سفر کرد و پای برهنه از دهکده‌ای به دهکده دیگر رفت و کوشید خشونت‌ها را آرام کند. در این زمان بود که گفت «در سراسر عمر هرگز راهی چنین تیره در برابرم نبوده است». هنگامی که به این سفر دردناک و سوگ‌آور پرداخت، هیچ نور امیدی نمی‌تابید. پیرمردی بود هفتاد و چند ساله که می‌کوشید از خونریزیهای بنگال، بهار، کشمیر، کلکته و دهلی جلوگیری کند؛ همچون

پادشاه پیری که به ریاضت و توبه می‌پردازد تا شاید قلمرو گمشده صلح و آرامش و مهر بشری را برقرار سازد. در این تلاش فوق‌العاده، گاندی پیروزیهای چشمگیر بدست آورد؛ توانست مسلمانان و هندوها را در کلکته به سازش و برادری سوق دهد. اما آنچه دید و آنچه شنید عکس‌العملش را فلج ساخت، بطوری که وقتی پاکستانیها به کشمیر حمله کردند و هند در مقابل، نیروی نظامی گسیل داشت، گاندی اعتراضی نکرد. از آنجا که دیگر این امید را از دست داده بود که هند را کشوری فارغ از خشونت، نخستین ملت ساتیاگراهی جهان، ببیند فکر می‌کرد بهتر است هند هم مردانه بجنگد تا از خود بزدلی و زبونی نشان دهد.

تلاشهای گاندی در حمایت از اقلیتها و پایان بخشیدن به کشتارهایی که همچون سرنوشتی شوم و محتوم با تقسیم هند همراه شده بود، موجب شد که دشمنی متعصبان مذهبی نسبت به او افزایش یابد. در نواخالی مسلمانان جانش را تهدید کردند و در کلکته هندوها؛ و او به این مخاطراتی که در برابرش بود فخر می‌کرد و می‌گفت «من آرامش خود را در میان این بی‌نظمیها می‌جویم». در آخرین روزهای عمرش در دهلی به آخرین روزه بزرگش دست زد تا پیروان مذاهب مختلف را در پایتخت با یکدیگر آشتی دهد، و توانست در همه گروههای متخاصم تا اندازه‌ای احساس امنیت پدید آورد؛ کاری که پلیس نتوانسته بود انجام دهد. اما حس می‌کرد که خشونت به خودش نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود. اسناد این روزهای آخر آکنده از اشاراتی است به مرگ قریب الوقوعش، اشاراتی که بعدها پیروانش آنها را نشانی از بینش درونی او شمردند. ولی شاید این حرفها چیزی جز شناخت واقعگرایانه اوضاع و احوال نبوده باشد. زیرا در همین روزها به هنگام برگزاری مراسم دعای جمعی بمبی منفجر شده بود و او می‌دانست که متعصبان افراطی هندو قصد جانش را کرده‌اند. شاید هم این اشارتها از میل و آمادگی به از خود گذشتن ناشی شده باشد، گرایش ذهنی به شهادت که بیشتر مسیحی است تا هندو، میلی که از نوجوانی چون مانعی رشته افکار و اندیشه‌های گاندی را می‌گسلد و سرانجام به این احساس می‌انجامد که شاید شهادت معنائی را به او بازگرداند که زندگی آن را در این زمانه وحشت و ناکامی از دست داده است؛ زمانه‌ای

که تعارضهای سیاسی هند رؤیاهای او را شرحه شرحه کرده و در غرقاب خون و خشونت و نابردباری غوطه‌ور ساخته‌است.

به گفته منوبسن^۱ نوه برادر گاندی، گاندی در شب پیش از مرگ به او گفته بود که اگر از بیماری بمیرد باید او به جهان اعلان کند که گاندی «مهاتما»ئی دروغین بوده‌است و اگر انفجاری از آنگونه که هفته پیش صورت گرفت روی دهد یا اگر کسی به من تیراندازی کند و گلوله‌اش در حالی که نام مقدس رام^۲ بر لبانم است بر سینه‌ام نشیند، آنگاه می‌توانی گفت که مهاتمائی راستین بوده‌ام.» روز بعد، سی‌ام ژانویه ۱۹۴۸ (دهم بهمن ماه ۱۳۲۷ هجری خورشیدی.) ساعتی پیش از غروب آفتاب که خورشید زمستانی دهلی پرتو طلایی خود را بر دوده‌های خاکستری رنگی می‌تاباند که از اجاقهای تازه روشن شده برمی‌خاست، گاندی در حالی که به سوی مجلس دعا و نیایش شبانگاهیش می‌رفت با گلوله هندوئی در خون غلتید و در حالی که نام رام را بر زبان داشت در گذشت. در نظر بسیار کسان، این تصادف بسیار پر معنی می‌نماید. اما چندان مهم نیست. نکته مهم این است که گاندی، چنانکه تصور می‌کرد، بی‌خشم و بی‌ترس مرد؛ او برای آنچه کرده بود و آنچه بود، مرد.

1. Manubehn

۲. یکی از رایجترین نامهای خداوند در هند است. م.

۹

امیدهایی که با شکست دیکتاتورها و سقوط امپراتوریها جوانه زده بود، گوئی به ناگهان در روز مرگ گاندی بر باد رفت. با شنیدن این خبر آدمی حس می کرد که جهان چندان هم تغییر نکرده است. یاران گاندی نیز ظاهراً گرفتار چنان جنونی شدند که گوئی می خواستند با اعمالشان ثابت کنند که آنچه او به خاطرش زیست، نامربوط و بی معنی بوده است. تشییع جنازه اش فرصتی پیش آورد تا تشریفاتی دولتی صورت پذیرد. این مراسم را مقامات نظامی سازمان دادند و ژنرالی انگلیسی عهده دار آن بود. گاندی را با ارابه حمل توپ به محل سامادی در کنار رود مقدس جومنا بردند. گارد مخصوص سواران نیزه دار حکمران کل هند، پیشاپیش ارابه حرکت می کرد. هزاران سرباز، افراد نیروی هوایی، نیروی دریائی و نیروی پلیسی که در مراسم رسمی شرکت داشتند، بسی بیش از گروه کوچک «ساتیاگراهی» هائی بود که پیاده در کنار جنازه می رفتند.

سپس استخوانهایش، به وسیله قایقی نظامی در محلی که رودهای گنگ و جومنا بهم می پیوندند، به آبهای مقدس ریخته شد. قاتلش طبق قانونی که میراث حکومت انگلستان بود، بدار آویخته شد و هیچ يك از یاران گاندی که در حکومت بود، زبان به اعتراض نگشود که این کارها همگی نفی اعتقادات گاندی بوده است.

ولی کار عمر گاندی بسی بیشتر از آن بود که تشییع جنازه ای نظامی و اعدام قاتل و حتی شکستی سیاسی که با تقسیم هند برایش پیش آمد، بتواند آن را بی درنگ، خاطره ای در تاریخ سازد. دیر زمانی پیش در سال ۱۹۰۹، تالستوی در باره نخستین مبارزه ساتیاگراهی گاندی در

افریقای جنوبی گفته بود که «این مهمترین کاری است که اکنون در جهان صورت می‌گیرد». شاید اگر این کلام تالستوی در بارهٔ مجموع کارها و دستاوردهای گاندی گفته شود، گزافه نخواهد بود. این دستاوردها را می‌توان، با ساده‌کردنی که شاید از آن بدش نمی‌آمد (زیرا به ساده کردن مطالب عادت داشت)، در سه ماده خلاصه کرد:

۱. پیش از آنکه ژاپونیها با قدرت نظامیشان، آسیب‌پذیری امپریالیسم اروپائی را نشان دهند، ثابت کرد که آزادی مردم مستعمرات می‌تواند به سرعت و بدون استفاده از خشونت تحقق پذیرد.
۲. بصورتی کاملتر از پیش نشان داد که عمل مبتنی بر عدم خشونت، چنانکه دیگران هم نشان داده بودند، تنها وسیله‌ای مؤثر برای مقاومت نیست، بلکه می‌تواند شالوده‌ای فلسفی برای بازسازی کلی جامعه بشمار رود تا زیاده‌رویهای قدرت و خشونت از آن رخت بریندد.
۳. گاندی نشان داد که فرد می‌تواند از راه همکاری با دیگران و حتی بتنهائی چنان نیروی اخلاقی بوجود آورد که حاصلش دیگرگون شدن محیط ذهنی و در نتیجه شکل سیاسی و اجتماعی جهان باشد.

اندیشه‌ها و اعمال گاندی در نحوهٔ فکر همهٔ ما دگرگونیهای پدید آورده است، این بدان معنی نیست که گفته شود در هند بسیاری از مردم پیرو گاندی هستند. او خود نیز خواستار چنین چیزی نبود. یکبار گفت «هرگز چیزی به عنوان گاندیگرایی وجود ندارد، و من نمی‌خواهم فرقه‌ای از خود بجا بگذارم.» می‌خواست ببیند که دیگر مردم نیز پیوسته با حقیقت به آزمایش پردازند و در چارچوب فرهنگهای خود (که می‌خواست نسبت بدانها وفادار بمانند) راههایی را جستجو کنند که برایشان حیاتی اخلاقی را ممکن سازد. اگر چیزی وجود داشته باشد که بتوان آن را تعالیم گاندی خواند، آن چیز نکته‌های بسیار ساده‌ای است: تمرین

کردن به عدم خشونت، که در عین حال به این معنی است که زندگی را باید چنان ساده ساخت که جایی برای خشونت باقی نماند و پیامد ضمنی این کار، که عبارت باشد از نزدیک شدن به برابری نسبی مادی در حالی که گوناگونی بی حد و حصر عقیده مراعات شود.

با نمونه‌ای که گاندی پیش روی ما نهاده است دیگر نمی‌توان از یاد برد که انقلاب فقط انقلاب قهرآمیز نیست، بلکه روش انقلابی دیگری نیز وجود دارد. بدین معنی میدان دید ما نسبت به امکانات دگرگونی و تحول اجتماعی وسعت یافته است. در واقع تلخکامی و آزرده‌گی هواداران خشونت از گاندی خود نشان‌دهنده این است که آنان زور آزمائی یا چالشی را که گاندی در برابر مدعاهایشان مطرح می‌سازد، دریافته‌اند. از استقلال هند به این طرف، روشهای گاندی در مواردی خاص با موفقیت بکار بسته شده است. این روشها در استقلال کشور افریقائی غنا سهم مؤثری داشت. همچنین افریقای سیاه با همین وسائل توانست گامهای بلندی در راه برابری بردارد و برای خود حرمتی مبارزانه پدید آورد - کاری که مبارزان خشونتگرایی چون سازمان «هلنگان سیاه» کوشیده‌اند آن را ناچیز جلوه دهند. در خود هند، گذشته از نهضت بهودان^۱ به رهبری وینوبا بهاوه برای تقسیم عادلانه‌تر زمین، تجدید سازمان کشور پس از مرگ گاندی به صورت ایالتهای زبانی، با استفاده از روشهای گاندی صورت پذیرفته است.

اما در بیشتر این موارد فقط شیوه کار گاندی بکار گرفته شده است نه نحوه دید و برنامه‌های او. بیشتر مبارزان حقوق مدنی نیز مانند همکاران گاندی در کنگره، در پی آن بوده‌اند که با روشهای غیر خشن به هدفهای سیاسی خاصی دست یابند، اما نتوانسته‌اند از این فراتر روند و به جانب تحولی اجتماعی گام بردارند که قهر و خشونت را نامحتملتر سازد. هندیها میان «ساتیاگراها» و «دوراگراها» تفاوت می‌گذارند. «دوراگراها» نیروی ایستادگی و لجاج است که با نیروی حقیقت فرق دارد و چه بسا که اعمال فشار منجیده غیرخشن را شامل شود. ولی اعمال فشار دور از خشونت هم، بهتر از اعمال فشار خشونت‌آمیز است؛ زیرا امکان اصلاح و تفاهم

را باقی می‌گذارد. به هر حال، چنانکه قبلاً اشاره کردم خط فاصل میان اعمال فشار و ترغیب حریف، در روزه‌های خود گاندی نیز بسیار ظریف و نامحسوس است.

شاید زندگی در جامعه، بدون آوردن فشار و تجربه کردن آن، ناممکن باشد. آنچه گاندی تعلیم می‌داد، راهائی بود که فشار را به طور نسبی کمتر رنج‌آور سازد تا در نهایت امر، چنانکه در مورد بریتانیا پیش آمد، چیزی در حد تغییر عقیده حاصل شود.

در زمینه‌های دیگر، گاندی فقط توانست دید و نگرش اکثریت را تا اندازه‌ای تعدیل کند، نه آنکه آن را از بن دگرگون سازد. مثلاً تمایزات کاستی در هند ممکن است با مبارزه گاندی در هواداری از نجسها بظاهر تغییری یافته‌باشد، اما واقعاً از میان نرفته‌است. دیگر در ایالت جنوبی کرالا یک نجس مجبور نیست که - چون سی و پنج سال پیش - دست کم بیست متر از یک نامبودیری برهنه^۱ (گروه ممتازه برهمنان) فاصله بگیرد. دیگر کسانی وجود ندارند که، طبق سنتها و رسوم قدیمی بعضی قبایل ایالت تراوانکورا^۲، حتی دیدنشان موجب آلودگی و ناپاکی شود. حال دیگر بندرت شنیده می‌شود که دهکده‌ای باشد که در آن نجسها حق استفاده از چاه آب عمومی را نداشته‌باشند. با این همه هنوز سدها بصورتی ظریفتر باقی است. خیلی بندرت اتفاق می‌افتد که فرزندان کاستهای بالاتر هندو با افرادی از نجسها ازدواج کنند. حتی اگر نجسی به اعتبار آموزش و صلاحیت خود به مقام عالی حکومتی رسیده‌باشد، باز ملاحظه خواهد کرد که هر چند به هنگام کار با او به احترام و ادب رفتار می‌شود ولی عملاً در خانه‌های همکارانش به روی او بسته است و از لحاظ اجتماعی در انزوا زندگی می‌کند. قانون، نجس‌شمردن دیگران را ممنوع ساخته‌است، ولی عادت و سنت به شکلی که قابل شکایت و دادن کیفر نیست، آن را حفظ کرده‌است.

توفیق گاندی در میان جامعه‌های مذهبی هند نیز به همین اندازه محدود بوده‌است. سوای برخی طغیانهای اتفاقی و کم اهمیت، هندوان و مسلمانان بدون ترس و بیم در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، اما هنوز

1. Nambudiri Brahmin

2. Travancore

نیاموخته‌اند که یکدیگر را دوست بدانند، مسلمانها بر این باورند که قربانیان تبعیض از سوی دستگاه حکومتی هستند که زیر سلطه هندوهاست. چیزی که گاندی بوجد آورده در واقع نوعی آتش‌بس همیشگی است، نه صلحی واقعی؛ با این همه حتی آتش‌بس همیشگی بهتر از کشمکش مداوم است.

از آنجا که گاندی متفکری منظم و سیستماتیک نبود، شایسته نیست که نظریه‌هایش با نقدی سیستماتیک و منظم بررسی شود. گاندی را باید با اقداماتش، با آزمایش‌هایش در پویایی روابط شخصی، و در پیروزیها و شکست‌هایش بررسی کرد. در این قلمرو روشن است که فضیلتها و محدودیت‌هایش تا حد زیادی مکمل یکدیگر بودند. مثلاً، از آن رو که در کی عمیق از تواناییهای فراموش شده زندگی روستائی داشت، به واقعیت‌های حیات شهری توجهی نشان نمی‌داد، تا اینکه سرانجام، در کلکته و در دهلی، ناگزیر به قلب حوادث شهری کشانیده شد. به این علت تعلیمات اجتماعی او برای جامعه‌هایی چون جامعه‌های اروپائی، که صنعتی و شهری شده و اغلب نیز به خاطر کثرت جمعیت محکوم بودند که چنین بمانند، جذبه و کشش واقعی نداشت. همین امر شاید توضیح دهد که چرا وقتی مارتین لوتر کینگ^۱ روشهای گاندی را در ایالت‌های نسبتاً روستائی جنوب امریکا بکار گرفت، کارش موفقیت‌آمیز بود. اما همان روشها، در خواباندن برخوردهای نژادی در شهرهای شمالی، چندان اثربخش نبود.

حالتی که در آن، درستی نظریه‌ها و روشهای گاندی معمولاً سخت مشکوک می‌نماید، مقاومت در برابر مخالفان سنگدل و بیرحم است. می‌توان از خود پرسید که آیا گاندی می‌توانست به همان آسانی که در برابر لرد ایروین و حتی ولینگدون مقاومت کرد در برابر هیتلر هم ایستادگی کند؟ آیا این پیشنهاد او که ساتیا‌گراهیها به صورت امواج پشت سر هم خود را به مرگ تسلیم کنند واقعاً می‌توانست در برابر ارتش ژاپن هم توفیق بیابد؟

در حقیقت گاندی، از روحيات آدمیانی که از او دور بودند، در کی

محدود داشت. شکست او در تحت تأثیر قراردادن جناح، تنها معلول خونسردی جناح نبود، بلکه بیشتر زاده ناتوانی گاندی بود، در همنوا شدن با نگرانیها و تمایلات جناح. همچنین از آنجا که قادر نبود مشغله‌های ذهنی کسی چون تیمور لنگ را دریابد، نمی‌توانست باور کند که کسانی هستند که نیروی اخلاقی ناشی از قبول رنج دسته‌جمعی، در آنها بی‌تأثیر است. گاندی هرگز نتوانست ذهنیات هیتلر را درک کند و اصرار داشت که او اساساً شخص خوبیست، ولی گمراه شده‌است، و می‌توان با دلیل عقل او را براه آورد.

در واقع اقبال بلند گاندی این بود که تا آخرین مواجهه، با مخالفانی روبرو شد که روحیات آنها را درک می‌کرد. او به شناختی حیرت‌آور و همدلانه از نحوه دید انگلیسیها به زندگی دست یافته بود. حتی نوعی مقررات اخلاقی و جوانمردی را در خود پرورانده بود که بازتاب افسانه‌ای طبقاتی بود که «صاحب»ها آن را می‌پسندیدند. به این اشاره گاندی در باره طرف مخالفش، آمبال لعل سارابه‌ای، در اعتصاب احمدآباد توجه کنید: «اراده استوار و صمیمت زلالش، اعجاب‌آور بود و قلب مرا مسخر ساخت. درگیری با او برایم لذت‌بخش بود.» گاندی به یقین درگیری با لرد ایروین را نیز مطبوع و مسرت‌آور می‌شمرد؛ شاید این مسرت، متقابل هم بود. ولی آیا درگیر شدن با هیتلر نیز مطبوع می‌بود؟ تصور آدمی از قبول این سر باز می‌زند.

شاید شناخت گاندی از انگلیسیها و استفاده ماهرانه از برداشتهای آنان از شایستگی، به عنوان اهرمی برای به حرکت آوردن وجدانشان بود که او را مرد مناسب زمان در تاریخ هند ساخت. در واقع چنین بنظر می‌رسد که انگلیسیها را بهتر از هموطنان هندی خود می‌شناخت، زیرا سرانجام انگلیسیها، به همان صورتی که عقیده داشت عمل کردند، ولی هندیان چنان خشونت ریشه‌داری از خود نمایان ساختند که هرگز تصورش را نمی‌کرد.

گاندی هم، مانند همه ما، نمی‌خواست بپذیرد که موقعیتهایی هست که اعتقاداتی که اساس زندگیش بود، بر آنها قابل انطباق نیست. همین نکته موجب می‌شد که گاهی اظهار نظرهایی گزافه و ساده‌لوحانه کند.

مثلاً اندک زمانی پیش از مرگش از او پرسیدند که در صورت وقوع حمله‌ای اتمی چه خواهد کرد؟ گفت: «در زیرزمین پنهان نخواهم شد. به پناهگاه هم نخواهم رفت، از خانه بیرون خواهم آمد تا خلبان ببیند که هیچ قصد شرارت‌آمیزی نسبت به او ندارم. می‌دانم که خلبان نمی‌تواند از ارتفاعی که در آن است چهره ما را ببیند. اما آرزوی دل ما، که او به ما آزاری نخواهد رساند، در آن بالا به او نیز خواهد رسید و چشمان او را خواهد گشود.» چنین پاسخی از مردی چون گاندی، که به هیچ‌روی ساده لوح نبود، جز به این معنی نیست که در مقابل این پرسش پاسخی نداشته‌است.

از سوی دیگر، درباره توصیه‌اش به ایستادگی همراه با عدم‌خشونت در برابر دیکتاتورها و مهاجمان سنگدل، می‌توان مطالبی بیش از آنچه منتقدینش می‌گویند، گفت. به یقین نکته این است که موفقیت‌های عاجل در کوتاه مدت چنان یأس‌آورند که مقاومت قهرآمیز نیز مانند اقدام مسالمت‌آمیز بی‌اثر می‌نماید. باید صبر کرد تا حکومت مستبد جبار با تسلط خارجی، از درون رو به زوال نهد. در آن موقع است که تأثیر مقاومت سرسختانه و ظاهراً بی‌ثمر، ممکن است آشکار شود. و در دراز مدت احتمالاً مقاومت غیر خشونت‌آمیز مؤثرتر خواهد بود. شاید سرپیچی اخلاقی و غیر خشونت‌آمیز و منفرد تالستوی، بیش از تمام اقدامات تروریستی مبارزان «نارودنایا ولیا»، در تضعیف حکومت تزاری روسیه مؤثر بوده‌است؛ و شاید تنها مقاومتی که در برابر هیتلر به توفیق انجامید مبارزه عدم همکاری غیر خشونت‌آمیز معلمان نروژی علیه نازی‌پسند کردن آموزش در کشورشان بود. جنبش‌های مسلحانه و خشونت‌آمیز دیگر، از آن رو دوام آوردند که آلمان در حال جنگ بود و آنها توانستند از دشمنان آلمان کمک دریافت کنند؛ و تنها وقتی به پیروزی واقعی رسیدند که به صورت نیروهای نامنظم و کمکی قوای متفقین درآمدند. در واقع خیالی خام است که تصور شود در جهان امروز نیروهای قهرآمیز انقلابی بتوانند بدون کمک خارجی، حکومتی نیرومند را واژگون سازند.

در دوران جنگ جهانی دوم، توصیه‌های گاندی به یهودیان که در برابر نازیها به مقاومتی بدون خشونت دست‌زنند، توجه زیادی برانگیخت. در واقع آنچه بیش از ناپودی جسمانی یهودیان گاندی را به وحشت می‌افکند زوال و ناپودی احترام به خود در نزد آنان بود. گاندی می‌گفت «یهودیان باید داوطلبانه خود را به ساطور قصابان تسلیم می‌کردند. باید در برابر تجاوز نازیها خود را از صخره به دریا می‌افکندند... در چنین صورتی بود که جهان و مردم آلمان را به هواداری خویش برمی‌انگیختند.»

باید یادآورد که گاندی تقریباً به مرگ اهمیتی نمی‌داد، ولی چگونگی مردن برایش بسیار مهم بود. در موردی گفته بود که «مرگ هرگز شیرین نیست، حتی اگر در راه آرمانی بسیار عالی باشد. آری، مرگ چنان تلخ است که به سخن در نمی‌آید ولی با این همه می‌تواند بهترین وسیله اثبات و تأیید فردیت ما شود.» بدین معنی بود که درباره یهودیان می‌اندیشید و عقیده داشت که اگر قرار است بمیرند بهتر است با مقاومتی غیرخشونت‌آمیز موجودیت و فردیتشان را ثابت کنند، نه اینکه اجازه دهند چون رمه گاوان روانه کشتارگاهشان سازند. هر چند گفته گاندی لحنی تند و شدید داشت، ولی استدلالش خالی از نکات درست نبود. زیرا اگر یهودیان اتریش و آلمان در همان آغاز تعقیب و آزار، با نمایشی مؤثر به مقاومت پرداخته بودند احتمالاً زنده نمی‌ماندند - و در هر حال هم جان بدرنبردند - ولی دنیا کمتر آماده آن می‌شد که هیتلر را معذور بشمارد، و چه بسا که موجی در هواداری از آنان برمی‌خاست و نقطه آغاز مقاومت مردم آلمان می‌شد. حتی می‌توان تصور کرد که چنین شیوه‌هایی ممکن بود نازیها را ناگزیر سازد که مهاجرت تعداد بیشتری از یهودیان را به خارج آلمان اجازه دهند و در این صورت جانهای بیشتری نجات می‌یافت.

در استدلالهای گاندی، زیرکی و ظرافتی ضمنی وجود دارد. آدمی بندرت می‌تواند آنها را کاملاً به عنوان خیالبافیهای فردی غیر عادی، نفی کند. این استدلالها فراورده‌های ذهنی است که خود عادت دارد از روبرو شدن با هیچ پرسشی نگریزد، بلکه همیشه در جستجوی پاسخی

اخلاقی باشد. مواردی که گانندی در آنها بشدت بخطا رفت، بیشتر معلول بی‌اطلاعی از واقعیات بود تا قضاوت نادرست. مهمترین نکته‌ای که تقریباً از سر میل آن را نادیده می‌گرفت، دامنه وسعت و واقعیت شر و بدی بود. او هرگز نپذیرفت که پایان رنج و محبت، چیزی جز عشق و دوستی است.

فهرست بعضی از کتابهای انتشارات خوارزمی

آرمانشهر (یوتوپیا) نوشته تامس مور، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری

تحلیل ذهن (چاپ سوم) نوشته برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر

مسائل فلسفه (چاپ دوم) نوشته برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر

فلسفه تحلیل منطقی نوشته منوچهر بزرگمهر

فلسفه چیست؟ نوشته منوچهر بزرگمهر

منطق سمبلیک نوشته سوزان لنگر، ترجمه منوچهر بزرگمهر

خدایگان و بنده نوشته فریدریش هگل، ترجمه حمید عنایت

سیاست از نظر افلاطون نوشته کویره، ترجمه امیرحسین جهانگیرلو

انقلاب یا اصلاح نوشته پوپر-مارکوزه، ترجمه هوشنگ وزیری

متفکران روس نوشته ایزایا برلین، ترجمه نجف دریابندری

قدرت نوشته برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری

فقر تاریخیگری نوشته کارل پوپر، ترجمه احمد آرام

تاریخ چیست؟ نوشته ای. اچ. کار، ترجمه حسن کامشاد

دوره آثار افلاطون

۱. آپولوژی-کریتون-پروتاگوراس-لیزیس-لاخس-خارمیدس ترجمه

محمدحسن لطفی-رضا کاویانی

۲. اوتیفرون-گرگیاس-منون-مهمانی-فایدون ترجمه محمدحسن لطفی-

رضا کاویانی

۳. هیپاس بزرگ - ایون - الکیپادس - هیپاس کوچک-منکسنوس-

کراتیلوس-اوتیدم ترجمه محمدحسن لطفی

۴. جمهوری ترجمه محمد حسن لطفی

۵. فایدروس-له که قنوس-سوفیست-مردسیاسی ترجمه محمدحسن لطفی

۶. پارمنیدس-فیلبس-تیمالوس-کریتیاس-نامه ها ترجمه محمدحسن لطفی

۷. قوانین ترجمه محمدحسن لطفی

دوره آثار کارل یاسپرس

۱. سقراط ترجمه محمدحسن لطفی
۲. افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی
۳. فلوطین ترجمه محمدحسن لطفی
۴. آگوستین ترجمه محمدحسن لطفی
۵. کنفوسیوس ترجمه احمد سمیمی
۶. آغاز و انجام تاریخ ترجمه محمدحسن لطفی

پیشروان اندیشه‌های نو

۱. آلبر کامو نوشته اوبراین، ترجمه عزت‌الله فولادوند
۲. ژان پل سارتر نوشته موریس کرنستن، ترجمه منوچهر بزرگمهر
۳. لوی استروس نوشته ادموند لیچ، ترجمه حمید عنایت
۴. ویتگنشتاین نوشته یوستوس هارتناک، ترجمه منوچهر بزرگمهر
۵. فانون نوشته دیوید کات، ترجمه رضا براهنی
۶. مارکوزه نوشته السدرمک اینتایر، ترجمه حمید عنایت
۷. کارنپ نوشته آرن نانس، ترجمه منوچهر بزرگمهر
۸. چومسکی نوشته جان لاینز، ترجمه احمد سمیمی
۹. پوپر نوشته بریان مگی، ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۰. چه گوآرا نوشته اندرو سینکلر، ترجمه حیدرعلی رضائی
۱۱. آینشتاین نوشته جرمی برنستاین، ترجمه احمد بیرشک
۱۲. پاولف نوشته جفری گری، ترجمه محمود بهزاد
۱۳. دورکیم نوشته انتونی گیدس، ترجمه یوسف اباذری
۱۴. گاندی نوشته جرج وودکاک، ترجمه محمود تفضلی
۱۵. ماکس وبر نوشته دونالد مکری، ترجمه حیدرعلی رضائی

دوره آثار آینشتاین

۱. نسبیت ترجمه دکتر محمدرضا خواجه‌پور
۲. تکامل فیزیک ترجمه احمد آرام
۳. فیزیک و واقعیت ترجمه دکتر محمدرضا خواجه‌پور

دوره آثار مجتبی مینوی (عمر دوباره)

۱. داستانها و قصه‌ها مجموعه مقالات
۲. نقد حال مجموعه مقالات

۳. تاریخ و فرهنگ مجموعه مقالات
۴. اخلاق ناصری به تصحیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری
۵. نامه تنسر به تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات مجتبی مینوی - محمد اسمعیل رضوانی

دوره آثار برشت

۱. شوپک در جنگ جهانی دوم، ترجمه فرامرز بهزاد
۲. تک پرده ایها ترجمه حسینی زاد - فرید مجتهدی
۳. تفنگهای خانم کارار ترجمه فرامرز بهزاد
۴. نمایشنامه های آموزشی ترجمه بهزاد - حبیبی - فرید مجتهدی
۵. اپرای سه پولی ترجمه شریف لنکرانی
۶. سعود مقاومت ناپذیر آرتورو اولی ترجمه فرامرز بهزاد
۷. درباره تئاتر ترجمه فرامرز بهزاد

دوره آثار آندره مالرو

۱. سرنوشت بشر ترجمه سیروس ذکاء
۲. ضدخاطرات ترجمه ابوالحسن نجفی - رضا سیدحسینی
۳. امید ترجمه رضا سیدحسینی
۴. چیرگان ترجمه سیروس ذکاء

دوره آثار میگل آنخل آستوریاس

۱. آقای رئیس جمهور ترجمه زهرای خانلری
۲. توروتومبو ترجمه زهرای خانلری
۳. پاپ سبز ترجمه زهرای خانلری

دوره آثار نیکوس کازانتزاکیس

۱. آزادی یا مرگ ترجمه محمد قاضی
۲. مسیح بازمصلوب ترجمه محمد قاضی
۳. زوربای یونانی ترجمه محمد قاضی

دوره آثار فنودور داستایوسکی

۱. جنایت و مکافات ترجمه مهری آهی
۲. ابله ترجمه مهری آهی

پشروان اندیشه‌های نو

این عنوان سلسله کتابهایی است که به تازگی در انگلستان منتشر شده‌است و با استقبال بی‌اندازه روبرو گردیده، هفته‌نامه «آبزرور» درباره این کتابها نوشته است:

«هر نسل کهنشانی تازه از نویسندگان می‌آفریند که توده مردم درباره آنان سخن می‌گویند و تأثیرشان را بطور مبهم می‌پذیرند بی آنکه هرگز کاملاً مقصود آنان را دریابند... هدف این سلسله کتابها آن است که شرحی کوتاه و منطقی با واقع درباره نویسندگانی که مورد بحث قرار می‌گیرند عرضه کند»

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی که واردکننده این کتابها در ایران است تصمیم به ترجمه آنها به فارسی گرفت، و تا کنون این کتابها را منتشر کرده‌است:

- | | | |
|-----------------|--------------------------|-------------------------|
| ۱. آلبو کامو | نوشته او بر این | ترجمه عزت‌الله فولادوند |
| ۲. ژان پل سارتر | نوشته موريس کرستن | ترجمه منوچهر بزرگمهر |
| ۳. لوی استروس | نوشته ادموند لیچ | ترجمه حمید عنایت |
| ۴. ویتگنشتاین | نوشته یوستوس هارت ناک | ترجمه منوچهر بزرگمهر |
| ۵. فانون | نوشته دیوید کات | ترجمه رضا پراهنی |
| ۶. مارگوزه | نوشته السدر ملک‌اینتایپر | ترجمه حمید عنایت |
| ۷. کارناب | نوشته آرن نالیس | ترجمه منوچهر بزرگمهر |
| ۸. چومسکی | نوشته جان لاپینز | ترجمه احمد سیحی |
| ۹. بوپر | نوشته بریمان مگی | ترجمه منوچهر بزرگمهر |
| ۱۰. چه گوارا | نوشته اندرو سینکلر | ترجمه حیدرعلی رضائی |
| ۱۱. آینشتاین | نوشته جرسی برنشتاین | ترجمه احمد بیرشکه |
| ۱۲. پاولف | نوشته جفری گری | ترجمه محمود بهزاد |
| ۱۳. دورکم | نوشته انتونی گیدنز | ترجمه یوسف ابادری |
| ۱۴. گاندی | نوشته جرج وودکاک | ترجمه محمود تقفلی |

زیر چاپ

- | | | |
|--------------|----------------------|---------------------|
| ۱۵. ماکس وبر | نوشته دونالد مکاری | ترجمه حیدرعلی رضائی |
| ۱۶. اورول | نوشته ریچارد ویلیامز | ترجمه یوسف ابادری |

آنچه در دست ترجمه است

- | | |
|------------------|---------------------|
| ۱۷. ویلهلم رایش | نوشته چارلز وایکروف |
| ۱۸. ت. س. الیوت | نوشته استیون اسپندر |
| ۱۹. جیمز جویس | نوشته جان گروس |
| ۲۰. فروید | نوشته ریچارد ولیم |
| ۲۱. هایدگر | نوشته استانی کیول |
| ۲۲. یونگ | نوشته انتونی استور |
| ۲۳. کافکا | نوشته اریش هلمر |
| ۲۴. توماس مان | نوشته لیونل تریلینگ |
| ۲۵. برتراند راسل | نوشته ا. ج. آیر |
| ۲۶. لوتکچ | نوشته جرج لیکت‌هایم |
| ۲۷. ملک لوهان | نوشته جان‌انان میلر |
| ۲۸. شوپنبرگ | نوشته چارلز روزن |
| ۲۹. فروتسکی | نوشته فیلیپ او |



پیشروان اندیشه‌های نو

۱۴